

۳۲۳

۲
—
۲۳-۵
۳۲۴

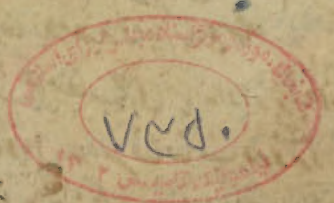
کتابخانه
جمهوری
اسلامی

لطائف الکریم فی احکام الاموال
سید نجم (محقق)

۱۲۷۲



کتابخانه
مکتب



۲
۲۳
۱۳۲۳

۱	۱
۲	۱
۳	۱
۴	۱
۵	۱
۶	۱
۷	۱
۸	۱
۹	۱
۱۰	۱
۱۱	۱
۱۲	۱
۱۳	۱
۱۴	۱
۱۵	۱
۱۶	۱
۱۷	۱
۱۸	۱
۱۹	۱
۲۰	۱
۲۱	۱
۲۲	۱
۲۳	۱
۲۴	۱
۲۵	۱
۲۶	۱
۲۷	۱
۲۸	۱
۲۹	۱
۳۰	۱
۳۱	۱
۳۲	۱
۳۳	۱
۳۴	۱
۳۵	۱
۳۶	۱
۳۷	۱
۳۸	۱
۳۹	۱
۴۰	۱
۴۱	۱
۴۲	۱
۴۳	۱
۴۴	۱
۴۵	۱
۴۶	۱
۴۷	۱
۴۸	۱
۴۹	۱
۵۰	۱

رقم ۱۵۳

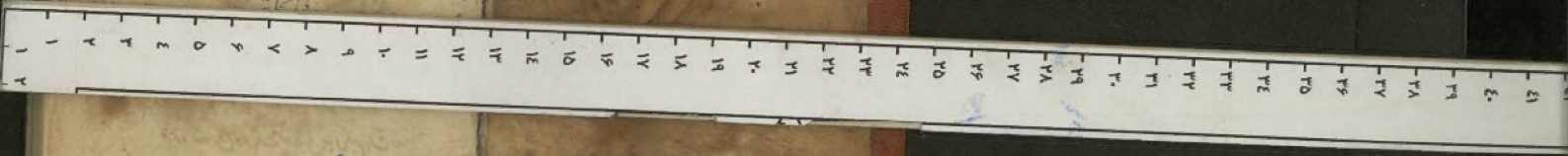
نصف

طالب الكرام في احكام الاموال
سليم (مكتوب)

۱۳۷۴



۲
۲۳
۴۲۳



بسم الله الرحمن الرحيم رب اعن وتم باخر
 الباعل جنی کو به حران سواد منع عبا و محمد الحسین المذنب
 سید منجم لایزال مسوده این در معرفت قانون حکم مسمی لطیف
 الکرام فی احکام الاموام چه بر صاحب این فن و جلال
 اهل لولایت بروج و کوکب انکو معلوم کند تا بوقت حکم دول
 فکر او متوقف نگردد و با سانی از دبل بدلول استند لال توایکون
 هیچ مؤثر و متاثر بقا عده منبسط گردود و مانع و معطلی و استند
 ادراک این مغفیری سهل نماید و کسی که این ضابطه اوست
 معلوم نمود و در این معروضات تکرار کند بتجربه دیگران
 همچنان بود کسی در بیابان راه نداند و از دیگران سوال کند
 و آن شخص در آن نشان دهد بکن که آن نشان خطا باشد
 هر آنکه را کم کند و بجهت نرسد و نشان خطا در اول
 آنست که متوقف صادق نباشد یا ناقص بزرگ استستخاف
 سهو کرده باشد پس بر احکام اینچنان کسان عتقا و بنود و
 مدلولات بروج و کوکب با تفصیل بیان کنیم انست و نه تا که
 بر حافظ و ضابطه مضبوط و مبارک باشد **مدلولات** **محل**
 محل جریب ملک مغرب بهی میانه او از بریده اندام خانه
 مرجع است و بال زهره شرف افتاب در نو نهم درجه
 و جهوظ محل در بیت یکم درجه و او سه وجه دایره اول انال

منج

مرجع قدوم از ان شمس سیم از ان زهره مذکر و نهاری است طبعش
 گرم و خشک از خطها صغیر از غنا صراشت طبعش نوح از فضول
 فضل ربع از جهات شمال خورشید متلون غنوب بکعب و بیت
 کم فرزند از حیوانات چهار پایی انسی و وحشی سیم شکافه اولش
 قویست و زاید و اخرش ضعیف و ناقص از امراض آنچه در سر باشد
 چون ویش و ماثری در سردی و کلهی و بیبی و حرب و تعبیر لول
 و کم شدن او از او از سنهاس کوهکان اولش و بیت بر بوی
 که از گوش او آید و اخرش بوی که از شیب نواید از اجناس
 نایج و کمر و مرقعات و آلات حرب از صبارنه و صنایع زبرجم
 و حدادان و صفاران و شبانان و قصابان و مردم هر وقت
 و شجاع و کشاد و روی کم دانش و از جوار مس و آهن و سرب
 و از نباتها و از حبیب و فلفل و زنجبیل و قند نقل و کبابه از اعضا
 سر و روی و گوشها بر اندام صورتش ربع میانه بالا با موی نهی
 با جعد و بر خشمی که بسیار زنده بلند بینی بزرگ گوش فراخ دهان
 در از روی و زخم نیمه بالا بش غلیظ و نیمه زیرش با رگهای لولش
 سفیدی و بر خشی زنده و میگویند او شرف و از رفته از طلا
 بایل و فارس و آذربایجان و آلمان و سایر دیشام و فرنگ
 و در ایالات و طوس و نیش بور و عراق و کابل و هرجان

و خوارزم و سمرقند **ملوکات** **برج نور** جزیرت شمالی باشد
بهیمنی میان او از برید اندام خانه زهد است و بل مرتج و شرف فر
در سیم درجه سه دره دار **آل** از ان عطا و دریم از ان قریبیم از
رضل ماده است و شبی خاکی سرد و خشک و سردانی بطعم ترش
ربعی لکاح و دومت عقیق و کم فرزند موله سرما و زلزله آتش
نوی و زایه آخرش ضعیف و ناقص از بهارها آنچه در گردن و حلق
باشد چون خنثی و جنبه زرد کلافه بوی بغل و بینی
و انگشتانی با بر از حیوانات کا و و شیر و فیل و کا و میش و آهو
و دلبلت بر مرزها و زرع و از مردم مزارعان و کتالان
و حفاران و اینار داران و حیاطان از اعضا کردن
و سرد و شمشاد و ترش بالا بلند بزرگ پنبه ای و چشم با سبزه
باریک بر و دست نظریه بی فراخ دامن سبزه و گردن
موی و بزرگ شکم خوش باریت و کم عقلی و دروغ گفتنی
و مکر و حیل و حماقت و که و تلون و ترش اسمری که بعبیدی
زند از اجناس و جواهر آنچه بر نهان منسوب بود چون طلا
و خنثی و قلاده از شیشه و قیس و جواهر بزرگ و دوم و قسطه
و اسکندریه و غره و نواحی بطرطوس و آمد و قیاب و ربع
و عمان و ماهین و اکثر اد و اهل جبال و همه ان و اصفهان

و سیم

وری و ترمه و هرات و فرغانه و طولان و سجستان و شام و عراق عجم
و اردبیل **ملوکات** **برج جوز** جزیرت شرقی و در جبهه خائن
عطا و مال مشرق و شرف و تحت سبزه و در سیم درجه و هبوط
و جنب بهمان درجه سه دره و آله اول از ان مشرق و دوم از ان
مرتج سیم از ان شمس طکر و دهنار است و دلبلت بر باد و خنثی
کرم و تر است و بادی مغزی بر طبع خون بر طعم شیرین طفل
بهاره و مورتنش تمام بالا و رست و عضا کشیده ابر و شمشاد
باریک گردن از بهارها **ملوکات** و نفوس و اندک کلاف
از مردم ملوک و اهل دیوان و فغان و حکما و خطاطان و نجاران
و عمال و متصرفان و شعرا و شرفا چون بد حال بود دلبلت
بر طاران و کیمه بران و شاعران بدیان کوی و کانه و درگاه
تعطیل کنند و محاسن و معلمان و صبا دان و نقاشان و خطاطان
و از باب ظاهر و آلات بهین طایفه منسوب بود و مرغان و
و درختان میوه دار و بلند و میوه مؤزار و جز و بادام
و انواع دارد و عطر از اعضا و دوشها و بازو و دستها
و انگشتان خوب صورت متناسب اعضا مطبوع و نبات
و سبزه و درو و حای مزاج و خوشبوی کبریم اخلاق ساکن طبع

امثال

با ادب لطیف این بزرگ که هر دو لحظه دست میانه عفت
 بذل کوشش ز روی که بر خیزد از شهر طراپیش و رفه
 و حص و مهر دارینه و تکریم و کبیلان و دبلم و طرسان
 و مرد و دود و موقان و صفهان و هارندران و کرمان
 و قزوین **مردولالت** بر طاعت منقلبند بی ادو میانه فرزند
 خانه هانت بال خلعت و شرف شتر در بانزدیم درجه و
 هبوط مرغ و در سبب شتم درجه سه و ده و آنکه اول از آن زهر
 و دوم از آن عطایه سیم از آن قمر مؤنث و بل بطبع برده
 و تریغی بطعم شورشقی شای از حیوانات هوام بیابان
 و حیوانات آبی و از جاها ساحلها و جوها آب خوش و
 نزرعها و عبادت خانه بر جی ضعیف است و بسیار علی چون
 نزل و فقرس و در طمان و در دهل و کلی و لالی و هوا و جی
 و برش و بواهر و کرانی در دست و با از مردم هر ملک زاده کا
 و نابیان و شراب از آن که بد حال بود و دلبست بر جمعیان
 و سفایان و فغانیان و طلاحان و غواصان و ابداران
 و بزرگان و دیار از نباتات بنشکر و برنج از اعضاء دل
 و سینه و معده و مبلود و سبزه و شش صورتش سیاه چیده
 با یکدیگر جمع درشت از اعضاء سبط استخوان کوچک چشم

سینه

پست نظر کج بینی و دندان و نیمه برش عبط تر از نیمه با فراج و شش کونا
 پشت دراز و دست و قدم بزرگ پش بی خوش متلون و سکه طبع
 و اما از خدایم دم بلند کفاح دوست از شهر افریخته و بر سر زمین
 و میفرین و میافرد و بعضی از زمین و آذربایجان و خدایان
 و بحرین و دروم و ارمیه کوچک و شتر خراسان و هرات و بلخ و مرو
 و نواحی سهند و ترک و خن **مردولالت** **برج** **اسد** **حسین**
 سبجی ثابت بریده اندام میانه اواز کفاح دست کم فرزند شتر نشو
 عظیم خانه قنایست و بال رطل و ادج مرغ خالی از شرف و هبوط درجه
 و آنکه اول از آن رطل دوم شتر سیم از آن مرغ نایب شای
 مذکر نهاری کرم و خشک و گشتی و صفراوی بطعم تخ از حیوانات
 اسبجی نایب محمد کوه و جانوران موزی و خوک و خورشید و غنچه
 لطیف و غنچه از جاها کوهها و قلعهها و قنار و بنا و دعا از جاها زهر
 و نقره و آلات و آنکه از اینها سازند موله کرمی و طفت هوا از مردم
 ملوک و سلاطین و امرا و بزرگ و اهل شتر و مکر و حیدر و شش قوی و
 زاید اخراش ضعیف و نایب بسیار ریش خاوه در معده چشم و مبلود
 و سر و معده و دل و صورتش مطوع تمام با لایمه بالایش غلیظ تر
 از نیمه شیب خفب صورت فراج سینه با یک ساق کرم چیده میسر
 بود و بر روی از شهر با هر سه صفت و درم و عسلان و در شش و طبع
 و کرمان و مغان و خراسان و سهند و ارمیه و ترک و باب الاوب

مدولت برج سیم سینه بر جبهت قوس بین بلند آواز درست اند
 کم لکح عقیق اندک فرزانه خانه شرف فرج عطار و وبال مشرق و
 زهره در بیت مغنم درجه مونت لیسر وجه دانه اول از ان مشرق
 شمس و دم از ان زهره سیم از ان عطارد خاکی سرد خشک است
 بطعم ترش شمالي تابستاني بزرگ سبز و چندی مختلف لالون
 از جنوب سنگند و جود برج و کج و انواع جنوبات و موبای
 خمر که چون فندق و نسق و بقول و درختها و ندرعها از جنوب
 بلبل طوطی و مرغان ناطق دراج و کونور و کجست و ماران بزرگ
 از پها رها سح و وجع بطن و ظفر و رخی موی و لاغر و کم عقل
 از مردم و زرا و گنایه ارباب صنایع و اصحاب علم و دودن
 و تجارت و اهل طرب آفات آن و مقامها و ایشان و مواضع و
 از اعضا شکم و روده و حجابها صورتش معتدل بدن قوی نفس
 درست اعضا میانه اندام بزرگ سر بگو بهات و فامت صغیر
 بزرگ ریش بگو چشم باز رادی اندک موی ناک خویش سخاو
 و حکمت و رایت گفتن و سبک روح و سپار اندیشه مودب تجربه
 زبان چرب بلون اسرار زنده شام و اندیس و فرات و جرات
 و حبشه و صفا و کوفه و مرسل و بعضی از فارس و
مدولت برج میزان میزان بر جبهت منقلب رشت اندام
 بلند آواز کم فرزند اندک لکح خانه زهره و بال برج شرف
 نزل در بیت سیم درجه و جود شمس در روز نهم درجه

مدولت برج میزان

درجه دهم

مسر وجه دانه اول از ان قوس از ان نعل سیم از ان مشرقی هوا
 مذکر نهاری حار رطب موی که موی بطعم شیرین ضریفی مولد باد
 مختلف از نباتات و شغل و اشجار و آنچه بر سر کوهها روید و عمارتها
 و قصر که نیره و بساتین و عبادت خانهها و خروستان بدو شست
 از مردم قد و او با و بزرگان و در باب صناعت و اهل طرب و
 سازهای ایشان و حکای و دی و کج و روزهان از جنوبان و مرغان
 و بلیک از اعضا میان پشت و شست شکم و ناف و عورت و کمره
 و خصیم صورتش خوب میانه با لا معتدل مزاج چشم شللا با بزرگ زرد
 بلون اسرار شتو شیراز پها رها با و فقی و بوی و زرد گشتن روی
 و کجی در بینی خویش کریم نفس نیک اخلاق بگو نکر متصف مودب
 طرب و دست از شنده نواحی مغرب صغیر و کمره و کمره و بعلبک
 و مردم و هرات و طالقان و بلخ و بخارا و تبت **مدولت برج**
عقرب عقرب بر جبهت تابانی او از کم لکح و سپار فرزند
 درشت اندام و خانه فرج متج و بال زهره جود قوس سیم درجه
 و مسر وجه دانه اول از ان متج و دم از ان شمس سیم از ان
 زهره ماده شبی آبی سرد و نر و بلعی نر که موی ضریفی غضوب
 خانی تمام نر بر و کذا اب متصف ترش روی و قاح نهاب
 احق کاهل بدخوی عقیق و حق زنان از جابها متجی نهاده و زنها
 و دارا سلاح از نباتات زرد و درخت آنچه دانه را و امر و دهم

از حیوانات و حشرات موز به و زنبور و جانوران ای از جوار
 آنچه از آب سپردن این چون بر جان و مردار به و سنگ عصبی نوسان
 داد و به و معجین اولش صبح و غلظت آخرش سقیم و باریک با عین
 چون کروی و لالی و کوری و کبی و بوی بعل و سرطان و قوی و اکل و بر
 و غیره اول و سنگ مانند و آنچه در ذکر و فرج بود و تا یکی چشم از
 ذکر و مانند و غیره و بر صورتش خوب باریک کرد روی و کوچکی و
 و بسیار روی و فطس و فراخ دهن خرد چشم بپن و دوش شکم سینه
 دراز دنت و ساق بزرگ با شکم نیمه با لایش کونا و متر از نیمه شکم
 علامت بر پشت او نش سفیدی که بر خیز زنده مولد رعد و برق از
 مدینه رسول و زمینی حجاز و یمن و بعد و طرابلس و شام و دیلم و
 آمل و ساری و ری و حر و رومل و تبریز **مولات** **شتر قوس** قوس
 بر چپت و چپین درست اندام میانه او از نیمه اولش انسی نیمه آخرش کبی
 میانه نگاه اندک فرزند خانه و فرج مشنری و بال عطا و شرف نسبتیم
 درجه و مبوط ریس بهمان درجه سه و ده و اول از آن عطا و شرفیم
 از آن ماه سیم از آن زحل مذکر و زری انشی کرم و شکم صغیر
 وی بطعم نخ کهوی خربنی مولد با دوش اولش قوی و صبح
 و آخرش ضعیف سقیم میانه بیماری از مردم ملوک و اوساط
 الناس و سحر داران و از جابهایی بن و خرابی سلاح از
 اجناس نیر و کمان و سایر اسلحه و سفالینه و از جواهر طلا و
 و قلعی و از بیماریها نزل و نفرس و کوری و افتاد و نازک

و از

و آفت از سباع و خزاین متون طبع زود حرکت راز را کریم نفس مکار
 منقص بسیار فکر خنده در با بجا و درنده حساب منید به و طب
 از حیوانات است و بر تندر و پند و خبر و بعضی از مرغان از اعضا را نه چهره
 خوب باریک موی تمام با لایز شکم دراز ساق لوان سفیدی که بر خیز
 زنده از تندر با فستان و حرمان و باب و باب و زمان و زنبور
 و دماوند و بغداد و اصفهان و روس و مغرب زمین **مولات**
برج خربنی جدی بر چپت و چپین منقبض کبی سرد و شکم خرد
 مروت شنی و سودا و جنوبی و ضعیف و از سبار کج کثیر از لاله و لوله
 لریا و طلیت خانه زحل زرف و برج در سیم ختم درجه و مبوط منتر
 درجه و سیم درجه و به طبع طعم ترش سه و ده و اول از آن شتر
 درجه و سیم از آن برج سیم از آن شمس از همه قلم داران و اهل صحرا و کوه
 و جادمان و پیران و مزدوران و سباهیان و نزارغان از جابهایی
 و بولانها و لبانها و کنت زار و آتش که با و کور خاندان و در القوی
 و سنگ لاشها از جواهر سرب و مس و طلا و شکم خاره و کج و نوره
 و متوره از نباتات آنچه حیوانات خورند و ماز و دلبوط و خوب
 آبنوس و درختان بی میوه و کبایه بی تخم از حیوانات کوسفند و
 کوی و طخ و ماهیان بزرگ و روباه و شغال و انواع حشرات
 از اعضا زانو و پوند و عصبهای پای از بیماریها کروی و لالی
 و ضعف چشم و خنازیر و سرطان و نفرس و داء الثعلب و دم

و اگر و نژاد و کلی صورتش بزرگ روی چشک اندام بنویسند و چشم
بزرگ را یک و ساق سبک روی بنویسند فراموشی و حبلت
و راز داری و خشمناک و حکمت و لهو و هستی و نوش امری
که بسیار نژاد از شهره جسته و کوفه و بکرین و قحان و قیاس
و شرف و روم و اصطر و امواز و طبرستان و کابل و دیم و
جبلان و هند **ملولات برج و لو** و لوچ و جیب و بن و کمر و روی
کرم و نژاد و نژاد و موی هوایی سر می آید و بلند آواز موله
بادی تنه مملکت و سر و اندک فرزاد و عقیق و حق زان
خانه رطل و بال افتاب سه وجه و اول از آن زهره
دوم از آن عطارد و سیم از آن قمر از مردم علم و حکم و مشیخ
طریق و بندکان و سخکان و کوربانان و آئینه سازان و خال
و غمگینان از جایها کرامها و آنجا نهاد و دارالغسق و کازیر
و شبان مرغان و گشت جهودان از جواهر حره و نگینی و
و قلاده و آب و باد و مهره از نباتات ساج و ابنوس و بلبل
و خنجر و خرم و خرمی از حیوانات مرغان بزرگ چون
شتر مرغ و گاو و عقاب و کبک آبی و سمور و سنجاب و ماران بزرگ
از اعضاء ساقها از چهارپایان زرد و قرمز و مواد
سودای و در چشم و بوی بینی و افتادن از بلندها صوتش
تمام اعضاء سلیم خلفه مرتج بالا بزرگ سر سیم چشم سطلاب
بزرگ بینی خورشید سخی و عقیق رنیت و دست لطیف

و نیکو

و نژاد سخی و مهره و پاک خورشید از شهره جسته و حجاز
و راس العین و نژاد و کرمان و بحر از فارس و سطلاب و کوفه
و سندن دهند **ملولات برج و لو** و حوت و جیب و جیب و شنبی
ماده آبی سرد و نژاد و نژاد و نژاد و نژاد و نژاد و نژاد
او در پانزدهم درجه و شرف زهره و در بیست و هفتم درجه سر و
دانه اول از آن رطل و دوم از آن مشه و سیم از آن مرتج
نکاح بسیار فرزند شریف و مبادت عفت و طهارت و از موله
باد از مردم سادات و فضات و علماء و شرافت الناس
و خواصان و ملاکان و سالوسان از جایها مواضع شریفه
و آنجا نهاد و سرای عالی از جواهر دانه در وصف و لیه و
و خلاص و مشک و کافور از حیوانات سنج و در آب موله شرف
چون مرغ و ماهی و در آبی از نباتات سبب و آبی و نخل و لوز
و پنبه و مشک و موله و خوش طعم از اعضاء باها از چهارپایان
و عرشه و سنی اعضاء و فقر و افلاج و رنجی موی صورتش
بزرگ سر و حکمت مبادت بالانک و پنبه و فراج سینه بسیار چشم نرم
اندام خویش کرم طبع خوش خوی نیک رای و کردن و حبلت
و فراموشی و جرات از شهره طبرستان و از زندان و ستره
و سنجار و مصر و اسکندریه تا حد عین و بکرین و بکره و سنان و نژاد
و ستر و روم و سواحل هرگاه که یکی از این برجها ضعیف که در کحل
نخوس و وقوع کسوف و خسوف خاصه آنکه بعقده زنبی باشد یا بقران

کجین با بقران عطار و دوشنبی با استراق لکوی در روی خاصه شخصی
 دلیل ضعف یافت مدولات آن برج بشی حدی که دلیل دیگر باشد
 بر ضعف طول از مدولات آن برج و حکم باید کردن و اگر مانعی نباشد
 آن باشد حکم کردن جائز نبوده فلیف که مانع قوی تر نباشد و اگر بر جی
 قوی صل باشد بکلول معدان و قران ایشان و قران عطار و
 سعدین و سقوط خمس دلیل قوت سعوت مدولات آن برج
 باشد خاصه که دلیل دیگر با آن باشد و اگر دلیل بر ضعیف آن در آن
 حال اتفاق افتد حکم نشاید کردن بآن مدولات کواکب و
 عقیدت مدولات **زحل** رطل بخش بکمر بر درخت
 ریش در جملی دیگر نهایی بر فقر سودای خاکی بطعم غرض دیگر
 سبزه بولش ناخوش در بسو دینها درشت و سخط و از مردم
 بران و بندگان و سیاهان و دهقانان و زاهدان بی علم و
 حسنیات و حقاران و ارباب خانه های قدیم و اهل نلاع و
 جبال از عضا استخوان در درده و سبزه و بخت و زانو و کوشن
 رگ و ناخن و موی و بر از سب قوتها ماسکه از خسته ها سامعانه
 بهارها نفوس و جزام و قروح اسعا و سعال و عفان و سبل
 و دوبا و قویخ و وجع ارجام و عینی ناقص و درن و استفا
 و نزلات و وجع مبرز و لراض مزمنه و ارج از سردی و خشکی موی
 شعله از اخلاط سودا و بغم مزاج از صورتهای پیوسته ای و سبزه
 سبزه از خشک اندام بزرگ سرفراخ و آن آینه روی طبع لا
 کمر به لغات حرکت سخت او از از خودها بکمر و ضلع و

و جمل و سبل و سبل و خف و خوش و دوسوم و نخوت و وفار
 و بدخواهی و سینه کاری و کاهلی و سپاه خفق و دوشی حکمت از آنها
 فقر و غربت و عزلت و تعطیل و تحمل رنجهای عظیم از فعلها نوحه و
 کرب و محراب علم و زندان بانی و بکار داشتن چیزهای کهن
 از ستمها پیری و آخر عمر از نزدیکی آباء اجداد و برادران بزرگ
 از حیوانات کاه و قیل و ضر و بر و زراغ و فوسوس و مکس و شب
 بیده و هر چه در زیر زمین جای کند چون مار و مور و موش و از دینها
 دین بهودی و کفر و فسادها و موطنه و پشیمانه و کجکلهن و
 خش پنه از بناتنا فط و خلقت و زیوتون و زغور و دانا ریش
 و شاد و ایچ و عدس و مار و و بلوط و هلیج و کجی تخم باشد
 از جنوا هر آینه و سرب و سنگهای سبزه از جامها و برانها و سترخانها
 و غارها و جاهها و بیابانها و قدیم و بنای قدیم و قلعه ها و خانها
 و کوههای بی کبانه از خالیم اقلیم اول از شعله خوارزم و بخار و
 نیش بور و جنبه و سینه و هند و چین و قبط و بطر و بر مدولات
 منتری منتری بعد اکبر است علوی و کرم بچل و ج و نرسبی موله
 خون معتدل چون خون دل دیگر نهایی و شمایی و موی
 هوایی از طعمها شیرینی از بویها بوی خوش از رنگها سفیدی که
 بزرگ و زیاده و کندی کون و رخشان از سود و بیهوشی از پندال
 از صورتهای نیکو بالا و سفید چشمت با هیبت موقد و مشکلم از اخلاط

و بسیار بادام تخ و انار ترش و سیر و پیاز و کنگر و فلفل و جوی
و بادکنان و ترب و هر چه بیشتر از جواهر آهن و مس و فولاد و شکری
و مقصای طبع و آلات حرب از لباسها هر چه سبک باشد و آنچه در حرب
پوشند از جامها و لشکرها و زینان و لشکرها و مخرج حیوانات
از چهارها حتی دایم و شرط الغب و در جگر و آتش فاسی و خلق
و اسقاط اجنه و هر چه از کرمی و خشکی بدید آید از اقلیم
اقلیم سیم و گویند هضم و راست از شدت آفتاب و دمنان
و کرمان و فارس و شیراز و عراق و اهواز و بصره و شام و دم
و ترک **ملوکات شمس** کرم است در رخت و در خشک است
به بجای و در هر معدن نظر سبکی و کثرت و دشمنی و واسطه است
میان غلوی و سفلی و کثرت و نهار و واری و روز است موله
کرمی و خشکی از طعمها شری الطیف از رنگها نایب و خوشان
از بسودنها کرمی لطیف از شکلهاست بر اعضا و آفتابی که بهود
فردی بود از خطها صفیای معتدل از احراض با صره از قوتها
حیوانه از اعضا دل بترکت مشهور و سر و سینه و دکان و دندان
و چشم و رست و دماغ و مغز از ستهاست و قوف از مردم با رشتان
و حکام و ریش و اهل رای که بر از صور آنها نشا و در دهن
عظم و سر و سفیدی که بر روی زنده و بینه او از و کرم در وی

و قلم

و زنبور

از دینها آتش پستی از توها عقل و فهم و نفع و بها و بهی و کرم
و کرم و سرعت و قوت و حرکت و زود باز آمدن و عرض بر نهوت
و کتب و افعاله طلب طاعت و قدر بر اشرار و جمع اموال و کثرت
کلام و تقرب بندگان بدوستان و آگاه بودن از غنا و وفات
و هیت از نزد بندگان پدید آمدن و میان و غنی و دیم از نیتها بشکر
و زور و غفلان و صندل و ترنجبین و انار و زنبور و انکور و زنج
و برنج و فضا و کندی و درختان بلند میوه و از جواهر زرد
و بافت و چاده و لازورد و کبریت و زنج و کمره و از جواهر
کرم و تاج و هر چه بر صغ و طلا باشد از حیوانات کرم سفید اهل و کرمی
و باز و عفا و قوی و اسب قیتی و نیز و نهنگ از چهارها و در
چشم و دل و دماغ و آنچه از کرمی و خشکی پیدا شود از اقلیم اقلیم
چهارم و گویند جویم از رست از شدت آفتاب و کرم و طهرستان و آرد و کرم
و مرقه و تره و از مین و کرم و لبنان و خراسان و پست و کرم از
جایها معدن و فضا و عا و مقصد طبع **ملوکات زهره**
زهره سرد است بکلی و در و تر است به بجای و در هر جنوی سفلی و کرم
لبا و طعموم شیرینی و هر چه لذت بر بود از رنگها سفیدی روشن و کرم
کرمی و سبز رنگی از بوها بوی خوش و از بسودنها آنچه بغایت
نرم باشد و تر از غنا و هوای تر و آب از اخلاط و طوبی

و در بدست و در احوال با سودان زیادت کند در سعادت ایشان
 و با نقصان زیادت کند در بخت ایشان اما ذنب بخس است
 و طبع او مرکب از زنجیری دلیل کند بر ضعف فقر و بیماری
 و تعویق در کار و واده شود و ضلالت منقض است از سود و ملک
 کم کند و از خوش خوارت و از بیگانه شدن از سود است با سود
 و خسارت با خوش و ذنب بخس است با سود و سود است بخس
 هرگاه که این کوکب قوی حال و معهود باشد و بل قوت و سعادت
 مدلولات ایشان باشد فایده که دلیل دیگر معطل کرد و هر یک
 مدلول با بیشتر و اگر مانعی اتفاق افتد مانع قوی باشد حکم نباید
 کردن اگر مانع ضعیف باشد بر ط حکم کنند و قید بکنند و اگر
 بخت و شانس که چنین شود باید گفتی و اگر ضعیف و خوش شانس
 مدلولات ایشان از قوت و بخت رسد فایده که دلیل دیگر
 بان بار باشد که از اموالی و قوی خوانند و اگر دلیل دیگر
 بر ضد آن واقع شود که آن مانع و ضعیف باشد پس چنین
 اقتضا کرده باشد از ضعف بفعول نباید و اگر آید بواسطه
 ضعف مانع باشد اما زود بری شود و اگر مانع قوی تر باشد
 منع خوارت کند و از قوت بکن که چیزی ظاهر شود آنکه
 در ادراک این معنی باید چند و بصر باشد تا احکام آن
 بصواب نزدیک باشد و باید که مستقیم در حکم حکم کردن

طبیعت

زنجیر

از جبهه بر مغض ظالی بنده زیرا که حکم از قبل قوت و ضعف
 دلیل بنده و چنانکه اگر میان کس حکم کنند یکی دوستی نداشته باشد
 و با دیگری دشمنی که این مرد و میل خاطر باشد و حکمی که در جبهه
 حجت و بر سر پیافیه و از شرکها همه از آنجا اقتضا کرده باشد در واقع
 و جبهه مغض از شرکها همه و در قریب پیافیه لاجرم آن حکم نبوده
 و کم واقع شود و باید بر دل حکم کنند و در آن باب عرضی بنده
 باشند مانند آنکه خواهند طرف بغض کردند و حکمی که دیگری در آن
 باب کرده باشد و غیر این بدین طریق حکم کردن ردانیت و آنکه
 خطا افتد و نزدیک دلیل حکم نشاید کردن تا او را مقوی
 دیگری با بیشتر نباشد مگر که دلیل باشد قوی بی مانع و زمان
 و مکان مستعد آن اثر که از آن دلیل متوقع است شده باشد
 آنکه حکم شاید کردن و اما قوت و ضعف و مانع و معطل بجای خوش
 با غایب است آنکه لغز و بیشتر احکام کسی است تر آید و عقل
 تر و سلیم و متین و آئین و متدین و زاهد باشد و فارغ از غلبه
 و عوالت و معاش و بسباب و منوج میسر و وسایل و کم خوار و کم آزار
 و خلوت نشین و داننده علم طبعی و علم اخلاق و متوقف دلائل
 و حاد ممانند بود و آنکه اوقات بمطالع کتب این فن متوال بود
 و شناسنده فوایل و قوایل و با جمعی از فضایل و کمالات هر حکمی
 که گفته خبر نمکند که آن معنی است چنانست با چنان بخواند بود که
 احکام بنده حدس است نه محصل محض علم پس قید باید کردن که

غالب فلان این است چه غلبه فلان قابل حدیث کند چنانکه میفرماید
 خفته و مرده و رک زده و زخم خورده و شوار تواند فرقی کردن
 در میان **دولت** و **سلطنت** **برای** آنکه در هر طالع آن جز بود از خلک بروج
 که در وقت معین بر افق مشرق باشد و هر چند در وقت اول النهار
 طلوع کند آنچه از برج طالع با آن سی جز از خلک بروج طلوع کرده باشد
 مجموع در حکم طالع بنحو بعد از آن با سی جز دیگر از خلک النهار آن
 مقدار که از خلک بروج طلوع کند در جاست خانه و رقم باشد باقی
 بر این قیاس و اندازه تا هزار و هم و هر یکی از این خانه را یکی
 و اثرباشد جدا گانه چنانکه طالع **خانه اول** و **دولت** نفس
 و زنده گانی و آغاز کار و کیفیت عمر و سعادت و شقاوت و
 فرج عطا شود در این خانه است که طالع است و دلیل بر سروری
 خانه دوم و **دولت** بر مال و معاش و اعوان و انصار و دخل و خرج
 و اکل و نثر و دلیل بر کردن خانه سیم و **دولت** بر برادران
 و خواهران و اقربا و نقل و حرکت و علم و دین و امر و اخبار
 و عباد و خانها و فرج ماه در این خانه است و دلیل بر خوشی و خوش
 خانه چهارم و دلیل است بر پنهان و جسدان پیری و مفاسد و ضایع
 و عفار و مدفن اموال و کیفیت اینها و عواقب امور و دلیل بر پنهان
 و پهلوی و معده خانه پنجم و دلیل است بر فرزندان و لذتها و نسل
 و عهد بها و عشقباری و طلب و ستا و تشریفات و شادمانی و اخبار
 و کیفیت اینها و فرج زهره در این خانه است و دلیل بر برکت
 و دل خانه ششم و دلیل است بر غیوب امراض و خواری و کزبان

و علان

و علان و خدام و حیوانات خورد و سلامتی از آفات و کم شده
 و کربخانه و قنصل و فرج مرغ در این خانه است و دلیل بر نافع حکم خانه هفتم
 و **دولت** بر زنان و نثر و فرج و نثر کار و اخلاص و دزدان و خصوصتها و
 ظفر و نثر و موقوفه مسافران و از زانی و کزانی و دلیل بر سرین
 و زیر نافع خانه هشتم و **دولت** بر موت خوف و خون و موارث
 و در زمان و خصمان و از زده و نکبت و فقر و نثر و دلیل بر نثر
 شهور و موقوفه و رحم خانه نهم و دلیل است بر علم و دین و عبادت
 و اعتقاد و وفا و سفر و خواب رای و نثر بر کیفیت احوال غیبیان
 و فرج افتاب در این خانه است و دلیل بر راهها خانه دهم و **دولت**
 بر عزت و سلطنت و رفعت و معروفه مشهور شدن و مادر
 و صنعتها و مخاریم و طوکر و اشراف و اعیان و ثبات و زوال
 هر یک و دلیل بر زانو خانه یازدهم و **دولت** بر امید و سعادت
 و شاد و روشن و عاشقی و دزدان و خلف و بیت المال سلطان و اعوان
 و فرج منبری در این خانه است و دلیل بر ساقها خانه دوازدهم و دلیل
 بر شقاوت و اعدا و حساد و کفر فتناری و بنده و زندان و خرن
 و دین و نکبت و غرامت و بیمارها سخت و ستوران بزرگ و فرج
 رطل در این خانه است و دلیل بر قدمها و سبب این جمله در شرح سبب نفع
 اکل المتأخرین خواجهم بقیر الله بن علیه رحمه الله رب العالمین گفته است
 و بعد از این تا بقی کامل تر از این در خاطر است و آن نیز بیان
 کرده شود ان شاء الله چه این موده عجالتا لوقتیت میباشد دانستن

ارتفاعات و نباتات و عمارت و زراعت از زحل و درجه چهارم
 احوال در آب بارکش و عداوتها و قروض از زحل و درجه دوازدهم
 احوال که میخاش و دخل و خرج خلائی از مشتری و سهم السعاده و
 خانه و قوم و بانی بر این قیاس آید و هنگام احکام کردن صاحب
 و مستولی هر خانه را باید تحقیق کردن و آن کوکب که در آن خانه
 باشد و همچنین سهم هر غرضی را از ترکیب ساختنی و قوت و ضعف
 سهام تابع صاحب آن خانه باشد که سهم در وی باشد و در حال
 هر یک از این دلایل بگو باید تأمل کردن و هر که قوت و ضعف
 هر یک را شناختن و با هم استخراج دادن تا که نام یک از ایشان
 قوی تر است فعل او ظاهر تر باشد باین حدود و اجرام کوکب
 و احوال که بحسب این اشارات اتفاق افتد و در هر کوکبی که
 بمقدار معین پیش از وی و پس از وی می افتد و آن را حده
 جرم آن کوکب خوانند مثلا علویین نه درجه و پنج و شصت درجه
 و افسار بیست و نه درجه و سی و شش درجه و قمر و دوازده
 درجه غرض از این حد آنست که هر که در دو کوکب استفاع جرم
 اجزا و صحیح نکند بهم خواهند پوست چون بعد میان ایشان
 بمقدار نصف جرم هر دو باشد و در قرآن بازده یا بدین مقدار
 اجزا و صحیح بکم از آن در افعال کونیه آن دو کوکب مقول
 آید و حد افعال بحقیقت آنست که بمقدار جرم کمتر باشد یا نور
 جرم هر یک بر کسب دیگر بسته باشد و این آغاز قوت افعال
 باشد تا آنکه در درجاتی متساوی باشد و آن حال افعال

نیم

باشد بعد از آن مبدأ الفراف باشد تا آنکه که بعد بمقدار مذکور سه
 مثلث قوس مثبت قکت درجه است و مجموع جرم نه درجه و شش باشد
 بود درجه است و انقضی ح درجه پس حد مثبت ابر کل درجه باشد
 و قوتش در فکر درجه و حد مثبت این قکت درجه و قوتش درجه
 درجه و چون میان هر دو و ک درجه بعد باشد کمال مثبت باشد
 و اگر حد مثبت ابر قکت درجه شود با حد مثبت این قکت اگر یکدیگر
 بنام منفرد باشد و حد مقابل این ح درجه و قوتش درجه
 درجه و حد انداختن به همین مقدار و حد احتراق کوکب در
 درجه است از هر طرف اگر زیاده از این باشد تحت اشعاع خواهند
 نه محترق تا آنکه که ظاهر شوند و با زبان افعالات بر انواع مختلف
 اتفاق افتد بحسب قوت و ضعف عیال تقصیل با زنگام است و در تقا
 و دانستی است که همیشه کوکب سبک رود بر گرانند و چون در درج
 افعال سبک و لا رافع ندیده خواهند و گرانند و افعال تدبیر پس
 قمر مرکز قابل تدبیر شوند و نیز دانستی است و در خطیج است
 آخانه ۱ شرق ۲ مشرق ۳ حد ۴ و در بزرگترین خطها خانه است
 و از روی قیاس گفته اند که خداوند خانه را پنج قوت و خداوند
 شرق را چهار و آن مثلث سه و از آن حد دو و از آن درجه
 یکی و قوت نهاده تدبیر خواهند و مستولی را شش و در اعظم
 و از آن انواع مختلف یکی دفع تدبیر است یعنی هر که کوکبی بکوکبی
 متصل گردد بمیودیت دفع تدبیر او کرده باشد و بدینشی تواند
 و بعد از آن دفع قوت و انجمنان باشد که کوکب در خط خود

باشد هر یک قوت خود را بکشد و چون از هر دو برزای و شتر
 در قوس اند پس کنند و این را دفع قوتی خوانند و دیگر دفع
 طبیعت است یعنی اگر یکی از خط کوکبی دیگر بر منقل کرد طبیعت
 خود را بدهد و این را قبول بر خوانند و اگر یکی در خط دیگر
 باشد هر یک طبیعت خود را بکشد و چون از هر دو برزای و شتر
 از نور نشین کنند این را دفع طبیعت خوانند با آنکه کوکبی از
 خط صد کوکبی دیگر بر منقل شود و آن کوکب باشد در آن
 مکان خطی باشد چون بیرون زبرد از حوت غنچه با آنکه
 دو کوکب نهاری بر روز بای رین و شب بر زمین متصل کرد
 و دو کوکب شب بر روز بر زمین و شب بای زمین و دفع
 طبیعت قوی تر است از دفع قوت زیرا که قوت جزو طبیعت
 و این جمله دلیل موافقت و برآمدن حاجت تمام شدن کار است
 و دیگر آنکه هر یک قوتی از کوکبی با هم وصل کرد و منقل
 شود با هر یک از دو بال و هم وصل کرد و چون در این صورت
 آنکار از هر دو جانب بگردد است و دیگر روت یعنی کوکبی در
 حالت رجعت با اختلاف با رو بال و هم وصل کرد و با ضعف
 باشد بنوعی از انواع کوکبی دیگر بر منقل باشد منقل او
 رکنند از عجز و ضعف پیش و شاید که این جمله ضعف کوکبی
 بیکبار دلت دهد و منقل او در برابر جسم هم در حوت
 در میان رجعت باشد و این دلیل تقهین و فساد کار است
 و اگر هر یک در دشتی با مای او باشد و اتصال بنوعی

نقشه

از قوت یا دفع طبیعت باشد عاقبت آن کار اصلاح انجام دهد و اگر
 واقع در زبال باشد و دفع در و منقل مای او باشد و اتصال
 بنوعی از قوت یا دفع طبیعت باشد با هر دو در زبال معلق بود
 فساد کار است خاصه که اتصال کوکب در هم انکار باشد و در دیگر
 جمع قوت یعنی ستاره چند کوکبی منقل کردند و از ایشان که از
 تر باشد آن که از نور ایشان جمع کنند بنیست آن باشد که آن کوکب
 مجموع بیکدیگر منقل اند و دیگر منقوت و این بر دو نوع است یکی آنکه
 ستاره در برج باشد سبک رود و اول برج و میان رود میان
 برج و کرانه در آخر برج چون سبک رود نور بر کران رو افتند
 میان رو او منع کنند تا اول با او اتصال کند و دوم آن که از
 و سبک رود در برج باشد و سبک روی دیگر در برج دیگر باشد
 بر دو وجه چون آن سبک رو ظاهر خواهد که بکران رو پیوند
 و سبک رو مقارن منع او کنند تا تحت خود قرار کنند بقصد
 مقارنت و این نوع قوت مانع باشد و ضعف ممنوع دیگر قوت
 یعنی سبک و کرانه در آخر برج خوانند که منقل شوند که آن
 از آن بیرون رود و سبک رو دیگر پیوند دو پیوستگی کرانه
 بر دو قوت شود و این قوت نشان کار باشد و دیگر علامت است
 یعنی کوکبی سبک و در آخر برج باشد و کرانه در میان آن برج و
 و میان رو در اول همان برج میان رو خواهد که بکرانه منقل
 شود و پیش از او سبک و راجع کرد و بکران رو منقل شود و در دیگر

و بدان میانه رو بر متصل شود باطل کند اتصال کوکب میانه رو را از
 که اندرو این دلیل باطل شد کار به شد دیگر قطع نور است
 و این دو نوع است یکی آنکه سبک روی در آخر برجی باشد و میانه
 رو در میان آن برج و کتر اندروی در آخر آن برج سبک و خواهد
 که میانه رو در سبک روی دیگر آنکه سبک روی در میان برجی
 باشد و کتر اندروی در آخر آن برج و میانه روی در اول آن
 برج و در دوم راجع چون سبک و خواهد که کتر اندرو پیوند و سبک
 رو راجع شود و باز کرد و میانه رو پیوند و میانه رو قطع سبک
 کند از کتر آن رو و این دلیل نامیده است دیگر استکانت
 یعنی کوکبی خواهد بود کوکبی متصل شود پیش از آنکه اتصال تمام
 کرد آن کوکب را راجع باشد مستقیم کرد و اگر مستقیم بود
 راجع شود و اگر غیر متصل باشد از و بطی تر کرد و اگر
 از او بطی تر بوده باشد غیر متصل و دان اتصال باطل شود
 و این دلیل بود که بر نامی کار دیگر نقل نور است یعنی کوکبی
 متصل شده به دیگری و هنوز از طرف تمام نشده باشد یکی از آن
 دو کوکب بتأی پیوند و از نور اول به یکی کوکب نقل کنند
 همچنان باشد که آن دو کوکب نیز به هم اتصال کنند اگر چه ظاهر
 متصل نباشند و دیگر مراد است یعنی دو کوکب هر اندر یکدیگر راجع
 شوند و به هم متصل گردند و آن دلیل تراجم امور بود خاصه که
 نظر بود قبول باشد و اگر دو بر اندر یکدیگر مستقیم گردند

یعنی

بوقت که راجع شده و اتصال کنند دلیل استقامت کار بود
 خاصه که یکدیگر را قبول کنند و ثقیف و مکافات یعنی کوکبی در یک
 یا در مبطوط یا در هر تری باشد و متصل کرد و کوکبی مخطوط و تو حیل
 ضعیف را مدد کند همچنان باشد که با و انعامی کرده باشد و دام
 که سنی این لغت بر آن کوکب باشد تا آنوقت که کوکب هم قوی ام
 ضعیف گردد و آن کوکب ضعیف قوی گردد و به هم متصل شوند و آن
 کوکب در این وقت مکافات آن لغت کند پس این نوع نظار
 و سببی انعام باشد و از وجهی مکافات و این دلیل سخت است
 از مالک و دوتی و دشمنی کوکب و جدوی باز نامیده است
 و آن چنان بود که کوکبی فوق الارض در رتبه یا در رتبه متصل کند
 به کوکبی تحت الارض گویند و آن کوکب مستعد است کوکبی دیگر باشد
 کوکبی در عاشر کوکبی دیگر باشد یا آنکه عرض یکی ساعد باشد
 در شمال یا جنوب آن دیگر یا بطا باشد در وقتی قران کوکبی
 بذروه نزدیک باشد یا به روه اوج و این نوع از هم قوی
 تر است و دیگر چهار است یعنی کوکبی که متحرک و سبک است و کوکب
 سبک یا سبک و یا یکی سبک و دیگری خشک و گرم یا سبک و دیگر خاکی است
 یعنی کوکبی منصف شده از کوکبی در اول برج و بهیج کوکبی دیگر متصل
 نشود و دام که در آن برج باشد و دیگر خشکی است یعنی کوکبی
 در برجی در آید و بهیرون شود و بهیج کوکب نه بود و این
 حالتی باشد بقدر و این دلیل حجت و نفیست و دیگر نوع است

[illegible]

رسید

روستای خرمین و خرمین

و کذا بنظر اند و این صنعت لطیف امر و در سازند و نه اند کشف
 کجاست حضرت عزت عظامه را جاد و مستقیم به این فرایند
 و حجاب غفلت از پیش این ابعاد ایشان بر دار تا دور است حق
 کنند و بر بطل امر را نبیند تا اهل از نا اهل و صدق از کذب
 ممتاز کند و اما اصناف قوتها قسم اول سی چهار رتبه بخش عظیم
 اثر اعیان مرتبه اخانه ۱ درجه شرف ۲ از رتبه یعنی بود کوب در
 قوی تر خانه از سیوت طالع چون طالع عاقل و حادی عشر و سبع
 و ناسخ و رابع و خامس و شالک خاصه که نظر بیشتری از کوب
 باشد و حال اثر از آن بود که با وجه این حال در خطی از خطوط
 خفیه باشد و در از جهت اجزای و بعضی با وجه ضعیف اهل
 و موطو منبر بنشیند که در چند که این ضعیفی تا بر زید
 که هیچ عرضی با ذات ابرار نباشد اما بهر از آن باشد که
 در دیگر موقوف چه آنها و بل حمل و سقوط اند ۳ تقسیم یعنی
 دوری کوب از افنا بقدر ارشاد نهاده دقیقه و تقسیم طالع
 از هم قوی تر باشد زیرا که کوب جوهر افنا بکند و او چون کسی
 بود او و افنا بر دم خوانند و تقسیم عز و جاه و عظمت باشد
 ۴ جرم ثانیه بعد یعنی درجه جری تا هر کوبی موافق درجه
 جری و هر کوبی سعد باشد از ثواب نه درجه تقویمی چنانکه
 احشویان پیدا رند و بهر هر کوبی از این اصناف در این
 مرتبه باشد از قوت و منف عظیم اثر او را ملاحظه باج

نفا

شرف ۱ استقامت بهر ۲ اعلام یعنی فلک آن کوب کبی لای فلک
 افنا بهر ۳ دستوریه و این چهار رتبه بود یکی آنکه کوب علوی
 خانه و شرف خود باشد و افنا بهر پنجمین و متصل بهم با اتصال غفلت
 کوبین فلان کوب در دستوریه افنا بهر قوی از آنکه نظر ترجیح
 باشد زیرا که هر یک در رتبه باشند از طالع با از غیر طالع و در طالع
 آنکه از رتبه پس باشد و ضعفش آنکه از شدت باشد و دستوریه کوب
 از غیر پنجمین باشد اما با اتصال میرود شایسته که کوبی در دستوریه بود
 تر باشد از رتبه پس و اگر آه با فناء متصل باشد از مجله اد یعنی
 از میره چنانکه افنا بهر دستوریه ماه شمس و اگر از میره او و مجله خفیه
 متصل شده با به در دستوریه افنا باشد با آنکه دو کوب با اتصال
 کنند و هر یک خانه و شرف خود باشد و آنکه کوبین که کوب
 حقیق در کوب دستوریه کوب بقیل است و بهتر است آن کوب که در
 در رتبه باشد و نظر ترجیح باشد با مقایسه دوم آنکه کوبی در یکی
 از دو خانه خود باشد دوم مثلاً مثلاً در قوس و افنا بهر رتبه حمل
 باشد سیوم حال شرف و تقرب پسندیده است و آن کوب که
 علوی باشد از افنا بهر رتبه درجه و سیفی را آخر رتبه پسندیده
 چهارم آنکه صاحب طالع در خانه باشد و صاحب منزل طالع و نام
 و دستوریه دلیل سعادت و جز عظیم است بنجم پسندیده و آن نظر کوب
 به جری که او را در آن برج خطی باشد اگر خسته مذکوره با اتصال نظر از خطوط
 یا محل و اتصال نظر رحمت جایز است و اگر بهر رتبه بهر رتبه باشد

که اثرات نظریه خوانند جز در جهت به دستاظر از اجزای باشد
 که بعد از آن از اول نقطه برج منطبقه می بود و کوکب
 ناظر را مراعات خوانند باشد و در میان معلوم شده که حساب
 هر خطی چند قوت است که صاحب برج خط باشد یا در خط باشد
 قوت در مضاعف کرد پس هر کوکب که به وقت منتهی باشد
 مستوی اوله و دیگران نیز یک بر تریست قوت از آن ردی که
 بر برج باشد که مع مراعات جمع آیند که اثر اجرای قوت بیشتر
 او بیشتر دارند و دیگران نیز یک سازه مثل خوانند که میث
 پنج در جهت مستوی بدانیم که منتهی که رتبه است در آن
 در جهت و زهره بر درجه مذکور و بدین وضع منتهی شده
 و قوت زهره است جزو و اما اگر هر دو در این برج نباشند
 لیکن نظر داشته ای قوت منتهی پنج جزو و از آن زهره چهار
 جزو بودی چون در جهت و جزو و خطند قوتها مضاعف شد
 و اگر زهره در این درجه باشد منتهی از برجی دیگر ناظر مستوی زهره
 باشد و منتهی نزدیک برای قوت زهره هشت جزو باشد
 و از آن منتهی پنج و باقی بر این نسق قیاس باید کرد و اگر
 چند کوکب در قوت برابر باشد اندک که افعال قوی تر
 باشد بجزو مطلوب مستوی اوله و دیگران نیز یک ستم
 و طلب است یعنی بودن کوکب نما که چون رطل و منتهی
 و شمس و عطارد وقتی که دلیل کند بر ذکر رتبه و زوال
 زنی و رتبه زهره و این در برج مذکور بودن کوکب

چون

چون هیچ و زهره و عطارد وقتی که دلیل کند بر انقضای هر روز زهره
 زنی و رتبه ای زنی و در برج مرآت و دیگر و منتهی عطارد و کوکب
 با کوکب که کوکب در رتبه زنی مذکور است در رتبه منتهی هشت جزو باشد
 یعنی درجه که با این رتبه زنی باشد و پاره درجه است از نو زهره و در جهت
 ناسه درجه نو زهره هر یک از این اصناف در این رتبه است باشد از قوت
 و بر شمس و عطارد از این مراتب التشریف علی ما و غریب سفار ۲۲ دلیل
 یعنی دهم سه درجه طالع ۴ درجه عاشر ۴ درجه منطفه ابرج و درجه
 اوج ۴ درجه تدبیر وسطی ۸ درجه یعنی بودن کوکب زنی در رتبه زنی
 و پس در رتبه ۹ و قوت قوت ارفع طبعه اقبول مکان یعنی بودن
 کوکب در خطوط خویش قوی حال ۱۲ و در رتبه یعنی بودن کوکب
 در عاشر و مطمح شعاع بر دو سریع او با لای زنی هر چند که انوار
 کوکب جمیع جهات فلك است اما با عاوی که مواضع نامبر کوکب
 آن ابعاد تواند بود و صنعت احکام انرا مطرح اشهر مطرح
 انوار خوانند ۱۳ قوت و ان یعنی انکه منتهی با و قران گویند و در جهت
 ۱۴ اما زهره سعده ۵ اسد ۶ اسکان سهم السعده ۱۵ اطله کوکب یعنی
 شمس الشعاع باشد ۸ اجمع نور ۱۹ رتبه یعنی میان دو کوکب
 که افعال بود باشد بطل نوران افعال نما زهره و ۲۰ افعال در
 ۲۱ اسبلا ابرج و مقدم و مهر هر یک از این اصناف در این رتبه
 هشت باشد از قوت اما اصنافها قسم دو م جهل چهار رتبه
 و جهل انرا مراتب آفات برای انقضای سرعت میر
 یعنی برش زهره از بر و طش باشد ۳ اسد سعده چهارم منتهی اول

پنجم صعود در فلک اوج ششم صعود در فلک تدویر یعنی در فلک سیم
 و چهارم باشد از این دو فلک هفتم صعود در شمال ششم بودن کوکب
 بالای زمین ششم بودن کوکب مذکور در برج مذکور و ثقت در برج مذکور
 و هم بری از خوش و بد هر یک از این اصناف درین مرتبه ششم باشد
 در قوت و مقدار مبیانه اثر او بطور اتم لایستقلا یعنی بودن کوکب
 در دهم بار در دوازدهم و دهم بری و دهم بری مبیان باشد و طالع
 و نظر و سیم عرض شمال چهارم زیاده نور چشم زیادت تدویر این
 هر دو وقتی باشد که کوکب در فلک اوج و دهم و سیم باشد اما زیاده
 نور وقتی باشد که از تریج اول در که شده باشد و به تریج و دهم
 رسیده باشد ششم زیادت بر یعنی کیش در تریج اول بود هفتم زیادت
 عدد یعنی خالصه معدله که از افق درجه باشد ششم زیادت باشد
 حساب یعنی قبل محکم زیاده بود و در وسط ششم درجه سعادت دهم
 درجه نبرد با دهم درجه مظهر و حل را فقط بحکم مناسب است و از دهم
 مثلثه اول سعادت دهم رجب مذکور مذکور را یعنی آن رجب که میان طالع
 و راجع است و نظر او چهار دهم و به با تریج دهم نهی ششم ششم
 هفتم از دهم هر یک از این اصناف در این مرتبه ششم
 و هفتم مبیانه اثر او در این مراتب است مایل آینه شمس ۳۰ قوت
 یعنی قوت شمس در اعز مرتبه و قوه ماه در راجع و قوت و حل و زمین
 قوت شمس در ثانی و قوت مریخ در دهم و قوت زهره در
 سیاح و قوت عطارد در تاسع و کواکب مذکور مذکور را و سیم
 مروت مروت را یعنی هر طالع که عدد و آن فرد باشد در ششم

ثالث

و اگر زوج باشد مروت ۱۰ بیت سعد ۱۰ مثلثه ثانیه سعد ۱۰ ثقت
 یعنی قوت صاحب بیت سعد ۱۰ و درین خانه ناظر آن کوکب باشد
 و دلیل عاقبت ارجانت ۹ استعانت جوید یعنی ششم بری
 زهره در اوج است کند و از غیر استعانت جوید و عطارد و ثقت
 کند و نه هفت است خواهد و این نسبت باعتبار اثر اتم یعنی
 رت بیت شرف معین آن کوکب باشد که شرفش در خانه اوست
 استعانت آسمان ثقت ۱۲ اصحاب میان دهم ۱۳ بودن
 کوکب بر روی هر روز یک شمس استعانت و کوکب شمس باشد این
 قوت خاص افتاب است اما باقی کوکب از افتاب یعنی در
 نصف یس باشد از فلک آدریکان آدریکان آدریکان آدریکان
 هر یک از این اصناف در این مرتبه چهار شمس از قوت افتاب
 قوتها و قسم سیم باشد است در حفر اثر اتم مرتب اوج است
 ۱۴ هر سعد است غرض سعد و بد هر یک از این اصناف در این مرتبه ششم
 از قوت و ثقت حفر اثر اتم مرتب اوج است ۱۵ هر سعد است
 سعد سعد ۱۴ درجه مذکور مذکور مروت ثقت ۱۵ نصف صمدان
 طلوع مریخ موافق مزاج تا مریخ موافق خوی و بد هر یک از این
 اصناف در این مرتبه دو باشد از قوت و ثقت حفر اثر اتم مرتب
 آسمان هر دو این خاصیت باقی ماه و دیگر کوکب چنان باشد
 که در هر روز در نیم هر افتاب باشد و ثقت در نیم هر ماه ۱۶ هر
 شمال ۱۷ در است طلوع مریخ مریخ طلوع ۱۸ و لایبت افتاب و ماه

تمام در این اصناف از این اصناف و نظر آن کوکب باشد
 قوت و ثقت از این اصناف و نظر آن کوکب باشد

خوانند و دلیل کند بر تکرار و پیوست و بعد از آن بقا نشسته
رسند و متعین شوند و سرع است و در شعاع افتاب تحقیق کردند
و بر طبیعت ایشان برودت غالب باشد و لا یزال بهای سوال
باشند تا آنکه که بافتاب متعین شوند و سابق گفته شد و حد حریف
شش و چهارست پیش از افتاب و پس از افتاب و چون ازین تعلق
زاده کرد و حریف خوانند بلکه تحت الشعاع باشند و حد شعاع فایز
درجه گرفته اند و چون کوکب از شعاع افتاب بیرون آیند و هیچ
کوکب متصل گردد و در صورتی که خوشبخت است تا قدری از شعاع
بیرون آید تری کند تا تریج اول و آنکه که می کند با مقدار بعد
الاضحی کند تا تریج دوم پس روی کند تا آنکه با تحقیق شود
و شعاع افتاب این جمله را که از ربع خوانند بسیار اولاد
و عطار در هر که متصل باشد که هو را متعین گردانند و فصل دایره حرارت
شعاع شمس و تریج و تریج و عطار در هر که که متصل باشند با
این کوکب در برج حاره باشند و این جمله را کوکب حاره نام کردیم
و می رسد راس با این کوکب برج ناری و هوایی و تریج ناریج
خاصه در وقت حلول و افتاب بر طالع و تریج ملک عطار در
برج ناری و بودن کوکب حاره در وقت حاشیه طالع سال و فصل
و اجتماع و استقبال مقدم بر سال و فصل که این طالع طالع
نقشه نام کردیم خاصه که متعین باشند بیکدیگر و قوی تر آنکه صاحب
این طالعها باشند و مما رجعت صواب طالع نقشه برج یا کوکب
حاره مطلق خاصه از برج ناری و حلول کوکب حاره در برج حاره
نقشه ناری و انظار تریج از مقدار زحل و تریج در برج حاشی

و بودن

و بودن فرد و در هر که در وقت حلول عطار را کوکب حاره در برج حاره
منزل حاره و اتصال ایشان از این مواضع و سرعت میر در هر که
و صعود در فلک و تریج و درین مذکر درین مذکر از این دلایل
وقت درست باشد که بر طبع و مزاج خویش باشند و ممکن و در آن
و مقتضی حرارت باشد و ممکن و چون مواضع گرم بیرون زمان چون
موسم که چون حقیقت بهار و تابستان و بعضی از فصلها و آنکه
زندان اتفاق افتد با در مواضع سرد و سیر از سرما کم کنند حکم
بر مقتضای باید کردن و چون زمان و ممکن حاضر و قابل باشند
و باغ معدوم دلیل شدت کرده باشد خاصه که دلیل از یکی و دو
زیادت کنند خاصه که جرم ایشان در مواضع بارده باشد چه دلیل
حرارت و برودت باغ یکدیگرند و فصل دایره حرارت و بودن اتصال
اشعه و کوکب برده یعنی زهر و زحل و فم و عطار در هر که که
متصل باشند با در برج بارده باشد یعنی نقشه خاک و آبی و فلک
که اتصال از این برج باشد با حدود و مناسبت که بارده و مختار
و نسبت این کوکب با طالع نقشه ازین برجه باشند با صاحب
طالعهای کوکب مذکور باشد با اتصال صواب طالع نقشه
یا کوکب بارده از مواضع بارده باشند و کثرت کث عطار در
یا کوکب بارده از مواضع بارده و تریج زهر و در وقت فصل
افتاب بیکدیگر و مما رجعت صواب طالع نقشه برج یا کوکب بارده
خاصه از مواضع بارده و حلول کوکب بارده در مواضع بارده
نقشه خاک و بودن کوکب بارده از مواضع بارده بوقت بودن

فرد در کفر چهارم و بطور موقوفه و تقسیم در پنج شریعت و بیست و شش
و چون عطا در این بابها باشد که ذکر رفت فعل او از دیگر کواکب در این
اندر آنکه عطا بر توفیق نباشد و این حکم انکار است آیه که این حدیث
خاص خود باشد و الا اگر اشکو اکبره باشد شاعرا بآن آمیخته بود
با در این مواضع بود از برودن کم کنند بقدر قوت مزاج هر یک و قوت
اینست در قوتش پیش باشد چون فصل خزان و زمستان و اوایل بهار و صاف
که ممکن تر قابل باشد و دلیل شدت سرما باشد و آنکه غم موجود نبود و اگر
در حقیقت فصل بهار و تابستان از صحرای هوا کم کنند و هوای باران
با زارت فلفله که چند دلیل جمع آید بر این صفت معلوم که در یک کرمی
نفع دلائل برده باشد و عکس تفصیل دلائل طوبی از کواکب باشد
زهره و قوس و شهاب و عطارد و هرگاه که تابستان بود و در بر روی آبی
و باد و پنبه و در حد و منازل رطب یا رطوبت بر مزاج او غالب باشد
چگونه عطا من که بهاب رطوبت است چون بطور موقوفه و تقسیم
و ربع موقت و بیست و شش و این حالات مزاج جمیع کواکب است
بر طوبی قابل کردند از مواضع بر وجه مذکور خاصه شدت آبی و حدود
زهره و مشتری و منازل رطب و بودن فرد در مرکز اول و بودن
عطارد و مشتری آبی خاصه که در روی بلی و راجع کرد و بودن کواکب
مذکوره بمواضع خاصه همانجیکه بکرم و در اتصال زهره و مشتری خاصه
که عطارد و اینان باشد و بودن طالع ثلثه از این برجه با صواب
طالع کواکب مذکوره باشد با صاحب طالعها مذکوره متصل باشد
کواکب مذکوره فلفله از مواضع مذکوره و بطور موقوفه و تقسیم
و حقیقت شبی و رجعت و هرگاه که کواکب بن جانها باشد و او

در این باب

ان رطوبت باشد چون زمستان و بهار و بعضی از بیست یکم در عطر یکم
و بیست یکم در عطر و ممکن تر قابل باشد مانند مواضع که بر روی
رطوبت منور باشد و باقی توفیق باشد بر این حدیث که در توفیق نباشد
این معنی میزد و میگوید فصل و این بیست که کواکب بر طوبی باشد
غالب بود چون خنجر و عطارد و در فصل فصل باشد باستان با در موضع
با پس باشد چون ثلثه انشی و خنجر و در فصل فصل باشد باستان با در فصل فصل
کواکب از این مواضع خاصه مواضع طالع ثلثه باشد با طالعها صاف
طالعها با طالع مذکوره یکی از این برجه باشد و کواکب که دلیل رطوبت
در این مواضع باشد و کواکب که در این برجه است در مواضعی باشد و دلیل
بر رطوبت شدت کثرت عطارد و در بر وجه با صواب و تقسیم و موقوفه و تقسیم
و صعد و جنوب و مرکز بر وجه رازی و بیست و پنج مذکور چون
کواکب در این حال باشند و موسمی باشد مانند تابستان و خزان و فصل که تابستان
و آرتور چون با در بهار و خنجر و کرم میرد و باقی نباشد بر این حدیث که
شاید حکم کردن و این جمله بلند بر این فاضل او بعد از این شرطی باشد
از غیر است و اینان کیم چون صاحب طالع طالع ثلثه از کواکب این است
و در برجه با در این یعنی ثلثه آبی و رسد و روجه یکی بهر وقت و در یکی بهر
و متصل کواکب که هم از کواکب اینان باشد و دلیل کنند بر بسیار دیگر
خاصه در اوقاتش اگر آن کواکب ماه باشد و طالعها بر اندک عام بر وجه
اکثر مواضع را شامل و اگر زهره بود با رند که سخت نافع بود و شرم
و ناریکی و اگر عطارد بود با رند اندک و غم و با در طالعها باشد
اتصال عطارد از برجه بر وجه در غیر مواضع نام و در حقیقت این خاصه

در کمال برش باطل که در آنجا که تارکی بود در موافقه از قش و او
 در برج تکیه و اگر که آنجا که از مود و برج متصرف شود و هر یک بیوند و لبر
 با بود و اگر از قش بر متصرف شود و به یک بیوند و لبر و نیم
 بر نشسته و اهل روم را سبستان بشود و غیره و آن مرکز جوان هوا
 و غیره و هوا که در آن حاضر بود و اول آن از قطره اجتماع بشود و آن
 بر بعد دو از ده درجه از وی که بعد از ظهور بود و از برج قش
 پس سه درجه پس سه درجه پس قش پس قش پس قش پس قش
 پس قش پس قش پس قش پس قش پس قش پس قش پس قش پس قش
 غیر این ابعاد را در یک درجه گفته شده است و معنی این ابعاد
 مود و غیره که در آن بود و برج قش که در آنجا که هر یک از این
 در برج قش واقع شده و در قش که در آنجا که هر یک از این
 و قش که در آنجا که هر یک از این واقع شده و قش که در آنجا که هر یک از این
 مذکور شده است و آنجا که هر یک از این واقع شده و آنجا که هر یک از این
 که قطره در قش که در آنجا که هر یک از این واقع شده و آنجا که هر یک از این
 نشان و دلیل بر آنکه بسیار باشد و اگر راجع به قش بود و دلیل بر
 بارندگی بود و اگر در اول فصل نشان نشسته بود و راجع به دلیل قش
 بارندگی است و آنجا که مستقیم شود با فضا نزدیک آید و اگر نشان
 بارندگی سخت شود و دلیل بر آنکه در قش که در آنجا که هر یک از این
 عاشر و در وی محفوظ و دلیل بر آنکه در قش که در آنجا که هر یک از این
 سعدی بدین صفت باشد و دلیل بر آنکه در قش که در آنجا که هر یک از این
 زرع و اشجار بود و در قش که در آنجا که هر یک از این واقع شده و دلیل بر
 بوطه و در قش که در آنجا که هر یک از این واقع شده و دلیل بر آنکه در قش که در آنجا که هر یک از این

این ابعاد را در یک درجه گفته شده است
 و معنی این ابعاد
 مود و غیره که در آن بود
 و برج قش که در آنجا که هر یک از این

و در آنجا

و با اینها مضر و مریخ و انقطاع و فساد و لبر و بیاری و قش و در قش
 در و در چهارم باشد و در قش که در آنجا که هر یک از این واقع شده و دلیل بر
 و خفت و در قش که در آنجا که هر یک از این واقع شده و دلیل بر آنکه در قش که در آنجا که هر یک از این
 و چرا بر زمین باشد و آنجا که در قش که در آنجا که هر یک از این واقع شده و دلیل بر آنکه در قش که در آنجا که هر یک از این
 آید بود و دلیل بر آنکه در قش که در آنجا که هر یک از این واقع شده و دلیل بر آنکه در قش که در آنجا که هر یک از این
 آید و غرق سفای و اگر سواد طر باشد بقدر رقت معرفت کنند
 حواله عطار در و روتی از روج هوا و خاصه عاشر و مخرس دلیل
 کثرت بار و مود و بیست و یک کتی هوا بود و در قش که در آنجا که هر یک از این
 فوق الاضخاصه و هم و سواد از وی ساقط و عطا در وی قش
 دلیل که در قش که در آنجا که هر یک از این واقع شده و دلیل بر آنکه در قش که در آنجا که هر یک از این
 برج آید باشد همانا اگر نشسته بر زمین و در قش که در آنجا که هر یک از این واقع شده و دلیل بر آنکه در قش که در آنجا که هر یک از این
 باشد خاصه در چهارم نصف مذکور دلیل از آنکه در قش که در آنجا که هر یک از این واقع شده و دلیل بر آنکه در قش که در آنجا که هر یک از این
 و در چهارم و ظهور آنها سباده و دیکه و حیوانات آید و کشته و
 مرغی باشد و اگر در قش که در آنجا که هر یک از این واقع شده و دلیل بر آنکه در قش که در آنجا که هر یک از این
 با نقصان آنها از چاه و رود و اگر در قش که در آنجا که هر یک از این واقع شده و دلیل بر آنکه در قش که در آنجا که هر یک از این
 رنجی و نظر معبود از او ضرری که متوقع بود و بود و سعدی در قش که در آنجا که هر یک از این واقع شده و دلیل بر آنکه در قش که در آنجا که هر یک از این
 هوای دلیل بر آنکه در قش که در آنجا که هر یک از این واقع شده و دلیل بر آنکه در قش که در آنجا که هر یک از این
 با دمی نفع و در قش که در آنجا که هر یک از این واقع شده و دلیل بر آنکه در قش که در آنجا که هر یک از این
 و فواید در قش که در آنجا که هر یک از این واقع شده و دلیل بر آنکه در قش که در آنجا که هر یک از این
 کشته و مردم در بار بار و لبر و بیاری آنها و حیوانات آید بود و در قش که در آنجا که هر یک از این واقع شده و دلیل بر آنکه در قش که در آنجا که هر یک از این

خاصه از برجهای بادی تا هر یک در حد خود باشند با یکدیگر و اگر تریج
 با ایشان باشد برقی و صاعقه و بارانی باشد خاصه در وقت باران
 زلزله باشد یا زلزله محراب زلزله و در آن وقت در آن وقت
 بخون و گله آن و این باشد که بر کرده و افتاب به آید و گاه باشد که
 سنگی بزرگ تر به آید و از ارض خوانند و آن در آن وقت
 دلیل بر آنست که در زمین افتاب که زلزله باشد با زلزله حرکت
 زلزله و شمع افتاب کشیده باشد دلیل بر آنست که در زمین
 آتش زلزله اگر غلیظ و کثیف گردد که در شمع و در آن وقت غلیظ
 گردد و در عقب آن بزودی باران قوی بارد و اگر کجای آن
 باشد و در هر سمت آسمان به آید از عقب آن باران محکم گردد
 و اگر تمامی مضمحل گردد و قیل و خیال بود و چند روز آفتاب در قریح
 که آنرا کان رستم گویند و قریح نام دیو است که کان را بدانی باشد
 و آن عکس شمع بزی باشد که بر هوای تری و غلیظ افتد و در هر یک
 جانب نباشد و اگر جنب افتاب به آید باران که در آن
 پس از باران به آید و بکشد و گیاهها باشد و بیشتر از آنکه
 از ربع به روز بزرگتر آید و صافی و در فشان بود و بکشد
 و اگر سرخ بود و بجان بیناید که حرکت میکند و آن سبب تریج است
 باشد و دلیل بر آنست که در سیاه نمایی یا بزرگتر باران آید و اگر کوب
 کوب از خواب بزرگتر از آن نمایی که مستند به وجهه و بوقی
 فرو شده و افتاب و باران او و اگر در هوا ابر باران سرخ باشد

در وقت

در وقت زلزله

معدله

طالع هم با وجهه او نوازی بخون آن ستارگان باشد که شب بیکدیگر آید
 آنرا آینه که زلزله باشد به نوبت آنها را شمشیر خوانند و بعضی را که بکشد
 هر یک بکشد آینه خوانند و بعضی را بکشد با چوب قرص افتاب چون
 قندیل و چینه یا بکشد یا بکشد و در دیگر انواع و نام هر یک مناسب آن
 شکار باشد و افتاب را با جلد و اینهاست که در شمع به یک آنکه شمع او
 بجای آنست که بود آنرا زلزله خوانند و بعضی بگوید که در دیگر آنکه شمع
 او بجای آنست که بود او را زلزله خوانند یعنی دم آید و این هر دو
 و فتنه و طرایی و قط و قیل و فقد اعظم و اشراف و تاراج و بیا رها و ای
 و خشکی آنها و زلزله و فساد نباتات و احزان مواضع و انواع شکایه
 و محن باشد و آفت بمرگات آن بر می بود که در وی به آید و آن
 مملکتی که بر سر است سرایشان باشد و هر کس که آن نزدیده است از کاب و جمع
 گفته اند که اینها دلیل شرنه آنچه بنده و به است و در سنده است و غنائم
 حیرت و دال و غلبه بر ستم تراست و در امیر خورشید که آن جانب بود
 و ابله درم این بیدار گرفت و آنچه کرد و قیل و طرایی و ابر و بزرگ
 و قریب سال در آن مملکت بعد از آن هلب و قیل میان او و فرزند
 او بود تا عاقبت بر یکی قرار گرفت و چون سبب این علامات بود
 و خانی است سبب بروت و او و بروت و سبب خانی مزاجها و خشکی
 مزاجها سبب غلبه خشم بر طبعها و استیلا و اراض و در پناه و قتل آنها
 و غلبه خشم سبب فتنه و آشوب استیلا و اراض و در پناه و قتل آنها

در وقت زلزله

سبب است و خلایق بعضی آن بها سبب آفت نباتات و قوت و اگر
 شکلی دیگر به بیاید و فواید به سر و دوران تا جبهه دیده باشند البته
 مکی فرد و دود و فتنه پیدا شود و بیان دلائل اسرار از علل و احوال
 ارضیات چگونه احوال هر یکی از کواکب سر و منوی در صورت طلعا
 و قمر و صاحب شرف و مواضع این پنج کواکب خداوند خانه هر یکی گفته
 و محاربت عطا به بر این علم از مقوی مزاجهاست و مواضع سهام
 و صاحب بیوت و اشراف مواضع ایشان و نظر مسود و نخوس بدین
 نگاه که این اول قوی حال باشد خاصه بقوتها و ذاتی دلیل بر عزت
 و رواج آن جنس و متاعی باشد که با ایشان منسوب بود و بودن دلیل
 در او و او را در روی قوتی را بی تر باشد چون خانه و شرف
 و غیره دلیل نزد آن متاع باشد اما عزیز بود و مردم طلب آن کنند و اگر
 در وی شلای ضعیفی باشد آن متاع خوار و بی اعتبار بود و خلایق آن
 کمتر انتفاع کنند و کم بحاصل آید و در رایل جدا محال حال باشد و در راکب
 ناباقت خاصه ساقط و بی اعتبار عزت و خوار از قوت ضعیف
 توان دانست و اگر آن کواکب ساعد باشد در فلک اوج باشد و بر عین
 در عرض و زاویه بر سر نفع متاعها و در هر کجا که باشد و اگر باطل
 راجع و بطی باشد روز بروز متناقض گردد و در هر برجی که مسود
 و قوی حال بود آن جنس متاع که به و منسوب بود عزت باشد
 و بر عکس در توانایی هر دو کواکب متاعها که مدلول ایشانست
 از مسود و نباتی و حیوانی و صناعی مجموع گفته شده است چون دلیل

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب

بر یک سبب متاع و دلیل شوند با اتفاق آن متاع در اقله ای افتد باز در یک سبب
 و اگر اختلاف افتد چنانکه بعضی بکراتی و اوقات کنند و بعضی باز آن
 مزاج هر کدام که قوی تر باشد حکم بر وی باشد و اگر سبب متاع نتوان کرد
 در توقف به درشتی اما بدانکه مختلفه آتشی و لیت بر فداات و آنچه از در
 سازند و جبریات و چهار پایان و مختلفه خاکی بر نباتاتی که مزاج از زمین بر وی
 غالب بود و حیوانات و معدنیات و مختلفه با دلی بر حیوانی چون برده و
 طيور و مسود و هر چه بر اجناس صناعی و مختلفه آبی در اجناس گری و از
 جواهر و حیوانات آبی و نباتی که مزاج آبی بر وی غالب بود و در شرف
 در طالع احتیاج با استقبال بود که مقدم بود بر دیگری طالعها و او مسود
 بود در آن طالع و مفضل بود بر طالع با نیزه و چهارم و صاحبش بری
 از نخوس و دوم و خداوندش مسود و بر طالع مزاج دلیل از رانی و
 فوایدی گفت باشد و اگر لیل و دلیل منخوس و ساقط باشد از یکدیگر
 با بیشتر دلیل علالت و قوت باشد زیرا که طالع و رتبه ای خلایق است و دوم
 رتبه ای و سهم السعاده دلیل آنست و چهارم و رتبه ای دلیل کشت
 و ارتفاعات و پنجم و رتبه ای دلیل علالت و شرفی و دلیل حست
 و فعل و لای قوت و قوت هر یکی دلیل قوت مدلول باشد و بر عکس چون در
 طالع نشانه منبری منسوبی باشد و نیک حال دلیل خصب است و اگر خل
 بود دلیل قوت عظیم بود و کونیه رحل و سه و دلو و جدی دلیل
 قوتانده و تنهایی میوه و جوار میوه است و باقی دلیل خصب و جهایی
 از صفت و نبات دلیل غله و طعام آمد چون مسود با شعله دلیل

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

دلیل القدر لا یزال

در کفر فتنه بی لایحه

وہیل بر وسط خیمہ
وہیل بر وسط خیمہ

جکام پھونکا
دیلین دینا
طالع

تاریخ

خاصه که نخوس صاحب ششم و هشتم باشد هرگاه قمر و طالع بهم نخوس
 گردند و زحل بخداوند ششم و دهم بخاری عام باشد و اگر بخداوند
 هشتم متضاد گردند موت عام بود خاصه که رتبط طالع و قمر در دوششم
 و هشتم نخوس گردند نظر زحل بر دهم الغیت و سهم السعاده بعد از آن
 و لیل مرگست سلسله قطره و لیل علاج نیز یقین بداران است مرگ
 و موت از مزاج صاحب ششم و هشتم بود چنان نخوس گردند که یکی
 نخس که در این هر دو خانه باشد اگر زحل بود از طالع و یکی و امراض
 مفرد و زمن باشد و اگر مرتج بود از قتل و طاعون و امراض و موی
 و اگر ششم خانه زحل بود موت بر آن و بنده گان و سبایان و دوزان
 و ستوران بود و اگر خانه زهره بود موت زنی و مطربان و سواد
 زرخان باشد و اگر خانه عطارد بود موت کودکان و مردم زیر
 و طبل و بلو و دیگر ملائیس چنین باید کرد و اگر ششم بر برج
 باشد امراض در سردی رخ بود و در کوفتندان و اگر در ثور باشد
 امراض در کردن و خلق باشد و اگر در جوزا باشد امراض در
 و بغلها و در نوخاستگان و سابر بر برج راقیاس چنین است
 و اگر در ثور باشد بر این برجهای این امر متوقع است و اگر در وقت
 قرائه حکم کنند طریقی بعلم نیست اما وقت چهارم و موت
 آنها بود که آنها و طالع سال باشد و طالع و برج قرائه ششم
 و هشتم رسد و رسیدن لیل این معنی بجرم نخوس و رسیدن
 صاحب ششم و هشتم و رسیدن آنها و نخس یا جرم نخس یا این

در صورت شش و نهم
 در صورت شش

در صورت شش

و خانه

دو خانه و رسیدن آنها یکی از این یکی از این دو خانه و اگر لیل با
 و موت مزاج هرات پس مراعات و لیل هوا و حجب بود خاصه که
 عاشر زیر که عاشر لیل هرات پس چنان و لیل با یکی و موت مزاج
 و لیل حریفه و امن و آرام و کفایت مرگ از کین و عطر و رت و طالع
 عداوت میان این کوکب باشد خاصه مغایرتی و در سهم حرب
 و موعنه فتنه مکان این و لیل باشد آنش لیل سلطان است و زحل
 و لیل یکی که خانه اش قدیم باشد و ششم و لیل حریفه و یکی که لیل قی کند
 و میج و لیل فتنه و حرب و لیل صلح و امن و قمر و لیل رسل و عطارد
 و لیل مکان باشد مقتوی مزاجها و زهره مزاج مرتج و لا ضعیف گردند
 اگر متضاد باشد بوقت حرب بود و لیل نفس مزاج هرگاه که مرتج در زمان
 قرائه یا در طالع سال قرائه یا در طالع سال عالم یا فصل یا جمیع و تقابل
 که سابق باشد بر این هر طالعها نوری که از علوتین بد بگری دهند و عطارد
 ناظر بود مرتج و زهره ساقط بود از روی در مدت آن طالع حریفه قائم
 کرد و میان یکی از این بیهوشات قدیم و خارجی که دعوی حق کند
 اگر ششمی نیک حال بود و الا بر لیل باشد خاصه که مرتج در رتدی باشد
 و بظرف عداوت زحل باینچون این دلیل واقع شود نظر کسی اگر
 هیچ بذات خوف نورد و ششمی بر صل میباید آغاز حرب از خارجی
 باشد بذات اگر نور زحل بر ششمی میباید آغاز حرب از لیل بود

در صورت شش و نهم
 در صورت شش

در صورت شش

بارات و این مثل بر کوه کعبه سفلی بود مانند آنکه سفلی اقل برج باشد
 پس یکی از علوی پس دیگری را آغاز بود هر کس بود که از جنس سفلی بود
 و اگر سفلی دو باشد هر دو برج را بنشیند پس یکی نور زحل بنشیند و دیگر
 دیگری نور شمشیر یا زحل آغاز نشود از هر دو جانب بود و یکی بواسطه
 و یکی که از جنس آن دو سفلی باشد اگر اقبال برج زحل بر اقل برج قوت
 با دفع طبیعت باشد ظفر ملک ط باشد خاصه که زحل قوی حال باشد
 عظیم اثر و قوت در وقت و ظهور جوین و نه خاصه عاشر و اثنی عشری
 و شرف و صعود در افلاک و کمال شرفی و مستقیم بود بر شمشیر یا زحل
 از انواع استعدا یا و خانه نیری باشد یا مقبول بود از هر دو نیز باشد
 عاشر خود یا از صاحب عاشر طالع هر چون این مجموع دلیل غلبه و تفریق
 اند و اگر اقبال برج زحل بر اقل برود ملک مغلوب
 کرد خاصه که زحل ضعیف بود یا صفتهای عظیم اثر و صفتهای خست و
 خزل چون سقوط از طالع و نیرین و مبوط و وبال و زوال او و اوقاف
 مغرب و رجعت و ختم و مانند اینها در این حال مدبر آن بود که متصل شود
 صاحب شمس یا عاشر خویش یا از آن طالع بود و اگر برج دزد و از راه
 بود گرفتار کرد و در دست و نهم بگیرد و در ختم طالع کرد و اگر برج
 در خانه ختمی بود قوت خارج را ببرد و در خانه زحل و قوت مقیم را
 برد و اگر نظر برج بر طالع بود او نباشد گشتن و گشتن بنشیند بود
 و اگر محلات بود گشتن گشته و حرب بر وی اسان تر و اگر

زحل در برج کثیر طالع بود یا بیار فرزند یا تر شنب به بر پیوند داشت
 بر و از شکر ملک بنشیند بود خاصه خداوند برج مصلح بود و اگر ملک این
 باشد حال بر خلاف این بود و اگر زحل در برج ثابت بود و در قوتی باشد
 یا بقوی بود و از این موضع ملک و حرب یا ببار بود و اگر نه بگیرد و اگر نه
 ناظر باشد بر طالع و نور برج اینجاست این ملک با مکر و جیل بود و اگر آن نظر
 قبول باشد آن مکر و جیل بجای برسد و الا نه سه و اگر زحل در برج در
 باشد خاصه در قوس و برج از وی منفرد کرد و ملک با جبر باشد و اگر
 زحل شرفی بود یا در برج شرفی بود یعنی در بیان طالع و عاشر ملک
 جوان بود یا در برج غری بود ملک برود چون حال ملک از زحل در
 حال خاوی از شمشیر یا به دانستن بعینه همین طریق و اگر برج در برج
 ثابت یا در و نه باشد حرب در از گشته خاصه که زحل نیز در برج باشد
 و در و کرانه و بنشیند و اگر در برج دو جسمی بود حرب کمتر کرد و اگر در
 شمشیر باشد زود سیری شو خاصه که در برج سبک و بنشیند در سرعت برج
 دلیل گشته که آغاز حرب زود باشد و اگر بطی بود و دیر شده و دلیل
 زیادت شدن حرب یا دت شدن برج است در قدر و در نور
 و عدد بودن او در برج در از مطلق و شمایی و دلیل نقصان
 حرب ضد این صفتهایست و دلیل شدت حرب صعود برج است
 در افلاک و افق شرقی و قرانی وی بار پس دلیل خول حرب
 و مبوط و بی است در افلاک و افق غرب و مجامع و ذنب حرب

مرحز زمان حرکت قوت رسیدن آنها طالع قرآن یا برج قرآن یا
 طالع سال باشد بجز برج یا به نحی خاصه بعد از وقت رسیدن
 برج است بدو ربع و نوبت خاصه طالع دعا شود و رسیدن آنها و در وقت
 سخن است بجز برج و با مضافه و تریج یکی از دو بخش اگر چه هر قدر
 از او نرسد از آنکه بترج نکرده راجع باشد یا بوزنی رسد از او
 طالع و حرکت بر آنها اینها مثل حرکت وسط افتاب باشد بر تو
 بیان احکام آنها طالع قرآن و برج قرآن در پیش گفتیم که طالع
 قرآن اصغر اصل است به نسبت با طالع نشسته پس دلایل او اصل است
 به نسبت این دلایل و در سال طالع و برج قرآن را بجز حرکت دهند
 جهت آنها و صاحب آن برج و سال را ده خوانند و او را شریک
 عظیم باشد در احکام سال و همچنین صاحب برج و رابعی از سال
 قرآن ابتدا کنند صاحب برج قرآن و طالع قرآن سال خداه
 باشد و هم صاحب دور اما سال دوم سال خداه گویند باشد
 که صاحب برج دوم باشد چه آنها در دوم رسیده باشند و صاحب
 دوم دور گویند باشد که فلک نشیب و دو گویند و همچنین سال
 سیزدهم آنها همان برج رسد و سال خداه همان گویند باشد و سال
 هفتم دور همان گویند باشد تا آنکه که قرآن دیگر واقع نشود
 و انشی این دلایل آنست که نظر کنند در زمان قرآن در گویند برج
 و بیوت و سهام و دیگر دلایل سعادت و نحس و قوت و ضعف

صاحب

صاحب

هر یک را چنانکه بیان کردیم معلوم کنند و هر سال آن دلایل و برج و نوبت
 اصله با مخالف آن اگر موافق باشد آن در زمان قرآن اقتضا کرده باشد
 در آن سال در غایت کمال باشد از نیک به اگر مخالف باشد بقدر مخالفت
 آن اثر تفاوت کند مانند آنکه اگر سعد و صعود بعد باشد و در آن سال
 همچنین ولادت کند بر کس سعادت و دلالت این دلیل و اگر مخالف منکس
 باشد و در آن سال نیز همچنان باشد بر کس شقاوت و دلالت
 آن دلیل و اگر در وقت قرآن یک سال بعد باشد و اکنون بدست باشد
 بقدر ضعف و بد حالی نسبت به آن دلایل برج و نوبت ده گفته و بعد از آن
 در اصل به حال بعد باشد و در این حالت یک سال باشد بقدر قوت
 و نیک حالی راحت باشد یا بد باشد و علاج باز آید زیرا که این دو اصل
 اقتضا کرده باشد چون نیز با آن اتفاق کند با آن معنی که هر شوق و استوار
 تر باشد و اگر مخالف گفت کند فرع اصل و آن چیز نقصان به بد آید
 و در قوت باشد و بفعل باشد ظاهر زمان برای این معنی آنکه
 بود که آنها و برج قرآن با طالع قرآن با طالع سال قرآن بدان برج
 یا بدان دلیل رسد یا آن گویند که در سیزده سال خداه رسد و صاحب
 دور و میگویم که آنها و آن دلیل که مطلوب باشد برج قرآن با نوبت
 طالع مذکور رسد زمان ظهور تازه شدن آن چیز باشد که اقتضا
 کرده باشد و وقت موجود شدن مواعید بود که در اصل و عده کرده
 باشند بعد از تقویم این مقدمه هرگاه که مستحق یا مستوی بر جزو قرآن

یا طاع قزان سال خدا کرد یا صاحب و در ایل قوت ملوک و اکابر باشد
که در آن قزان نظر کرده باشند خاصه که بوقت بزرگی قوی حال باشند و مسعود فرما
اگر در ایل مستقر بوده باشد و در اصل قوی حال و دولت کند بر غفلت و ترک طاعت
و اهل آن دولت خاصه که در این وقت بزرگی قوی حال باشند فراموشی
و اسایش خدای بود و تکلیف که مسعود به خاطر باشند و اگر در این وقت ضعیف باشند
و بنظر عدالت ترجیح خاطر دلیل اند و در سلاطین آن دولت باشند و ترجیح
و میرت طایفی از فتنه و تنگی و قتل و ضرب انواع محنت خاصه که در اصل
بزرگ ضعیف باشند و اگر مستقیم بزرگی بوده باشد و در اصل و فرع یک بود دلیل
از پدر دولت و جاه صاحب نشان باشد و رفاهیت و امین طایفی
و اسایش معیشت مردم و سعادت جمیع اشیا و اگر در اصل به حال باشد
دلیل نقصان دولت باشد و میرت باج مردم خاصه که در این وقت
بزرگ ضعیف گشته باشد و اگر در یکی قوی بود و در یکی ضعیف حکم بر توطئه
کنند و قوی تر آنکه اینها از اصل رسیده باشند و اگر جزو قزان بزرگی
رسیده باشند و گویند بوقت خیر میگردد باشد از منسوبت گوشت
یک از معارف اهل آن دولت را آسید به چنانکه اگر میگوید باشد از آنها
و لشکریان و اگر زهره باشد از خوانین و زنان و اگر مشتری باشد
از وزرا و اعیان و اگر افتاب باشد از ملوک و حکام و اگر عطارد
باشد از کتاب اهل دیوان و اگر قمر باشد از فرزندان با سواد
و اگر گوشت باشد به صاحب دولت آسید به و جمیع قزانات

الحکام بهین صابط باید کردن لیکن هر قزان که بزرگتر باشد بزرگتر قوی
تر باشد چون آنها بدوم یک و برج و دوم مسعود و در اصل و فرع
و سال خدا قوی حال و صاحب و در مسعود و نیک حال خاصه موانع
و هم طاع فرع باشد و دلیل بسیاری و اگر در یک دوم باشد و در پنج
عیش و وقوع محاسن و خبر و رواج بازار و اجتماع و دست مردم به یکدیگر
و سلامتی احوال طایفی در سیدان غایبان و اگر در مسعود دلیل به حال باشد خاصه
بر فتنه این بود و اگر آنها بجا رسیده مسعود و مسعود و سال خدا باید
صاحب و در نیک حال باشد و دلیل بسیاری و اگر در میان برادران و فرزندان
و کزانت نقل و تحویل و وفای خاطر و حسن اعتقاد و طایفی و تجارتها باقی
و دلیل مردم بقرات و طاعت نماید و شایسته و تحصیل علوم و رونق ارتقا
البر و علی و اگر به حال باشند حکم بر عکس بود میان خویش و بیرون
خصوصیت افتد و انتقالات به اختیار و تجارتها بی نقصان
که در اصل بزرگی حال می باشد و اگر آنها بجا رسیده مسعود و دلیل
به کور مسعود و مسعود به شایسته و در اصل و فرع و دلیل بسیاری و در مسعود
و عیادت باشد و سلامتی بنات و کثرت از نفعات و اسوده
مردم در اکن و مسکن و کباب و اینها و اگر به حال باشند در اصل
و قیام و دلیل قزانی مواضع بود و در ارتفاعات و مردم جلاد
و طین بسیار کنند و اگر آنها به پنج رسد و دلیل قوی حال دلیل
بسیار از خواد و تناسل بود و آمدن فرزندان نیک قبل و رسیده
اختیار نیک و نمره در سواد جهت مصالحت و بسیار نیک طاعات

و کثرت سوده و شادیه و اگر به حدی که عکس این بود و اگر نه
 به ششم رسد و دلیل محال و بل صحت خلاف بود و علاج پذیرفتی
 بهاران و بسیار ریح و شکر برده و چهار بیان و ابروی آن
 خلاف از غم و اگر بجلد شد حکم بر عکس بود و اگر آنها را بخت
 رسد و در لایب میکشال دلیل بسیار تر و جیج برضا و رغبت و قوت
 ازواج و شکر و صلح میان خصمان و رسیدن خلاف بقا و خوش
 و اگر در لایب ضعیف باشد حال بر خلاف این باشد و دیگر خانه ها
 به این قباس باید کردن و برچی که آنها به رسد باید دیدن که اگر کم
 مثله بر حسب طبیعت آن مثله حکم باید کردن مثلا اگر بادی بود در
 حالت سعادت با بادی خوش و زرد و موه بسیار بود و بهاران
 صحت باشد و مردم مرفه الحال و فارغ البال گذرانند و اگر
 به حال بود حکم بر عکس این باشد و دیگر چنین قباس باید کردن
 و هر که که در جزو قمران یا طالع سال قران خسوف کل یا خسوف
 واقع شود یا یکی از این دو طالع خسوف یا خسوف افتد یا در آن
 خانه قران غنی افتد یا یکی از اینها بدین رسد حکم
 سلاطین و مکررات رسد و از باجالت رنجور خاطر گردند
 و مردم عزاجات رسد از هر نوع و چون در وقت قران در هر چه
 که بزرگ باشد چون آنها را رسد دلیل از بد قوت ملک و قوت
 آن دو سلب و از آن که بر دو آنکه آن حکم سهم است و
 همین است و اگر سهم الغیب بود و او معهود دلیل اصابت باشد

و در سجده

و را بهای پسندیده و قوت عدل و انصاف بود و در احکام و اگر محسوس
 بود در احکام اظهار ظلم و ستم باشد و در تنه بر خطا کنند و را بهای
 خلاف طالع آید بیان و لایب و در حکم خسوف کسوف بطریق
 که خسوف کسوف تحت الارض و اثر زمین و زخم ایشان آنکه
 اثر ایشان بود خطا قطع اند ایشان از زمین یعنی که ایشان از زمین
 اثر کنند و این مذنب گسائین که میگویند که شعاع کوکب با جرم او
 و خط از آنجا کشاده اند و این سخن فاسد است و خط هیچ چیز
 اندکی است و ثقیلات بنزین مرکز قطع میکنند بلکه مزید آید و در
 عطای که ضلالت هر که که ایشان این شکل مشا کل شده
 و جرم ایشان باقی چهار قاع و قاع است پس بگویند شعاع
 کوکب با جرم او پند از این بحث معلوم شد که ایشان بدست
 مؤثرند چنانکه اگر کوفی در طالع شخصی واقع شد یا در خانه او خطا
 خانه یا طالع بغض آنس باید لول آن خانه مضر است رسد و همچنین
 در هر بودی که واقع شد منسوب است آن برج را آفت رسد خواه این
 شبیه این باشد خواه با از این و آن که بادی زمین باشد تا به
 آن خط برتر و عکس عامه باشد خط حکم در وسط است و اینست و در
 به اتفاق که ظاهر نزدیکی باشد اثر او در آنجا نبیند بعد از تقریر
 این مقدمه در معرفت احکام محلی می شود که اینها ضعیف قاع او
 قابل و کیفیت کوکب و مکان و زمان و موقع زمان قابل
 معرفت آن کوکب بود که در طالع در وسط کسوف و خسوف باشد

در احکام خسوف و کسوف

در احکام خسوف و کسوف

که بجز در درجه طلوع و اتفاق نمیدانیم درجه بدره انصاف
رسد و انترتوبت زیاد است از انترتوبت انترتوبت زیاد است
سفایا شده و فصل بقیه قوی تر بود از فصل کسریج و انترتوبت
دایره مدبرش از یک بود آنکه قوی تر باشد و او مقدم و آردند
دیگر از انترتوبت و سازند چنانکه در معرفت مستوی گفته شد است
و کیفیت فعل از مزاج مدبر دانند مانند آنکه رحل خلاقی از رحل
معرفت رسد از کثرت ظلم و تنگ و خوف که از حیلان بسیارند
و الم رسانند و چنانکه در خواصها بر آید و به کشتن هوا و سرما
نارنجی و بیم امراض روی و تنگ و در کوهها و آبها و آبهای
والا بی محار و ظاهر شدن انفعاضی خاصه که در اصل باشد و آنکه
مشترک مدبر باشد معرفت که رسد و خلاقی طلب معاش کنند
و بسیار از معروف و دفع دعا و شرعیه و رفتن مردم بدو انفعاض
اترک از احتساب بسیار رحل میان علما و به و منافق و دین
و مذمت و توبه و فاسق و حبیبی با دای و اندوه و دنیا و معارف تهیب
رود و ادبش و آنکه در مدبر بود قتلها و خصومتها افتد و در آن
و مفسدان غلبه کنند و شراب بکنند و در سبایم کرد و بجا بهار و موسی
به بر آید و بهنها و محترقه و ظاهر شدن آتشها در هوا و تنگی و انفعاض
عصر و تنگی با رسوم و آفت حیوانات و نادر خلاقی از انکسار
و آنکه از مدبر باشد شر و تنگ که وقوع باید و زمان خبری که وجهی
نابیند و ما بر شونده مردم غنی و فقیر و طلب شهرت و سازگارایی

و مزاج

از مزاج و مزاج و شر برده و عطریات و آبوسات و آنکه عطر مدبر بود
هوای متغیر کرد و از ارجیف دروغ بسیار گویند و کتابها از ورتو
و داد و مضطرب چند و زرق و جلیت بسیار گویند و مشعبدان
و منافقان ظهور کنند و نهمت و خباثتها واقع شود و بسیار از
و بنهم و ناهنجاری خلاقی و هر کوب که مدبر باشد آن طایفه بود
منسوب شده است به سیلاب و به و آنکه سعدین مدبر گفت شر و آفت کنند
و کار و علاج باز آید و آنکه کجین مدبر باشد تنگ بین و انترتوبت
گیرد و انواع شر و فزونی و حرب کربانی و ظلم و بهشت تنگی و شد
به بر آید و آنکه یکی سعد باشد و دیگری بخش ظلم و عدل و امن و آنکه
و تنگی و فزونی جز و شر و در هم آمیخته بود و در امور روزگار انفعاض
به بر آید و در لایلی مردم و در کون شود چون ماه از خوف و آفت
از کوف برون آید به هر کوب که منقلب کردند به لایلی آن کوب که بهشت
و آفت رسد آه کسوف بذات معرفت رسد به کوب و سلاطین و
فرمان دکان و عالم و اهل جهل و با یک منسوب فساد باشد و خوف
بذات رسد به سحلف و نولبان و خوانین و زنان حاکمه و اطفال
و اعیان و آن چیز را و دلیل او اینست که مدبر رسد از مزاج
هر آینه معرفت از مزاج آن نیز ظاهر شود و یکی که کسوفی تمام
شود خاصه در برج آتشی و مزاج و عطر در ناظر از نوانی بخندم
یکی ظاهر شود و آن دلیل شر و عظیم و در حسیم بود و ضمیمه و تنگی که

خایره

معرفت

زمان مسعود فتنه شده باشد چون وقت قرآن علوتی و بختی و تکلیف
ایشان با بوقت تغییر دینی پس قتلها بی عظم افتد و پادشاهان را
آفت و کشت رسد و مملکتها ضایع گردد و غارتها و بیهوشی
و طردن قایم گردد و قسط و ظلم قوت گیرد و آبها کم شود و ضایع شود
و دیگر کمند گردد و نه نمود باشد آقا قایل این حضرت مدلولات برج کسوف
و خسوف برج مدبر و طالع و کسوف هر یک بود خاصه که از یک شش باشد
و آن صورتی از صورتهای آسمانی با جنوبی ثوابت مدبر شده باشد
بشرط حد که ربعی در کسوف یا خسوف موافق در طالع یا در برج قرار
گیرد مثلاً اگر در جدول طالع و کسوف فساد حیوانات بر نماند باشد
و آنچه از مردم و معدن و نبات و غیره با و منسوب بود و بهر حال
در وی بود چون دیش و حبه و شکر و روغن و قند و نبات و غیره
برای قیاس کن و میگویند که صورتهای جنوبی هر یک خاصه
آن کوکب باشد که مدبر باشد از کوکب صورتی بود سرخ و از این
و شهابها و بقیاع و فساد نباتات و آفت حشرات و زلزله
و خسوف باشد و اگر جالوزی بجای باشد و جنوبی سیدها و خراب
کننده آید و بارانهای وقت و آفت حیوانات آبی بود و غرق
گشتن کشتهای مردم دریا یا در کوهنیزین بر وجه منقلب جدا که از هر
هفت چه ایشان احوال فصول اربعه اند و هر فصلی از اربع
و حاکمینی است که کسوف در جدول شده با مدبرش یکی باشد آفت
شکوفه و محصولات بهاری بود و ششوی از زرع و برقی و بارانها
بر نفع

لی نفع و اگر در سرطان بود و مسموم و فتنه تا سبب بود و اگر در میزان
باشد آنچه در میزان تقدیر به بزبان رود و اگر در جدی بود چه
در میزان بجای صدایه تلف شود چون مرغ و ماهی و در حمل و میزان
خرابی عباد و کائنات و بی رونقی ابواب باشد و اگر در سرطان
جبری بود عارتها و غارتها و خرابی و در میزان و در حمل و میزان
مشتد آتش و دود و دودها و دودها و دودها و دودها و دودها
معدن و شدت کمالات و کمالات و کمالات و کمالات و کمالات
چون کوهنیز و بزرگ و کوهنیز و کوهنیز و کوهنیز و کوهنیز و کوهنیز
و خرابی عارتها و غارتها و خرابی و کمالات و کمالات و کمالات
و بهی راهها بود و در میزان و در میزان و در میزان و در میزان
و آفت حیوانات و حیوانات و طيور و اشجار و حقیقی با و ای
زبان کار و انواع با و در میزان و در میزان و در میزان و در میزان
دریا و آب و آب و آب و آب و آب و آب و آب و آب و آب و آب و آب
آب بزرگ و بارندگی که خراب کننده بود و غرق گشتن کشتهای و آفت
هوام و کبک و ممرات بقدر کبک کسوف و خسوف بود یعنی آفت
نام گرفته باشد ممراتش و ظلم بود و اگر نبی بود مباد بود و اگر
اندکی بود ممراتش بزرگ اندکی بود و در میزان و در میزان و در میزان
در برهی بود که بختی برج کسوف و خسوف غرق داند و آن شد که
برج و طالع و هر یک منسوب و مقدار زمان تا شهابها
ابتدا آنها هر یک دانند چنانکه اگر در خسوف شد هر یک است

یکه هر دو دقیقه دیگر و یکروز گیرند و اگر کسوف باشد ساعتی دیگر
 دقیقه شش روز شمارند و معظم تاثیرات و زمان آن یعنی
 آنچه معظم تاثیر باشد در آن وقت ظاهر شود خلاف آن که در میان
 پندارند چنانکه فکر اکثر در آن وقت ظاهر نباشد و باقی باشد
 تغییرات هوا یا باران یا انقراض است بلکه آنچه حقیقت باشد
 از در نظر آنکه و آنچه بزرگ مرتبه است در آن هنگام که آنرا
 معظم زمان هر یک خوانند ظاهر گردد و معرفت استخراج آن
 نصف قوس آسمان را بقوس التقدیر التشریف است کنند تا اجزاء است
 موقوفه آن روز باشد و آن آسمان که ساعات هر یک
 از آن سازند چنانکه فصل مطالع طالع هر یک و مطالع جزو
 بگیرند آن را بر بود از ابتدا از روز باشد تا وسط وقوع هر
 اجزاء ساعات زمانی آن روز باشد قیمت کنند ساعات
 موقوفه بر آن آید از ابتدا و آن روز باشد تا زمان وسط آنرا
 بدو از ده نسبت کنند که میان ایشان گفته باشد نسبت معظم باشد
 بعد از آن باشد بعینه اگر ساعات وسط هر یک را دایره کنند
 و بطریق مذکور قسمت و نسبت دهند تا به که نوع دیگر بعد
 میان جزو هر یک و طالع هر یک بگیرند و قوس بعد نام کنند
 و در حدیث درجه قوس کل هر نسبت که بعد را بقوس کل
 نسبت معظم باشد بر آن هر یک همان بود و اگر بطریق مذکور خوانند
 که چنانکه بکتاب علم جرح باید کرد بیان اتصالات کوکب

با نوبت

با نوبت چون قرانات و شبیهات و ترسبات و ثقلیات
 و مقادلات آقا قران اگر میان زحل و شنبه باشد قران عکس
 خوانند و اگر میان زحل و مریخ باشد قران عکس خوانند و اگر
 میان زحل و مشتری باشد قران عکس خوانند و اگر میان زحل
 بود اجتماع خوانند و اگر میان مشتری و اقمار باشد اجتماع
 کوکب خوانند و اگر کوکب و یک عقده بود حاسد خوانند آقا قران
 عکسین عکسین بحسب مراتب و ثقلیات بر اقسام است و آقا قران ضعیف
 که بهر بیت سال واقع شود تقویم احکام خواهد کرد و دیگر
 اگر عکس خوانند در کتاب موقوفه است موقوفه بیان کنیم آن وقت
 بعد از آن قرانات اصغر است که تازه کرد اند و در بعضی کوکب
 قران دلائل اوسط بهر آید باشد یعنی شخصی را از اهل آن
 دولت و الی کند یا قوی کرده اند حال آنکه والی باشد
 و این بحسب اوقات و مخالفت اولاد قرانست و قران سابق
 بر آن دولت و اولاد طالع آن صاحب طالع دولت اگر موقوف
 باشند و بعد از او داج و دولت همان شخص باشد که موقوف
 و اگر مخالفت باشد او را در کند و دیگر بهر آید هر که طالع موقوف
 اولاد قرانست امکان دارد که در بعضی مواضع ملک آن ظاهر
 و در بعضی سلطنت و امارت کنند اما ثبوت و مدت و مدت
 و قدرت و صورت هر یک منسوب کوکب مستحق و موقوفه
 باشد اگر استیلا زحل و مشتری و او بد حال صاحب آن دولت
 نهان و مخرب و غف و ظلم و بد نفس و غدار و غافل باشد

بیان

و اگر مرغ یا اوشه یا فخر خنده بعد از آن متذکره تنال و بزم
و مفتی و بدخواه و بداندیش بود در مدت دولت او مردم
در رنج و سخت گذرانند و بخلاف این نامبارک باشد و اسباب
از آن مملکت که او در آن باشد بر خیزد و هر یک که در خانه او
باشد بماند بر خفا و او دهد با نور آن کو کب یوی منتقد
طاعیه انجمن به آن کو کب منسوب بود در تحت تصرف
انفس در آید و ملوک آن مملکت مستتر و متغیر و آخرت
سازد و بدعتهای برهنه و بی اعتقاد وی آرزوم باشد
و بپوشد بغین و شایسته رشتغال غایب و اشرف در زمان
او خوار و بیهودار گردند و از ازل و او باشد مرفه و معتبر
گردند و انواع بلاد بظهور آید و سبب دیگر دلائل از اصول
وضع مانند پارهها و تنگی و اگر زحل نیک حال و معوض
متصل هر چند که این صفات در وی موجود بود اما اگر بعضی
نباید و کار بهتر باشد و از شر بار آید اگر شتر در قفس
مستحق بود و او نیک حال بود در وقت آن قرآن هر که ظهور کند
عادل و عاقل باشد و مجرب و نیکو راه و رحیم و نصف عقیق
و سلیم و صانع و پاک اعتقاد و خلاصی در دولت او مرفه و
اسودد بخت و فراخی و از زانی بود و انواع راحتها بر آید
و انرا را قلع و قمع کند و در بار علیه کنند و با عزت و قدرت
باشند و هم از بار بخت به بد آید و ابواب را بر او بونی
و چند مردم بجزات و طاعات راغب و ساعی باشند

و شفقت

و شفقت و رافت و خلاصی به بد آید و اگر ضعیف بود
بر نرسد بود و آن دولت زود سپری کرد و با بدست دلائل قرآن
او را با دلائل قرآن احقر تطبیق دهند بوقت احکام کردن
و اگر چه در این زمانه این طریق مندرک و مدور و صلی است از آنست
همه مزی و مزی که دلائل قرآن بخیل شرف و رفعت حاصل
انکه در خطای باشد دلیل ضعف حال او را بشکند و او را اهل طاع
و جبال و کفر را بر این طایفه و ضروب تدبیر و تعلیم بکند
و مضررت رساند با کار و انرا فتنه بزرگ و صریح
سپاه و غارت و قتل و غنای اموال خلاصی و اختلاط بطلان
و بزرگان باشد و خون ناحق و مقتدره خاصه بشهید یا که بمرج
سرطان باشد و فتنه شان منسوب باشد و آفت نبات و غنای
از موش و طبع و در آخرت میدان و بطلانی که ضروب کرده باشند
و مشکوک گردند و این قرآن در حدیث کو کب که واقع شود بخت
آنکه آن باشد که با صحت منسوب باشند و این طایفه و نیز نیک
رسد و این قرآن بعد از قرآن عربی باشد با بوقت انفعال و تقی
انرا شریف غنیمت ظاهر شد بعد از آن قرآن بعدین است و آن دلیل
امن و آسایش خلاصی است خاصه آنکه در برج خوت واقع شود
و آن دلالت کند بر سعادت و سلامت خلاصی و از زانی و
فراخی نعمت و صلح با دشمنان و اولیای ابواب را بر او بونی

مردم و صحت پاران و بسیاری آنها در شنی هوا و سدن کتبها
و مردم در بار روزی و عت انراف و علوا و اصلاح
ذرات این و نواله و نسل فرزندان مقبل و کثرت سوره
و شاد و غلبه اهل حق و بسیاری ارتفاعات و بناات
و غلبه خلافت نجرات و مرآت و همچنین اکثر در وقت قرائت
نابودگی ظهور روحانی اتفاق افتد و در وقت آن قرآن
و در آن دولت خلافت مرفه اطفال و غایب ابدال کند رانند
و عدل و انصاف بغایت شد و بعد از آن قرآن دیگر کوا
در بر دج آنه غشیه قرآن کواکب در بر دج حل قرآن مشتمل
و در حل و دحل دلالت کند بر زوال دومان و فروما بقال
و قوت انراف و عینه در و ظهور بارشادان بنرک
و کسان که دین و آئین شرع باز کرده و حادتها و فواید یلیم
و نقصان جزو دستم و رونق صوامع و معدنها و دنیا و عمارت
عالمات و انتقال و دلق و نوشته شدن یکی و حرب و ضرب جانب
مشرق اقلیم و دهم **در حل** دلیل کند بر فتنه و حرب
در حد در مشرف و اقلیم بیوم و اجتماع لشکر و خشکی در آن
و لاینها و خشکی طعام و فرو رفتن قومی و ساز دادن آلت
حرب بهارها رموی و قلعه و آفت سران سپاه و اجزای
مواضع و آفت کوفته ان و در بند شدن راهها و خوف
در مردم و ظلم و ستم بر رعیت و نارنگی هوا و حسی رعد
و برف

و برف **در حل** دلیل کند بر سرما و بارندگی اکثر قشش
باشد و رنج مطربان و زنان و مخالفت ازواج و دشواری
وضع حمل و حرب در بران و نارنگی هوا و کساد لباس و عطریات
در حل دلیل کند بر ضعف حال اهل دیوان و عیال و بزرگان و شیخ
حلوله و ضعف و ترار بر حیات در خلافت و کساد در بار و از جیف
و بیماری و بیخوشی و غریب و در وقت برده و کوفته شدن و آفت کشته شدن
و برف و سرما و قوت زشتها و نهادن نعمت بر خلافت و **در حل**
دلالت کند بر تنهایی احوال عامه و رسولان و زنان حاسله و اطفال و سلالت
خطرها و اخبار ذریع و هم از سر و در توقیف ساندن مهمات و ابرو و باران
و بیخفت **در حل** دلالت کند بر اسباب احدت و کثرت
بیزخ و زلزله و اعیان و قوت حالها اهل سلاح و بدل میان خلافت
دین و مذهب و فتنه میان امر و اشرف و قصد بزرگان و کبری و در قش
و عزت اکثر حرب و متکلی بوجه قصاص و پیامها از حیرت و اکثر نارنجش
در شرف و عراق و اقلیم بیوم باشد **در حل** دلالت کند بر کثرت
نخاس و ساز کاران و جمع و عت و زنان و اهل طرب و میل علماء و اشرف
بله و ظریبه و بر آیدن سر و کلاه و اعتدال هوا و نرسیدن و تن و رقیع میان
و کثرت نزرات و در لایق عبادت خاتمه **در حل** دلالت کند بر قوت
نخل و اهل بازار و اصحاب دیوان و ظم و موجدان و ارباب توجده و تحقیق
و رستی در خلافت و غلبه مردم عیلم و رسیدن مسافران و اخبار خوش

در وقتش **هـ** در وقتش **هـ** دلالت کند بر بسیار غمت و سستی کشتن
 و نوح و غمت زبان و طربان و وزیر و علی و نیمه و ساختن زینها و کشت
 سورا و کشتها و صحت چهاران و خوشی بود از هر جهت خلافت و روضه
 از باب المهر **هـ** دلالت بر سعادت و اهل دیوان
 و بخار و روضه باز و در بابت در مردم آمدن فافله و غیر از خوش و خوش
 بحث در علوم و حقیقت **هـ** دلالت کند بر خوشی غمت
 رحمت و آفرین و آمدن اخبار و بسیار بسیار پیاپی و قوت بزرگ
 از دکان و زبان حامله و آسانی وضع حمل **هـ** دلالت کند
 کند بر بسیار رفیع و بزرگان و مدید آمدن و زبان و آفتابان و پهل
 مطربان و نشان و کثرت باریدگی و تارکی هو و تفاوت برتها **هـ**
 دلالت کند بر نده و خی و اهل بار و زبان و نشانی و ظهور کدیان و
 طراران و خوشی سخا و خبرهای هولناک و نزار مزاج و دواب و نج
 عمال و خضران و بسیار و دوش و غمت و به حال **هـ**
 دلالت کند بر ارجح و خبر و دوش و نج علم و زبان حامله و غمت
 حیوانات و خصوص عوام باهل سپاه و غیره **هـ** دلالت
 کند بر رونق تجاری و اوی بار و شرر بار و از هر در معاملات
 اخبار و بیک و لایق زرها و از زانی و رسیدن مسافران و فرج فضل
 در باب و دوش و خوشی هوا و باران نافع **هـ** دلالت
 کند بر ملامت عوام و بزرگان و دکان و جمع آمدن زبان و بسیار

در باب و

دواب و شاد و طربان و شاد طربان **هـ** دلالت کند بر
 سلامتی مسافران و روح باز و بسیار عمارت و راضی و خوشی
 هوا و تارکی **هـ** دلالت کند بر سحر و جادو **هـ** دلالت کند
 بر ظهور علی و حکمی و ساختن کتبا و نهادن اینها و بخیر و در بین و
 مذبح و سعی مردم در طلب فضل و روح علم طرب و نجوم و بدید آمدن
 مردم فصیح و حقیق با زبان و سخت و سار و خوش و طربان علی و خوش
 خویش و اسرار غایت و قدرت خلاق و مرام اسرار و مرام ملک
 در مغرب **هـ** دلالت کند بر تبا و نده و خوشی و نور
 و بود و در خوشی و طرب و تعلیم و تم و قتل مشایخ و خوشی هوا
 باطنی و باری و طرب و طرب و طرب و طرب و طرب و طرب و طرب و طرب
 کاران خاصه در اقلیم سوم **هـ** دلالت کند بر ناساز و ناساز
 و صحت خواتین و خدام و دشوار و وضع حمل و اسقاط اجنه و اندوه
 طرب و امان و لاله و مین **هـ** دلالت کند بر کثرت در صیف
 و نهم و خجسته و نج علی و متفرقان و چهار جوان و کس در باران
 و اندوه محترقه و نیم از یک مفاصل و خصوص میان خلائق و کرم
 طعم و ناساز اشجار و حقیق بار و صعب و غلبه و برق و حقیق علوم
 ریاضی و به حال اهل قلم و کردن تبحر و افسوس **هـ** دلالت
 دلالت کند بر تری هوا و ابرای نفع و نشو و نما و جنگ و باران غاف
 و ضعف باز **هـ** دلالت کند بر غایت امر با و روضه و خصوص
 میان بزرگان و بهار خاصه در اشراف و بی رونق عبادت و ناساز

و بار کرم و تند و راجع و بدید آمدن است در هوا و قنداری
ناحق و ضیانت کند و شاد و غلبه آید **در دلالت**
کند بر قوت اهل اهل و بسیار خیرات و اجابت دعا و اوستی خلق
و کما خیر و دل فرزند مبارک و شاد و طلب و روزگار
و عظم و حسن بارهای خوش و صحت بیماران و کثرت طعام و بارند
نافع و سعادت زمان **در دلالت** کند بر وفای اهل و خیر
و بارند و بسیار درم و غلبه و علاج بدترین بیماری و سلامتی
مسافران و حسن بارها و خوب ارباب و دین و اهل فضل
و اظهار حق و نوشتن فتوهای راست و خیر و اشیای و اطعمه و بارها
مفید **در دلالت** کند بر آمدن خیر و خوب و طبع و تفکر
زمان حاصله و بارندگی و بسیار نعمت و کسب و کار **در دلالت**
دلالت کند بر نفع مطران و وفای و خیر و غلبه زیانها و است
اشهر و دین و کما خیر و غلبه و اسقاط اجنبه و مخالفت از و ج و
برکات و بسیار در میان و بارندگی **در دلالت** کند بر
شورش و خلق خاصه در میان و مسافران و اهل فضل و
بهار و خیرات از و ج و سرخ بار و خیر و بارندگی و
نایمی را و بارندگی و کثرت و اطعمه **در دلالت**
دلالت کند بر بد سال عوام و کثرت فتنه و دروغ و ارجح و بار
و ناموفق و ملاک کتاب **در دلالت** کند بر رفق اهل دیوان
و جبار و اهل حرف و امانت در خلایق و غلبه و غلبه میان امر و

و لایق

و سلامتی و اشیای و بارندگی و بارندگی و بارندگی
در دلالت کند بر کثرت نعمات و تولد و ناسل و شاد
در زمان و حسن بارها و خوش و در زمان نامها و فرج رسولان
در دلالت کند بر تر و در رسولان و مسافران و شاد و حال
و مسافران و حسن بارها و مسافران و مسافران و مسافران
در برج برهان **در دلالت** کند بر مخالفت ملوک و ملک ملین
و فر و غلبه و غلبه شرف بران دل و ملالت و دین و بران
و انت کشین و بر کمالی و شدت سرمد و وقت و خیر و عباد ارباب
خاصه در سواحل و شمال **در دلالت** کند بر فتنه عظیم و غلبه
کردن مردم سعاد و حسن بر کمال از و دان و آفت و باران و بارندگی
و خیر و وفای و در فارس و اریه و صفر و بارندگی و آفت و باران و بارندگی
و در میان و باران سران سپاه و جمع آمدن لشکر و آن موضع و انواع
سختی **در دلالت** کند بر اندوه حال خاتونان و عبادان
و اهل طرب و غلبه کردن آنها و قوت سرمد و ضعف کردار و قوتش **در دلالت**
در دلالت کند بر ارجح و در حال دنیا و رنج و خیر و مردم بار
و ارباب دیوان و تاریکی هوا و کثرت کرب و بسیار آید **در دلالت**
دلالت کند بر اندوه زمان و مال و دل و کدورت هوا و باران و کثرت
بود و ملالت عوام و ضیانت دلالت **در دلالت** کند بر خیر
میان امر و روزگار و حسن و مسافران در بار و نرسد ملوک و کما بر مردم
و خیر که نمودن اثر بر مردم و مغلوب و غلبه و کثرت ایشان

برافت زنان را بید و گرفتار فرسای و اندوه ارباب رسد و
و شدت دریا و خرابی و بول و تلف از عمارت و ابر و غلبه **دلالة**
دلالة کند بر شوی اهل بازار و دوی و بوی و تجار و زیان
سزایان و بر سر و بخت بندان و برف و گرفتار و رسل و جوایس
و در توقف ماندن و سرهای عوام و بارهای نفع و بارهای
دلالة دلالت کند بر غلبه و بر سر و اهل سلاح و بزرگو
اشرف و قوت و شرف و بزرگی و تلف و اموال و حقایق
دلالة دلالت بر بسیار بزرگی و طلب در روز و در مکان و اهل علم
و سلامتی مردم و در بار و توبه و قی و شرف و **دلالة**
بر افرات و خشک و بزرگی و خلاص و محبوبان و سلامتی منافق
و دنیا و رونق بازار و اخبار راست **دلالة** دلالت کند بر راستی
وضع حمل و از خلاص شدن زنان و عوام و گم شدن ظلمت و
رندگی **دلالة** دلالت کند بر کثرت باران و بر باران و شگفتی
فق و فقر و خاوند در لشکریان و مردم ناباک و سقوط و خیر و علت
در آلت تناسل و ناله و غنایان **دلالة** دلالت کند بر خوف
خلاص و ظلم اهل حرف و در کشتیها و آنها و کثرت کواطر و کمر
و غل و کشتن و مخان و روع و همت و خیانت و از همه نوع و بر
کشتن اموال **دلالة** دلالت کند بر اندوه زنان و بهار ایشان و ترختن
از و از و محبوبی عوام و ناله ایشان از بیکار و مستم **دلالة**
دلالة کند بر کثرت قوا و حسن و خیر و زنان و مردان و رونق

حماران و مقاسران و رسیدن منافقان در بار و نیکو سخت **دلالة**
دلالة کند بر بد حال اهل شهر و رفتن و رفتن و رفتن و زیان
شدن آنها و بر سر و سلامتی زنان حامله **دلالة** دلالت کند بر
گفت و کفر و خلاف و در ماندن منافقان و در سولان و در بزرگو
و ارجیف و بزرگی و بر ناسخت **دلالة** دلالت کند بر سرخ و قوس **دلالة**
دلالة کند بر ظهور و شغف که سخن از اهل از و بنویسند و آیین
شریعت نه و مردم بحق و عوت کند و از علم تغییرگاه باشد و مردم
بد و عیبت نمایند و طایفه مفقود کرد و در طایفه موجود شود و بزرگو
عظیم بدیدند و در اموال و در دل و تبدل در دعوات و عیبت مردم
و وقوع حادثه و احوال و امور و نرسد **دلالة** دلالت کند بر قیام
حرب و فتنه و بکار و انتقام و اندوه مفارقت و غارت و قتل
و آفت است اهل سب و نقصان آنها و وقوع امراض حار **دلالة**
دلالة کند بر شوی و خطر زنان و طربان و تلف و خیر و کدورت
مواد و ناسخت از و کدورت و ناسخت **دلالة** دلالت
کند بر کشتن اعیان و بوی و تجار و حرف و ارجیف و قلب شدن نفوس
و سستی بازار و نوشتن خطوط و زور و کشتن حیوانات و طوطی
مردم منافق و کذاب و معبد و معبد و کشتن هوا و خنک و از و کدورت
کار و بهار و جوانان و اندوه و حقایق **دلالة** دلالت کند بر
ضعف حال عوام الناس و زنان حامله و اندوه مال و زن
و منافقان و کدورت و کدورت **دلالة** دلالت کند بر بسیار و خیر

در علوم و خصوصیات ایمان و از شرف بر اهل عرب و اهل ایران
بزرگان بزرگان و کرامات و قشوه **در دلالت کند کثرت**
تزوج و غنیت علی بطرب و صلح میان خلفای و محبت بهاران
و زیارتن مهمات و توبه بدکاران و بارندگی نافع **در دل**
دلالت کند بر غنیت مردم به علم و ادب و شایسته خرق و تقرب
اهل دیوان بودن و کفایت سخن خرق و حقیقت با او اعتدال
در دلالت کند بر آسایش وضع حمل و عالج میان مردم
و سلامتی مافران و خلاصی حیوان **در دلالت کند بر کمال**
بشانی از توحید و طرب در اهل صلاح و بر توبه و حق تعالی
زنان بکارهای بسیار **در دلالت کند بر کمال است** و برین
مخالفت میان و از باب فضل و کرامت را با کوسم بر غنیت
و غنیت مردم با و طر و تزیین و از حد خلق و از حد حقیق
و موم و تغیر و توار و پیمای **در دلالت کند بر رخ**
خاطر عوام از اهل بسیار و محو و اصل و شفق کمال
زنان **در دلالت کند بر غنیت** خاطر و موقوف بهادر و حرف
و حال و شوق باریان زنان و مردان **در دلالت کند**
بر سلامتی ریل و خوشنودن مافران و صلح عامه و روح زنان و مردان
و بارندگی و کسرت **در دلالت کند بر برودت** هوا و بارندگی
و ترو و رسولان و مافران و افتادن اخبار متکثر **در دل**
در دلالت کند بر تغیر و توار

احوال عام

احوال عام و نیز که خسیلستان و محکمان و بی وجود شدن مردم
شریف النیب و بر آوردن بنایا محکم و حصار کار استوار و حکم
و خست و از حد و زیاده حیوانات و بهار و بر توبه و کثرت
بارندگی **در دلالت کند بر قوت** امر و اهل عرب و
ساختن با رعیت و رفتن این طایفه به صحبت فقرا و غنیت مردم
بصید و حریت نمودن ارباب حیوانات کهن و خرد به بعضی موضع
و شکوه هوا و آفت کوفته اند و نماند **در دلالت کند بر بدر**
احوال خوابیدن و احباب اهل طرب و دشواری وضع حمل
سازگار از توحید و بهار بسیار از مردم و بارندگی بسیار و شدت سرما
و برقی و شطاد در بران و دماقین **در دلالت کند بر شدت**
سرمایه و برقی و جلد و از حد و مکر و خیانت در خلایق و از حد
بازار و شکایط عام و دل مغول و اهل دیوان و حرف و بهار **در دل**
در دلالت کند بر قناری رسولان و جاسوسان و توقف مافران
و بد شدن رما و قوت سرما و قش و خصوصیت عوام و ظلمت
هوای **در دلالت کند بر ضعف** حال و زرد و علی و از شرف و
بهار و مذلّت در بین طبقه و رنجیده شدن از امر و اهل بسیار
و قوت او باش و مردم قلاش و ضرر رسانیدن بشریفان **در**
در دلالت کند بر اصلاح پدر و قش کارهای اکابر و برودن
امدن از اندوه و صلح میان از توحید و از انبساطن زنان از
بدرها و توبه بدکاران و نیک شدن کارها و اعتدال هوا و از حد

در هرگاه **د** دلالت کند بر جنین بار بار سرد و سرد و طریح
 بار بار و غلبه کردن متکلیان و قوت حال و برین و متفوقان
 و مجتهدان از هر نوع **د** دلالت کند بر محالقه غولیم بار
 عسلان و فسلان و انکار در میان ایشان و امید خلافت کفر
 و در کت مسافران **د** دلالت کند بر فرج اهل ملاح و غیب
 عیون بقی و نحو و رونق حاران و قوتان و بسیار بارند
 و ناسان کار از هر نوع **د** دلالت کند بر بسیار از ارجیف و نج
 تجار و اهل حرف و کفایت سخنان در سوغ و قوت لواط و حبشها
 و کلام از هر نوع و بد کشتن هوا و ضعف در مزاجها و غلبه بر **د**
د دلالت کند بر هر اس در غولیم از اهل بیاه و پی رونق بار
 و توفیق مسافران و دشواری وضع حمل **د** دلالت کند بر
 رونق تخیار و اهل بار و ضرایب است و نشاط و در خلافت و میل
 نمودن با غلام و کردن سحر و عشق بار میان زنان و مردان و سرما
 و بر **د** دلالت کند بر ضعف قوت حال عامه و مسافران
 و صلح میان خلایق و سرما و بارندگی و کشادگی شدن **د**
د دلالت کند بر شرب بار بار و بسیار سبب و شر و معتدلت سرما و
 بارندگی و منفعت تجار **د** در برنج و کوه **د**
 دلالت کند بر حرب و فتنه و فساد کردن بزرگان یکدیگر و فرود رفتن
 قوی و بریدن طایفه و بزرگ شدن دودان و کسب رسانیدن
 بزرگان و ملاک پادشاهان و تغیر در سرتهای مردم **د**

دلالت کند

دلالت کند بر جمع آمدن لشکر و دیر نمودن اگر اد و خشم
 و خزی بجایها و آفت بران و سپاهان و بهار بار و سردی
 در مردم و فرود رفتن ملکی از خاندان قدیم **د** دلالت
 کند بر غلبه نشاط در بران و کشادگی و سوزا و اهل رستاق
 و کوه پائینها و بریدن رفتن میان از وایح و نواحی بی غیب شد
 سرما و جلبد **د** دلالت کند بر کثرت از حیف و بد و هوا
 هوا و سرما و کسارت بار و علاته خمر قه و بخارنها و برینها
 مردم از انواع **د** دلالت کند بر اندوه خلافت و بیم
 زنان حامله و رحمت مسافران و ظلمت هوا و بد کشتن آنها **د**
د دلالت کند بر مخالفت امر و در نه و بهار فضات و اعبه و
 یکم از مشاهیر و بد شدن هوا و باد های مسنعت و ضرب کنند و
 بر بزرگان **د** دلالت کند بر صفای هوا و فرج در علماد
 اشراق و دولت زنان و رونق مطربان و حیات باد های خوش
 و صحت خلایق **د** دلالت کند بر کثرت بار بار و شدت سرما
 و اجتماع اکابر و فضلا و مباحنه در علوم و امانت در مردم و
 بار بار و فرج تجار **د** دلالت کند بر فرج علمه و غلبه
 در زنان و کثرت خیرات و طاعات و سلامتی مسافران و صفای
 هوا **د** دلالت کند بر کثرت بارندگی و سرما و بهار زنان
 و فقر زود و آب و آب و سقوط اولاد از ارحام **د**
 دلالت کند بر جنگ میان مردم و خواست از عیبت و تمیز حرف

شترعی و صلاح و آب التین و بارانهای در وقت و بارانها و
حسرت بخار و اهل باران **در مثلثات** اربعه در وقت استراق
هر کوی که بگویند محترق متصل باشد مضر بی بال گوید نماید شود مانند
امراض خاصه که عاید سرایت کند شود در ابدان صحیح بود سلاقت
در مثلثات انشی دلائل که در افق ملوک قدیمه در ماقبلین
و اهل محروم و ده اطراف و چهار طرف از مشرق و مغرب و نقصان معارف
و سکونت و فتنه در جانب مشرق و اقلیم رابع و قدیم یکی از معارف و که
مشترب بود متصل باشد سوختن شریف و نکست برده و سلاقتی که مغلطه
و متور و اگر سرخ بود حرکت کند و چهار اهل سبزه و در نقود و ارباب
معارف و اوقات حیوانات و بدو هوا و اگر زنده بود زنده است سلاقت
و هوا سرد گردد اگر وقت باشد و کسب و ریخت و اگر عطارد بود
اهل دیوان و بخار و محترق در فضا طره باشد و انواع حیوانات و فتنه
بظهور آید اگر قمر بود فلت طعام و اندوه عام و نال حاصل و آفت
شکوفه و رسولان و مسافران باشد **در مثلثات** در مثلثات با در
دلائل که در بیماری و موت و تنکای طعم و اوقات طبع و اشیاء و نقد
برزگان و فتنه در مغرب و باد های حمل و مضر و اگر مشترب بود متصل
بود یکبار از اسراف الناس یا هر کرد و دیگر اشارت از رگت بود اگر سرخ
بود ملوک و اهل رانی طره بود و در دایان غلبه کنند و فتنه قائم گردد
بعضی از سبزه گردد و ظهور مدعیان و اگر زنده بود زنده است زبان
بود و مطربان و سر تا بود و اگر عطارد بود در حقیق و باد و مضر و

مشترب

کوی

دلائل

دلائل

و ملوک و قوم

و ملوک و قوم و میان مردم و در کتاب و فضلاء و خصوصیت میان
محترقه و ملوک یکی از این طایفه و اگر قمر بود بخار و زمان و ملوک
باشد و محنت و رسولان و مسافران **در مثلثات** در مثلثات با در
دلائل که در فتنه در شمال و عرف و کربانی آفت سرخ و محترق سفید
و نقصان آنها و در دایره و می و اگر مشترب بود متصل بود فتنه
بود و اهل صلاح غلبه کنند بر مفسدان و ملوک خیران را انت
رشد و اگر سرخ بود حرب و قتل خیزد و خروج مردم مفسد و فتنه
و شکوفه شدن این طایفه و نقصان آنها اگر زنده بود ملوک
زنان و مطربان باشد و ابر و سرخ و باران و کسب و سر تا در فتنه
اگر عطارد بود ملوک و فتنه و در نایل و فارس و محنت عمال
و بخار باشد و کسب و باران و اگر قمر بود بیم بود از سبزه و اوقات
کشتی و رنج مسافران و عزت طعام **در مثلثات** در مثلثات انشی
دلائل که در ملک اعیان و اشراف و مضارده کسبه و خصوصیت ملوک
و نال یکی از این طایفه و اگر متصل بود سرخ در زمین عرب فتنه
افتد و اوقات حیوانات و سرخ و اگر سرخ متصل بود در شرق
حرب و قتل خیزد و در معادن و عزت الت حرب و نکتة نریکان
و اگر زنده بود آسیب بر زبان و اهل طرب و اعتدال هوا و فتنه
بود و اگر عطارد بود ملوک و اهل دیوان و اهل دیوان و جنگ
در باران و بسیار و عا و سر و اگر قمر بود خنک کند و مسافران و نکتة
نکبت بود و خوف از بیماریها **در مثلثات** در مثلثات خاکی

دلائل

دلائل

دلالت کند بر آنکه و نه در اوقات وقفات و البین از
 مفصل و هر اس در حکام و از زانی و اگر متصل بر چل باشد
 در طرسان فتنه خیزد و کمرهای و بیخ کا و کوفته و خنک هوا و اگر
 سرخ بود آنسوب و صرب بود و ظلم و حرکت بدن و اوقات نباتات
 و قلت طعام و اگر زهره بود فتنه بود و از زانی و اندوه
 زنان و مطربان و اگر عطارد بود فتنه اهل بازار و گسار
 و ظلم و سوا و اگر قمر بود عوام و ملالت رسد و حال مسافران بد بود
 و راهها در بنداید **استراق مشرب** در مثلثه باده و ملالت کند بر
 فتنه و در مغرب و شام و اوقات ملکی عادل و بی بیانی علمی و در
 و بارگاه تخت و اگر بر چل متصل بود اوقات در عتقان و بهار خلاق
 و کمری بود و بارگاه مضرب و اگر بر چل بود و فتنه اسراف
 و تفاسی میان کاه و شتم و بنامی و اگر زهره بود بد حال زنان
 و مطربان باشد و وقوع نکاحهای خیر و فتنه و محبت بهاران
 و اگر عطارد بود بارگاه سخت جبهه و در فتنه و القضا و تلف
 مال و خلاق و خصوص مردم و اگر قمر بود عوام باشد و باید
 و جدی در آن و **استراق مشرب** در مثلثه آبی و دلالت کند
 بر آنکه و علی و اعیان و توانگران و زیارتی حیوانات آبی
 و سلامتی من فتنه در بیا و اگر متصل بود بر چل آنسوب خیر در
 شمال و کمری و موت بزرگان و اگر بر چل بود صرب و خونریزی
 و فتنه کشیتها و حرکت لشکر بود و عجز میارت و اگر زهره بود

بهار زنانه

بهار زنانه و کورگان و بارندگی سخت و سردار فتنه و اگر عطارد
 بود شر بازار و رونق اعمال و کثرت خیرات و فراخی و از زانی
 و اگر قمر بود بازارها بود و آمدن مسافران خاصه در باخشت
 عامه **استراق مشرب** در مثلثه آتشی و ملالت کند بر اوقات جهاد
 یا بان خاصه کوفته و زهره و اسب و استیلا حدت و حرارت بر تراج
 ملوک و اکابر و قتلها و زانی در جانب مشرق و اقلیم بیخ و حرکت
 سپاه و سجون و اگر بر چل متصل بود بر کمری بود از معارف
 حور سلطان و اگر بیشتر بود اوقات بزرگان بود و اگر زهره بود
 باران و فراخی و اسقاط اخضر و بهار زنانه و اگر عطارد بود
 عدو بر چل جبهه و فتنه قور کرد و احراق مواضع بود و در
 هوا انشهاد بدید و رواج بازار و مللح و ستور و بزره و اگر
 قمر بود ملالت عامه بود و تشویش مسافران و قطع در طرف و فتنه
 سفایین و اندوه زنان حامله **استراق مشرب** در مثلثه خاکین و
 کند بر بزرگان حال اسرا و اهل مللح و نامحرم شدن قوی
 و صرب و فتنه و جنوب و سجون و خونهای زانی و اگر بر چل متصل
 باشد اوقات کاه و شر باشد و فتنه و غلات و اگر بیشتر باشد کمری
 زخمها باشد و کمره و حال اشراق و اگر زهره بود بهار
 زنان و مطربان باشد و سلامتی کشیتها و شدت سربا و اگر عطارد
 بود سربا خشک کند و بهار کورگان و اعمال و تجارت و بازار
 محل ارجیف و سوم و اگر قمر بود بیخ مسافران و سربا فتنه

استراق مشرب

استراق مشرب

واندوه زنان و بسیار نعمت **اصناف مرغ** در مثلثه باد و لالت
 کنند بزغیرش و چهار روز نشوین و از جیف در جانب مغرب و شک
 هوا و فلفت اسر و آفت بزکان اگر نه جل متصل باشد ملک فرود
 و چهار بهار و با سرید آید و احتراق جاییها و اگر شتر بود اسب
 سید بهار و فساد در خشتها و اگر نه بود بارانها اید عینا و سیدی
 و از زنی فحاش و بریشانی زنان و مردان و اگر عطارد بود با کار
 شند همد و صفت و ز و از جیف و احتیاج خلاقی معانیات و اگر
 فرود شجون رعد و در ماندن مافران و رسولال و مرغ زنان
 حامله و اندوه عوام **اصناف مرغ** در مثلثه ای دلالت کند بر
 خیزی و حب در بابل و فارس و از بینه صغری و خلایق لشکر
 و آفت ملک شمال و غرق کشینها و نقصان آنها و اگر نه جل متصل
 بود شجون کند و خروج مد و در فارس و خراسان و اگر شتر
 بود آنها بسیار گردد و ایمنی و اندوه علماء و قضات و اگر نه بود
 بارانهای باندان و سرما اگر و قش بود و زبان زنان و اگر عطارد
 بود باران شتر همد و جنگ در بازارا و از جیف بود و اگر فرورد
 بود غلبه عام بود و خرابی اربابان و در پنج من **اصناف مرغ**
 در مثلثه آتشی دلالت کند بر چهار فرزان و حیدرمان و مطربان
 و مردم ظریف و شریف و اقلیم خرم اگر نه جل متصل باشد زمره و بان
 باشد و خشک هوا و مملکت شقیق نای و اندوه علماء و ائمه و اگر شتر
 بود نعمت بسیار گردد و بارانهای معتدل احمد و سلامتی حیوانات

و اگر نه بود

و اگر مرغ بود اشوب باشد و چهار روز و سوز و خونی زرش و فساد
 اهل صلاح و اگر عطارد بود و سوزنا مشرق کنند و نهفت نهند
 و تغییر که و سرما در قش اگر فرود باران بود و عدد برق
 اگر موسم بوده اندوه عام **اصناف مرغ** در مثلثه خلی دلالت
 کند بر پنج زبان و خوابه میریان و صاحب طرب و زینت و فساد
 نباتات و حیوانات و باران قور و از زنی لباس و قماش اگر
 نه جل متصل بود فلهای نیا که در و حیوانات را آفت رسد و سرما
 خشک بود و اگر شتر بود اندوه مافران و غیر کان باشد و اعتدال
 هوا و اگر مرغ بود فحاشی از و ج بود و آفت زنان و کودکان و اگر
 عطارد بود سرما کند و از جیف متشوش و اگر فرود اندوه مافران
 باشد و فساد نباتات و خصوصیت عام و سرما **اصناف مرغ** در مثلثه بزرگ
 دلالت کند بر وقوع امراض و کثرت باد و شگای هوا و مع و در بزرگ
 اگر نه جل متصل بود چهار سخت شود و آفت در خندان و اندوه بزرگان
 اگر شتر بود نعمت بسیار شود و نهفت بهایم و قضات و اگر مرغ
 بود خرابی جانها بود و اعتدال مردم از رحام و آفت میوه و اگر
 عطارد بود چهار لای علاج پذیرند و بارانهای خوش و در و رفی
 بازار که و اگر فرود باران آید و مکتب مافران و ملل عام **اصناف مرغ**
زمره در مثلثه آبی دلالت کند بر کثرت بارانها و آبها و حیوانات
 آبی و فساد عال زبان را بنه و کثرت شکرها و اگر نه جل متصل
 بود غرق سفینها و خرابی از آنها و بترکی هوا و اگر شتر بود

بازنهای مفید آید و نعمت بسیار گردد و سلامتی گشتنیا بود و نفاستهای
بزرگان و اگر سرخ بود باز نهای مفید آید و سرنا و اسبیل اهل دریا
اگر عطار بود باز نهای سخت آید و حرکت متفرق بود و خصوص
خلایق و اگر قمر بود خرابی از سبیل و سرخ متفرق دریا و تغییر هوا
استراقاط در مثلثه آتشی دلالت کند بر ضعف حال فضل و اهل بیرون
و بخار و اهل بازار و ملاق در مفاصل و سرخ غلال و متفرقان اگر متصل
بود بر یکی بار کمی صعب جهدی منفعت و اندوه خلایق اگر بیشتر بود
ابر کمی خوش و نده و سلامتی چهار بابان و مفاد و بیماری بزرگان
و اگر سرخ بود خوف و خطر و آشوب بود و عذر و قتل ناحق و اگر زرد
بود بیماری زنان و مطربان باشد و گردی فحاش و عطر و اگر قمر بود
کدورت هوا بود و غیر بخار و اهل اسفار و اندوه عموم **استراقاط**
در مثلثه خاک دلالت کند بر فساد و آب و نباتات و رحمت بخار
و غلال و خشک هوا و باد خشک اگر بر یکی متصل بود خرابی بقیاع و تلف
حیوانات باشد و زلزله و اگر بیشتر بود عمارت ها و کسب و کسب
و بی رونقی ابواب بر درجه اعلی و فضلا و اگر سرخ بود بیماری بزرگان
و احتراق خواه از رضی و کسبانی اگر زرد بود افت زنان و مردان
باشد و تلف گورگان نارسیده و اگر قمر سرنا و فطالت هوا و سرخ
دل عموم و زنان بود **استراقاط** در مثلثه باد در دلالت کند
بر رونق و رونق و قوت فضل و متفرقان و بخار و اهل
بازار و اگر بر یکی متصل بود بیماری خلایق و امان بزرگ و کدورت

اگر اواف

انوار کمال

ایضا کمال

ایضا کمال

هوا و اف و رختها و عمارتها باشد و اگر بیشتر بود بیماری بزرگان
مردم و کسب خرابی خوش و رونق بخار و اگر سرخ بود بیماری
و سوی و قتل و شیخون باشد و اگر زرد بود سرخ زنان حامله و
فاد حال مغنیان و خواران باشد و اگر قمر بود هوا بد شود و نفا
آید و اندوه عام بود **استراقاط** در مثلثه آبی دلالت کند بر افت گشتنیا
و زیاده شدن آنها و اگر بر یکی متصل بود خرابی جابه ها باشد از آب
و افت نباتات اگر بیشتر بود سلامتی حال متفرقان دریا بود و با
ر نهای نافع آید و اگر سرخ بود فساد گشتنیا و حیوانات آبی
بود و اگر زرد بود سرخ زنان حامله و فساد شراب داران و بسیار
لواط و خبیثت در مردم اگر قمر بود غلبه با و بیم از سبیلها و عمارت
کار بزرگ و رونق عامه مردم **استراقاط** در مثلثه آبی
دلالت کند بر رونق احوال ملوک قدیم و شبان و پیران و بیرون
و بندگان و بسیار عمارت و زراعت و آبادانی جابه ها و غیره
و ظهور زادی علم از سنای و متفرقان و خبر دادن از مغنیان
و قوت ارباب قلاع و جبال و کوه نشینان و اهل عمارت
خلاصی محبوسان و سلامتی زرع و سنوران **استراقاط** در مثلثه آبی
دلالت کند بر خلایق آبی گفته شد و بیماری بزرگان که مانع از سود
باشد و وقوع جنون و قویج و اسفاد و برفان سبزه و جزم و این
در مردم و بیماری نوحه و ظهور ملوک و ظلم و تحریب و فساد
و غللت و کفر قمار مردم کوه بانه ها و قلعه داران **استراقاط**

انوار کمال

ایضا کمال

ایضا کمال

دلالت کند بر نیکی حال و زور و ایم و علم و اشراف و اعلیای و رفی
 مساجد و مدارس و کثرت نفقه و تصرف و امانت و دیانت و صلح
 میان مردم و اسرع و وف و کما هم در اخراج و امانت و بسیاری نفوذ
جایزه شری دلالت کند بر ضد ای که گفته شد و مصادره توان کردن
 و بهار اشراف ایمان و تندرستی و غنای و فضات و دفع امور
 نامشروع و ضعف دین داران و نفاق بزرگان و بهارهای که
 و شمع و در دل و بدین تن هوا و کرمی و افت حیوانات اهلی
جایزه مراد دلالت کند بر قوت حال امر و نگه باری و قضا
 و سیلان و توبه بدکاران و فرو رفتن فتنه و ظهور مردم خور
 ستای و زرق و ببر کجای سفلیکان و اجتماع اهل سیاه
مرج و زنب دلالت کند بر ضعف حال سران سیاه و اهل صلاح و افت
 و زدن و بدکاران و رسوای این طایفه و جنگ میان بدان و
 زدن راهها و بسیار رفی و کارهای ناشایست و بر خور و تخریب و
 قتل و شورش **جایزه شمشیر** دلالت کند بر قوت سلاطین
 و اکابر و از یاد چاه این طایفه و عمل و انصاف در حکام و بسیار
 ز و بیم **جایزه شمشیر** دلالت کند بر بهار و خرف مترا فو
 اکابر و رفی و کثرت در چشم و دل و شکن اعضا و نفوذ
 و افتادن از بلندیا و ستور **جایزه زور و زور** دلالت کند بر
 حالی زنان و اسرطان و ارباب طرب و نکاحهای خور و سوگو
 فرسخی تحت و در باغ و عطر و زین و زینت لادن

و بهار و بهار و بهار حاجات **جایزه زور و زور** دلالت کند بر قوت و
 و طلاق میان ازواج و زنان و مطربان و بهار و بهار و بهار
 و کثرت فق و سحر و بی شری ساده و زینتی و ولت آن تنهای
 و نکاحهای غیبی **جایزه زور و زور** دلالت کند بر نیکی حال
 فضلا و اهل دیوان و بهار و مردم بازار و بسیاری بیع و شری
 و امانت در مردم و کفایت سفلیکان حق و مظهر و راستی در عدول
 و آندن اخبار صحیح و صحت بهاران و روح کتب و بهار **جایزه زور**
عطر و زور دلالت کند بر ضد ای که گفته شد و ضعف و معاشها و خطا
 در تدبیر و سلاطین عمال و مستمران و تجار و اهل بازار و انت
 ظهور و ظهور منافقان و کثرت نفوذ و بهارها و کفایت سفلیکان
 بهار و شورش و خلوط و زور **جایزه زور و زور** دلالت کند
 بر سانی وضع حمل و بهار آن مهرات مردم و سلاطین و سلاطین
 و بارهای نافع در کارهای ازواج و عوام **جایزه زور و زور**
 دلالت کند بر ضعف حال زنان و انقطاع خبر و صرع کودکان
 و نفوذ بیکی **بیان احکام اجتماعات معلوم شده که اجتماعات**
 فزان بهرین است و استقبال مقابل ایشان و امتلا بهر خورند
 و این مرد و نظر اند امور عالم مرکب اثری است پس و است
 که طالع وقت وقوع هر یک معلوم کنند و بحسب بیوت
 و دلائل حکم کنند چنانچه درین نسخه یافتیم باز نمودیم و مثال
 بهر یک از کسم انشا الله العزیز مدد کند که در صورت طالع یکی

ازین رو فتح الیائی اتفاق افتد یا دلیلی که مال باشد بر غیرت بود
 مناسبان حکم کنند و همچنین در دلائل حرب و انوش و گزنی را
 از شایسته تامل کنند خاصه از اجتماع و استقبال که مقدم باشد
 بر مال و فصل انچه در خاطر باید بعد از استخراج دلائل از غیر غرض
 خاطر و فکر دست حکم کنند و فرقی از اجتماع و استقبال منفرد
 کردند هر کویک که متصل شود طبیعت آن کویک بر حکم از استخراج
 آن کویک باید کردن از صعود و محوس اما اگر در صورت طالع
 یکی از آن دو فتح الیائی بود خاصه که میان رب طالع و مایع
 باشد دلیل باد و باران و تغییر هوا بود و اگر الحسی و رعاش بود
 دلیل بهار و دشتن هوا بود و اگر در رابع بود و دلیل زلزله
 و افت سرخها و خرابی جایها و اگر محوس در مثلثه آفت باشد
 نقصان ایها و غرق گشتن آنها بود و سر یا خاصه در وقتش و اگر در
 مثلثه آتشی باشد احتراق مواضع و فوج و جوامع و معادن بود
 و اگر در مثلثه هوای باشد بیماری در نوع انسان و آفت شیخ
 و طيور باشد و اگر در مثلثه خاکی بود آفت حیوانات و فسادات باشد
 و هم زلزله و خسف و اگر صعود باشد جای محوس دلیل صحت
 و سلامتی منسوب است هر یک باشد چنانکه گفته شد و اگر در رابع
 انصراف محوس متصل کردند و اگر حیف افتد و مکر و خبیثت
 کند و خصومت و غوغای روان و گزنی سرخها باشد و اگر
 صعود متصل شود از سر و غامضیت مردم باشد و غیرت

التراف و الیمان

و اشرف و اعیان و شایسته آنها از سر و غوغای و غوغای غایت
 اگر طالع مزج باران باشد با صاحبش اگر کویک باران و دلیل
 دیگر باران یا شود بارانها و تحت باران و آبها ریادت کرد و
 و اگر در راجع اجتماع یا استقبال منفرد بود و بطلان متصل
 کردند و دلیل از حیف و سخنان دروغ و خصومت باز را کرد
 کساد سرخها بود خاصه که نظریات باشد و قوی تر آنکه
 عطار و محوس باشد خند وند طالع یکی از این دو اگر موصوفی
 باشد بصفت غلا سرخها کردن شود خاصه که در طالع و دوم
 باشد اگر موصوفی باشد بصفتی از شایسته سرخها از ران کرد و اگر
 رب طالع یکی از این دو در حبل باشد و اولی بر کزانی غلا بود
 خاصه که آن طالع مقدم بود بر مال و اگر بجای زحل بیشتر باشد
 و اولی بر حصب بود در آن کند و فرسخی اطلع از طرف غیر
 اگر قران باشد و متصل شود بیشتر و احوال مرارتی سرخها
 از ران شود و اگر در طالع یکی از این دو محوس یا هم باشد باشد
 بعد از آن با مع ذنب دلیل فتنه است و حرکت لشکر و ظلم
 محاصره محوس یا همین ترین یا با همین الحرب و دلیل حرب
 و غارت و قتلهاست احتراق مزج یا بودن او تحت اشعاع
 بالحنین و طالع یا با شریکی از دو دلیل بیماری و شیون و
 زدن بیماری و انوش هر چند که در بعضی ازین دلائل مکرر
 می نماید جهت افاده حالت مبتدی را اما اجتماع در محل

دلیل کند بر قوت حال ملوک و سلاطین و آفت کوفتند و
 اندوه عوام و صنایع زر و سیم و یاب یکی هوا در شود دلیل
 بر باد نباتات و شکوفه و چهار پایان و حرکت مافران و کثرت
 غارت و زلفت و تغییر هوا و دلیل کند بر حرارت در حیوانات
 و زمان و جنت باد و آفت اشجار و گرمی هوا و اگر شخصی ظاهر
 باشد اندوه کتاب و عمال و خصوصیت در بازار و کثرت معاش
 ملات در سلطان دلیل کند بر بسیاری امهات و رسیدن مافران
 دریا و بزرگی جنت و روان و زحمت زمان حامله و بزرگی هوا
 در آمد دلیل کند بر رونق احوال ملوک و انتفاع کردن با
 یکدیگر و فرستادن فسخ و ریل پیش سم و فزاید آمدن اکابر
 گفتن اسرار و شدت حرارت هوا و رسیدن دلیل کند بر تغییر هوا
 و میل مردم بهارات و جمع آمدن حیوانات و تغیر جنت عوام
 پیش بزرگان و وقوع نقل و تحویل و سفر و میزان دلیل کند
 بر تفاوت نرخها خاصه آنچه تیر و قدر و شد و تر و عطر ملوک
 و اکابر و محبوس عوام و کثرت باد و باران و وقوع نکاح و
 عقرب دلیل کند بر توقف مافران و گرفتار بجا حیوانات و
 ملات خلایق و آفت کشتیها و باران و بزرگی هوا و سردار
 و قشش در قوس دلیل کند بر اندوه قضات و اشراف و دلیل
 علم و آفت مستور و غیبت مردم بکارهای انچه و تغییر هوا
 در محبوس دلیل کند بر شدت سرما و برق و در ماندن اهل

سفر و سولان و بسته شدن راهها و جدا افتادن عوام
 و نامان کار از دوح و حیوانات و سلود دلیل کند
 بر کدورت خاطر ملوک و اکابر و جنت باد و کثرت و ظلمت
 هوا و اندوه و بزرگی و کثرت و زلف و اهل حجر و در ماندن ریل
 و فتنه و اهل سفر و حرارت دلیل کند بر حرکت مافران و دریا
 و فتنه و کشتیها و آفت حیوانات و کثرت باران و کثرت
 عوام و میل به عمارت جویها و ستانها **و این احکام از قضا**
 گوایک بعد از **شماره** **شماره** و زحمت دلیل کند بر کثرت
 میان ملوک و اکابر و نورش یافتن و زلف و علم و غیبت
 حکام بعد از بسیار خیرات و رحمت مثله و دافین و جنت
 چهاران **و این** دلیل کند بر خصوصیت اکابر و سیم مردم
 عین و آفت اهل قلع و جبال و اندوه ملوک و در راهها
 ملات اشراف از ناگهان و صادره توانگران و رونق در
 القضا و فتنه **و این** دلیل کند بر صلح میان سلاطین
 و اکابر و امانت و امانت غیبت و فراخی نعمت و از زلف و بسیار
 خیرات و رونق دافین و اهل حجر و توبه بکارهای **و این**
و این دلیل کند بر خصوصیت ملوک و اکابر و ظلم و ستم بر
 رعیت و فتنه و آشوب و حرکت سپاه و خرابی در کوه پایها
 و تغییر ملک و چهار سر بزرگان و کثرتی نرخی **و این**
 دلیل کند بر الفت میان سپه سالاران و دافین و ترحم اکابر

بر رعیت و نواریش یافتن کونوالان و همراستیان از بادشاهان
 و نهادهان حصارها و رونق دارالاحزاب **ع خ ل**
 دلیل کند بر غلبه کردن دندان و عیان و قتل ایشان و
 حرب و فتنه و اندوه رعیت و اگر ادب چهارپای مصعب و زنی
 را نهاده و دستور و قتل آنها و افت زخمها از نوشتن و محو
 لشکران **ش خ ل** دلیل کند بر دوشی ملوک و نیرکان
 و اسایش خلایق و اتفاق دماقین با اهل سپاه و پیمان شدن
 کیش و داران و جمع آمدن سپاه و مشرق **ل ح ل**
 دلیل کند بر حرب بزرگ و ملک بگی از متعارف ملوک و کثرت
 لشکرها و مخالفت سلاطین و انداختن عدل و مکر و حق یکدیگر
 و انتقال ملک و دولت و میرت عوام و بالا گرفتن ظلم و جور
 مردم شریره و کثرتی و کثرتی ملوک و اسیر **س خ ل** دلیل
 کند بر نوزاد یافتن دماقین و قلعه داران و نیرکان از بادشاهان
 و ترحم کردن بر رعیت و آبادانی سزارع و نصرا و فراخی اطعمه
 تغیر هوا **س خ ل** دلیل کند بر جوانی از رعیت و ختم
 ملوک و نیرکان استفاق و بدر حال نیرکان و مردم کوه پایه
 و رونق عداوتها میان اکابر و شرابی ضیاع و عقار و نقصان
 ارتفاعات و بیم از زلزله و سربا اگر وقت باشد **س ل**
 دلیل کند بر غنائت ملوک و سلاطین با نیرکان و در مقامان
 و رونق صلح میان اکابر و کم شدن ستم و آبادانی جایها و

بهار زرم

و سپار زرم عتقا و نیرکان شدن و زمان و تغیر هوا مناسب وقت
س ل دلیل کند بر خصومت میان ملوک و اکابر و حرب
 و ستم و شر و سیاه و افت بران و کشت و زک و اندوه قلاع و
 جبال و نیرکان حیوانات و کثرتی نیرکان و غارت و کشتن پاهای
 و نقصان غلات و عمارت و بارندگی و سربا اگر وقت بود
 و افت از ستم و در کمر **س ل** دلیل کند بر نیرکان
 زمان و اهل طرب و وقوع سربا در رستاق و نیرکان و فتنه
 از وراج و غلبه شاط و در بران و دماقین و اسایش قماش و زنی
 و شدت سربا در وقتش و خشک و سلاطین کشتیها **ع ل** دلیل کند
 بر بهای زمان و مردان و مطربان و در خواست وضع حمل و
 اندوه خلایق و نیرکان رفیق کار و ناسان کاری از وراج و
 دل شغول اهل جبال و صحاری و کثرت و نیرکان و سربا بقتل
ش ل دلیل کند بر شای نیرکان و مردم صحرائین و ارباب قلاع
 و جبال و سپار زرم و زنی و اصلاح پذیرفتن کار و زنی
 پیشه کاران و رعایا بازارها و زرم جور و ظلم و اعتدال آبها
 و برقی و جلد و زنی **س ل** دلیل کند بر نیرکان و رعیت
 و فرو بستن کار و ناله مردم از جور و ستم و اسقاط اجبه و سربا
 زنیان و خصومت اهل بازارها و دماقین و کوه نشینان و جلد
 از وراج و نهم بر بران و نیرکان و نیرکان و مطربان و اسیر
 تیر و سربا در وقتش **س ل** دلیل کند بر حرکت رسولان و

سبت عهدا و کشایشی کدایا و بسیار عمارت و زیارت مع
 برده و املاک و ملائقی بزرگان و کوه نشینان و سرمد و قش
 و تبرک و او را جیف **د** دلیل کند بر ظهور خداینها و آفتها
 بر خلائق و دعویهای ناحق و اندوه اهل دیوان و تجار و اهل
 بازار و بی رونقی دافین و اهل صحر و بدگشتن هوا و بیمار
 حوربان و از جیف و فساد نباتات و سرما و قش **د**
 دلیل کند بر الفت میان اکابر و پیران و کوفین و بین باری
 خنک و بیرون صلی و ارسال نامهها و فرج علما و عدول و احیا
 اقلام و صرف و شدت سرما و قش و رواج بازگشت و برون
 و رسیدن اخبار از هر نوع **د** دلیل کند بر خصوصیت میان
 خلائق و کفر فساد و جاسوسان و انتقال مردم یا خدایا
 و تم جرف و بکار داشتن فرسوها و سحرها و آفت بر خلائق و ظهور
 کدبان و مردم منافق و امل ستاق و کوه نشینان و باد بای نا
 خوش و تیرگی هوا **د** دلیل کند بر اتفاق از علما و پیر
 و فرزندان و رونق بزرگرن و صیادان و رسیدن مسافران
 و تغییر هوا **د** دلیل کند بر جنگ و بانگ میان عوام و اندوه
 رسولان و کرمه بابان و ریج اهل صحر **د** دلیل کند بر رونق
 مشایخ و دافین و صلح مردم و سازگاری از علما و شدت کشت و زران
 و صیادان و آب کاران **د** دلیل کند بر صلح مسافران و آفت
 کشینا و خصوصیت میان پدر و فرزندان و سرما و یارید و قش

در

و بهاری نعل

و بیمار زنان و طفلان **د** دلیل کند بر روی علما و قضات
 با امر و امل ملایح و باز ایستادن بدکاران از شر و شو و کرمی
 سحر و عزت انت حرب و میل مردم ملایح و تیرانداختن و عمارت
 ارباب بر ریج و ریلان و راه زیان **د** دلیل کند بر قش
 سادات و قضات و امل ملایح و غضب بزرگان بر بنود و اوایش
 و آفت اشرا و بیمار امل ملایح از ضرارت و استیلا حدت جنگ
 اکابر و قتل در ناصیه برچی که شتر روی باشد **د** دلیل
 کند بر موت میان امر و اور و زو قوت امل ملایح و نورش این
 طایفه از بزرگان و بیمار از معروف و رونق دار القضا و تیر
 بدکاران و کم شدن شر و شدت گم مادی و قش **د** دلیل کند
 بر قصد بزرگان و خصوصیت میان امر و اور و زو بیماری ملوک
 و حکام و معاد و توانگران و تشویشی خلائق و مراد و سرزم
 و سوختن و ساختن جایها و بیم سر و خون بر سر و عذر بزرگان
 و بیمار سار و فساد خوردنی **د** دلیل کند بر قوت حال
 ملوک و حکام و الفت این طایفه با علما و معارف و انصاف
 در خلائق و بسیار خیرات اکابر و زیاده شدن مالها **د**
 دلیل کند بر خصوصیت قضات و ابمه و غضب بزرگان با این طایفه
 و نهت بر علما و معادله در دین و مذهب و کرمی در قش **د**
د دلیل کند بر صلح میان پادشاهان و از دیار جاه و شران
 و شاد توانگران و قضات و ابمه و آبادانی مساجد و مدارس

وکیل و انصاف ملوک و نقصان جور و ستم و بسیاری از
 و ستم و بیع جواهر و خیرات و بزرگان و فرسخی و ازین و کرمی
 درینا بوقش **دلیل** کند بر بزرگو و بزرگو و علمی و اعیان
 و خواست از تو نگردد بزرگان و حیرت این طایفه و خوفی بودن
 از ملوک و تنگ طعام و تفاوت خیرات و فساد و قود و کرمی هوا
 در وقت **دلیل** کند بر بزرگو و علمی و اشراف و ازین و
 اینی و رونق قضات و سادات و تندرستی خلائق و عزت
 لباس و برابری و صلح میان مردم **دلیل** کند بر ستمکاران
 و نا بکدر از رواج و امر معروف و نهی بر فضات و علمی و طلب
 حقوق شر و ازین حریر و قماش و نمناک هوا **دلیل**
 کند بر قوت کار بزرگان و سعادت و رزق و اشراف و صحت
 در صلاح آمدن کارا و وقوع نکاحها و اخلاقی زینتها و ازین
 فتنها و خرمی خوابین و اهل طرب و آمدن خیرات و کثرت تعاق
 و رونق علما و فقها و ازین **دلیل** کند بر خصوصیت ازین
 و بسیار رفق و بدایمی اهل صلاح و طلب کمالین و اندوه مردم
 از کثرت امر معروف و نهی بر بزرگان و شرب و ازین و رزق
 زانیا و ظهور خجاستها و از این تقوی و علم ازین و
 آمدن نم **دلیل** کند بر رونق و بزرگو و مستقران و بزرگو
 فروشان و تجار و اهل بازار و نورش یافتن این طایفه
 از رزق و اکابر و بزرگو معلوم و آمدن خبرهای نیک و باری

مستند

مستند **دلیل** کند بر بزرگو و علمی و ازین و خصوصیت اهل بازار
 و اظهار حسد و مردم و ستم و بدایمی و ازین و رونق علما
دلیل کند بر قوت حال و بزرگو و مستقران و رونق علما
 و فضلا و جمعیت میان این طایفه و ازین و زیادت و خلایق
 و سعادت چشم کاران و کتاب و تجارت و صحت کار و ازین و ازین
دلیل کند بر کثرت خصوصیت و جمال میان علما و فقها و
 و ازین و ازین و ازین و ازین و ازین و ازین و ازین و ازین
 و مردم و حیلها میان تجار و اهل بازار و ازین و ازین و ازین
 با دایمی و خائف و بیماران و ازین **دلیل** کند بر بزرگو و مردم
 عام و غفلت زان و رونق بازار و بزرگو و حاجت و بزرگان
دلیل کند بر جدت بزرگان و بزرگو و ازین و ازین و ازین
 عوام و ازین و تجارت و خصوصیت ازین **دلیل** کند بر بزرگو
 امانت و زیادت و عوام و بسیار خیرات و طاعات و ازین
 و ازین و ازین و ازین و ازین و ازین و ازین و ازین و ازین
 بزرگو **دلیل** کند بر بزرگو و میان علما و فضات و ازین و
 عوام الناس و مردم سفل و افتاد و دعاوی شرعی و ازین و ازین
 ازین و در میان رسولان و ازین و ازین و ازین و ازین و ازین
 و ازین و ازین و ازین و ازین و ازین و ازین و ازین و ازین
 حرارت بر بزرگو و اکابر و عزت و ازین و ازین و ازین و ازین
 و ازین و ازین و ازین و ازین و ازین و ازین و ازین و ازین

مفسدان و گرفتار ایشان و قصد و غیر بسیار **س** دلیل
 کند بر غارتش با قتل سپه سالاران از ملوک و دولتی اهل سلاح و
 ساز دادن آلت حرب و سلاح باز را اسلحه و زین در نهادن و ترس و
 در قتل **ل** **س** دلیل کند بر ظهور و حرب و قتل و آشوب میان
 ملوک و امر و بیرون آمدن خوارج و خرابی و فارت جایها و تلافی
 خلافت از ظلم و ستم و مملکت اکابر و زدن در نهانای قلب و علم
 کردن و زدن و راه زدن و آفت ایشان **س** **ل** دلیل
 کند بر موافقت از و اج و انسانی وضع حد و عزت و کثرت
 نجاستها و ترک هوا و سلاح مستور و بازنگی **ع** **ل** دلیل کند
 بر شومی و سبطی زان و کشاد باز را و وقوع ظلماتها و زرق
 و جلیت میان از و اج و دیها و زنیان و اندوه بطریان و در شوم
 زدن زنیان و افتادن کوردگان مرده از شکم و بسیار زنیان و
 فسق و گرفتار و در سوا این زنیان و نکاحهای بر عیبت و خیار
 لباس و محاسن و بارهای مضروبین و عد و برق و ظلمت هوا و
 بارندگی و حکم غایبشان مثل ترس ایشان بود **ع** **ل** دلیل
 کند بر موافقت از و اج و سلسله مسور و عزت بر و دستور
 آلت حرب و حلاصی محسوسان و ایمنی را مها و کشیدن آشوب و ظلم
 و از زنیان و دست کوتاه کردن اهل شر و بازنگی **س** **ل** دلیل کند
 بر حرارت در زمان و مختار از و سلاح آلت حرب و قوت راه و زدن
 و عمال **ع** **ل** دلیل کند بر گرفتار و زدن و دیها و کوردگان

و نکبت

و نکبت تجارت و اهل بازار و تم و غلامان و اسبب رنود و اویش
 و نبای حال کتاب و مشرفات و ارحیف **ش** **ل** دلیل کند بر حجت
 میان اهل دیوان و امر و اهل سلاح و دولتی صنایع و مخزن و طرح
 بازار و سلاطین حال تجارت و آمدن کار و آنها و دولتی در الضرب
 و اشد کاروان و رفقا فضلا و سبب بر و در داب و یاد ایام
ل **ع** دلیل کند بر جنگ و جدل میان امر و اهل دیوان و ستم
 اهل سلاح بر فقر و حریت تجارت و زنیان در معامله و کثرت خجانتها
 و غدر و قصد بر کمان و ظهور غایبان و اندوه و مملکت و بارهای
 مخالف و کمری هوا و عد و برق و یک مناسب قتل **س** **ل** دلیل
 کند بر روشی عوام اهل سپاه و رنود و اشتغال مردم بی خوردن
 و ترساندن و اسب ناخشن **ع** **ل** دلیل کند بر خصومت مردم
 وحدت و حرارت در از جهاد و دفع و محاربه و زدن در غیاب
 و خروج گفتن **ش** **س** **ل** دلیل کند بر حرکت سپاه و سوار شدن و
 عیارن و میل مردم سلاح و صید و کدورت هوا و ناله کردن عوام
 عهدی که این عهد **ل** **ع** دلیل کند بر جنگ و جدل میان عوام و اهل
 سلاح و حرکت لشکر و قصد میان آن طایفه و دیها و اطفال
 و زنیان حامله و باری زنیان و افتادن و تغییر هوا **س** **ل** دلیل
 کند بر موت میان زنیان و زنیان و جمعیت یوایان و حاکمان
 و از دحام مردم بر دهگاه پادشاهان و نخوت و عوام **ع** **ل** **س**
 دلیل کند بر اندوه خلافت از زنیان پادشاه و خصومت و

توانند در توقف اقتادان مهمات و تغییر هوا
دلیل کند بر حصول حاجات از بزرگان و اجتماع این طبایفه با
یکدیگر و نهایتا کابرایان مردم و ترجم ملوک و حکام بر عیبت
و شاد خویشان **د** دلیل کند بر مخالفت میان بزرگان
و اظهار خصومت در خلافت و فتن بدوری بدیوان و ادیان
حرم و عزامت و در حصول اقتادان موم و طلب خواسته از مردم و
تغییر هوا و دیگر بهایا **د** دلیل کند بر کثرت سوار و دوشی
میان دشمن و طرب در زنان و مطربان رسیدن اخبار خوش
و راحت موم و بسیار خنده و لهر و در خلافت **د** دلیل کند
بر بخش و وجه میان مادران و دختران و ضعف حال عطار بیان
د دلیل هوا به بزرگ خشک و کفت و کوی در بازار **د** دلیل
بزرگ سراج بازار بزرگان و قدرت اقمشه و عطر و ساختن بر بها
و رونق بزرگان و طرب در جوانین و شاد در زنان و اسنان
وضع حمل و نیک سالی اهل طرب و کثرت ضیافتها و سوار **د**
دلیل کند بر خصومت میان زنان و شراب داران و مطربان
و بدوئی این طبایفه و اندوه محزون و اخباران و اظهار فقر و
امور ناشایست **د** دلیل کند بر فتن از باب دیوان
و میل خلافت به شرب و طرب و بر آمدن مهمات مردم و تغلق و
تغلق میان امردان و زنان و عیبت مردم بهما شاد و خوش
تجار و اهل بازار و سراج عطر و لباس و کرباس و حریر و عت

کلمه دوم

و کوم و رسوم و اشرب و باران و سراج در قش **د** دلیل کند
بر دوشی اهل قلم و تجار و نام خلافت و سراج بازار کواد
و باران و اگر وقت باشد **د** دلیل کند بر منافعت تجار و اهل
بازار و کتب و عمال و کسادی بازار و وقوع سوکند و دروغ
د دلیل کند بر دوشی اهل دیوان با عیبت و ترس از
خاصه بر و کتب و کاغذ و آمدن اخبار خوش و درج خلافت
و تغییر هوا **د** دلیل کند بر بسیار جنگ در بازار و وحدت
اهل دیوان بر نامه و اندوه تجار و کسادی بازار و ارجیف
و نوشتن خطوط و تزویر و پاداشدن ملک و تغییر هوا **د**
د دلیل کند بر حرکت
پادشاهان جهت محاربه و کثرت مقانله و ظلمت هوا و باران و نقصان
مردمان و عیبت و انواع تشویش در ناحیت و سردی سراج
سج در چهار پایان خورد **د** دلیل کند بر حرب و فتنه میان ملوک
و آفت یک از پادشاهان و مراد مردم و مرگ کاد و کوفتند و
شتر و آفت سرزنها و بیم زلزله و خرابی **د** دلیل کند بر حین
باران و خشک و قدرت طغیان و بهار جوانان و آفت درختها
و سیو کا و قتل باران و کثرت مقابله **د** دلیل کند بر
نقصان اکهار و یک کی باران و سردی سخت در میان و آفت
غلات از ملج و فتنه در زمین بلخ و در بینه کوچک و بابل و
عزق کشتهها و آفت حیوانات **د** دلیل کند بر فساد

و در سیم و معادن و غلبه کردن سباع و اشوب در باب
الان بواب و رشت قحاق و خزان **ل** دلیل کند برافت فلها
و فقه ملک و تنگ آمدن اغنیاء از دست فقر و مضائق و توانگری
و کثرت اشوب **ل** دلیل کند بر کبریا طعمه و بارهای بی محل و
بیمار در نوع انسان و قلت ایها چشم **ل** دلیل کند
بر نقصان ایها و فحاشه کشتیها و تنویر در آید بایمان و
امک و سائر و تلف حیوانات **ل** دلیل کند بر فقر
شدن بارانها و بر غایت و ظهور فتنه در شرق و بیمار و خلایق
وافت مشور و معادن **ل** دلیل کند بر شدت سرما و فتنه در
زمین منده و جیلان و رخ حیوانات و بر و جلد در شتاء
ل دلیل کند بر بارهای حرب کننده و فتنه و حرب و عداوت
وافت ایشان و فقه ملک و موت پیران و کبریا حیوانات و
قوت و جلیان **ل** دلیل کند بر فتنه در عام مردم و کثرت
ایها و اشوب در سواحل و طریقتان وافت کشتیها از سر ماسیها
خواب کننده در چشم و خطر کشتیها **ل** دلیل کند بر تنگی حال
ملوک و اکابر و حصول جوار و قوت اهل معادن و صیاع
و سیم و سلامتی در کوفته **ل** دلیل کند بر فراخی نعمت و
سلامتی ستوران و بر زعمای و نهادن بناها **ل** دلیل
کند بر جانی بارهای نافع و خوشی هوا و تنگ رفتی مردم و سلامتی
اشجار و اثمار و غنائم که هوا دارند و عوام و فغان و اشراق

لایع دلیل

ل دلیل کند بر قوت حال و زنده و اعیان و بارهای نافع
و سلامتی مردم در بار و فراخی نعمت و افزاینده **ل** دلیل
کند بر رونق ملوک و سلامتی و کثرت نفوذ و راسته شدن
خزاین و تم و جوهر و رعیت **ل** دلیل کند بر سلامتی کشتیها
و صحت خلایق و در و اج بازار و صفا هوا و اندوه امار
و اعیان **ل** دلیل کند بر اعتدال هوا و ایمنی زمینها و کثرت
بار و باران و فراخی نعمت و کبابی باران و در زنده **ل** دلیل
کند بر فتنه و اشوب و جور و ستم بر رکان بر خلایق و قطع طرق
و بار و بارانها و بقیع و غنرت طعام و تلف مالها **ل** دلیل
کند بر خوشی و بر رکان و کثرت خیرات و سلامتی حیوانات و
سپار نفوذ و اعتدال هوا **ل** دلیل کند بر سلامتی حیوانات
و اعتدال هوا و اندوه و ناز و نقصان **ل** دلیل کند بر تنگی
حال خلایق و از زنده و فراخی نعمت و کشتاد شدن کارهای
سبزه **ل** دلیل کند بر خوشی و آمدن بارانها از نافع و قوت
حال ناز و علما و اشرف و سلامتی کشتیها و کثرت عمارتها
ل دلیل کند بر قوت حال اهل سیاه و یک چهار پایان
و غنرت طعام و حرکت سیاه **ل** دلیل کند بر اندوه اهل لایع
و بر زنده و فاد هوا و اهل خیانت و آفت میوه **ل**
دلیل کند بر فتنه و حرب و غارت و نقصان ایها و تر شدن
رود و غرق کشتیها **ل** دلیل کند بر خشک هوا و کبری

و تجارتهای بی فایده و مغرت از سبای **ل** دلیل کند بر فراز
گشتها و ضرب جایا و هم نگرند و تغییر **ل** دلیل کند بر نگر
سردن سبای و اصل سلاح و تفاوت و نگرها و حق بارای کرم
و خشک **ل** دلیل کند بر قوت حال نگرهای و اصل حرب
و فتنه در آرد با یحسان و حرکت سبای و قتلهای نیاگاه نیاحق
و خصوصیت سبای با اهل بازار و چهار خونه و کثرت فسق و فجور
ل دلیل کند بر قلت آنها و خشک هوا و خورشت از غیبت و سخت
اکابر و حرف و ریخ سوره **ل** دلیل کند بر کثرت حال اعتدال
هوای نستان و فتنه در زمان و قوت حال امرا و در باب
شم **ل** دلیل کند بر فراز حال مردم و آبش و بارای تند
ملالت حکما از اسرار کثرت فسق و زندگی **ل** دلیل کند
بر قرب میان ملوک و ازوه غایب از قبل حکام و در کثرت
دست بزرگان در شمال و نقصان جیشها **ل** دلیل کند
لکند بر عدل ملوک و قوت حال پادشاهان و اعتدال هوا و بار
نهای نافع و شان در ضلایق **ل** دلیل کند بر کثرت باران
و غرت طعام و تغییر هوا و بسیار عمارتها **ل** دلیل کند
بجای طهارت و کوهان از خصیمه و ابله و قوت حال ملوک
و حرارت هوا **ل** دلیل کند بر سلامتی گشتها و گرمی
آنها و کثرت آنها و بار سبای طعام **ل** دلیل کند بر قوت
حال ملوک و سلامتین و عدل ایشان و ضحاک و شدت کثرت

و از پنداری

و از پنداری **ل** دلیل کند بر زلزله غلات و سوزن حال
بزرگان و فضلا و قلیبه خون در پنهانها و خشک هوا **ل** دلیل کند
بر اعتدال هوا و از پنداری نگرها و رواج بازارها و ملالت بزرگان
ل دلیل کند بر کثرت باران و کوه انصاف مردم و قوت
حال اعتدال و عدالت میان حاکمین و رفیق باران **ل** دلیل
دلیل کند بر جبین عد و برق و دریا و قوت ملوک و سلطانین
و میل نگرها بکثرت **ل** دلیل کند بر غرت طعام و در
شدت سردی و کثرت برق و جلید و سوزن باران **ل** دلیل
کند بر سردی و برق و غرت طعام و در قوت ظلم و بارای
سرد **ل** دلیل کند بر اعتدال هوا و تیره و خشک آنها و غیبت
مردم بجماعت و زلزله باغ و بوستان و کثرت باران و عد
و برق **ل** دلیل کند بر آمدن بارانها نافع و سلامتی
نباتات و حیوانات و اعتدال هوا **ل** دلیل کند بر کثرت
باران و عد و برق و صحت زمان و مطربان و سلامتی ریح و
نباتات **ل** دلیل کند بر صحت بهاران و خوشی هوا
و باران معتدل و سلامتی اشجار و شمار **ل** دلیل کند
بر باران و باران تیره و خشک هوا و سلامتی گشتها و آمدن
مسافران بسیار **ل** دلیل کند بر اعتدال هوا و کثرت
نشاط و ضلایق خاصه و ملوک **ل** دلیل کند بر
از پنداری و از پنداری و اندوه زمان و مطربان و قوت نشاط

در مردم و خشک هوا **دلیل** کند بر سخاوت خوانین و
رونق اهل طب و ارزانی و خوش طبعی هوا و جهت خلایق
دلیل کند بر اندوه زنان و مردان و خصوصیت از قیاح
و شرب دانه و کثرت فقر و غم و **دلیل** کند
بر بارندگی نفع و خنکی هوا و ملائمت مستوران **دلیل**
دلیل کند بر فساد کشتیها و شدت سرما و غارت طعام و بیماری
زنان **دلیل** کند بر قوت حال پیران و حکیمان و قی
زنان و پادشاهان و نازک اندازی و کثرت نشاط
در مردم **دلیل** کند بر قوت حال خوانین و ارباب
طب و مبلغان و اشرف پیران و اهل طب و ارباب
نافع و مروت کشتیها **دلیل** کند بر حقیقت
بار بار و مد و برق و ابرهای تیره و از حقیقت مستوران **دلیل**
دلیل بر اعتدال هوا و کثرت بار و خواست از رعیت **دلیل**
دلیل کند بر رونق دیوانها و اعمال و تجارت و اهل بازار و
کتاب و تیر بازار و خیر عاریت **دلیل** کند بر
ابر و باران و بار بار و نفع و اعتدال هوا **دلیل** کند
کند بر گرمی و خشکی هوا و نوارش احاب و اوسین از بار
شاهان **دلیل** کند بر قوت حال طفلا و اهل دوا
وین و عمال و نجار و اهل بازار و صفای هوا و بار بار
نرم **دلیل** کند بر بسیار طعام و عدل حکام و

رونق اهل

و رونق اهل **دلیل** کند بر سرما و بار بار و خشکی و سگر
و ضرب میان از رواج و بی انتظام خلایق **دلیل** کند
بر کثرت باران و شدت سرما و زیان در مقام ملای **دلیل**
دلیل کند بر برف و باران و بار بار و سرما و کثرت برف
سایع و محترف گردد **دلیل** کند بر خشکی هوا و استیلا
و قسوت طعام و اندوه مردم **دلیل** کند بر زیارت
و قسوت طعام و اندوه تجارت و اهل بازار **دلیل** کند
کند بر قیاس بزرگان و زنان حامله و سولان و ملائمت
دلیل کند بر بزرگی حقیقت خلایق و درخت خوانین و
ارزانی **دلیل** کند بر رواج بار بار و باران و کثرت
اخبار **دلیل** کند بر کثرت رسولان و ملائمت و خوش طبعی
ملائمت و خوانین و باران و تفاوت نرها **دلیل** کند بر
تردد و ملوک و گرمی هوا و ملائمت خلایق **دلیل** کند
بر قوت کشتاور زمین و ملائمت حیوانات **دلیل** کند بر
اندوه مردم و درستی کار و فساد اطفال **دلیل** کند
بر کثرت ملائمت و قنقر میان مردم و بیماری و کثرت
آبها **دلیل** کند بر تغییر حال اکابر و پیران و حقیقت خلایق
و تغییر هوا **دلیل** کند بر اندوه عامه و محبوس مردم و قی
رسولان و ملائمت **دلیل** کند بر توقف در مهفات و
بار بار نفع و خلعت هوا **دلیل** کند بر ملائمت

بزرگان و از زین و بازندگان و شرح مردم و سوا
عکس گویند دلیل ضعف و سستی مدلولات
گویند است حاضر عکس در زبان و مسموم کنند و عکس عطار
حیث بقایات بدست مسمومات او و بازندگان و کدورت هوا
و آفت سفاین باشد و همچنین عکس عقده نین در هم اثر است
خاصه از آن زنب ان سرچ کز زنب در وی عکس کند
نقصان و نیز رسد چنانکه اگر عکس مجلی کند کوفته و نیز آفت
رسد در مهار قلب نغذ و نارسیدن و صناعان ز سرچ
بود و اگر به نور عکس کند که و بیشتر آفت رسد و ز سرچ
نباتها تلف شوند و ضربت جامها و بیم نلزم بود اگر چنانچه
عکس کند آفت انجیر و انار و چهار ضلع و قطع رتبه
و اگر سبزه عکس کند خشک می شود و خطر کشتیها و آفت برنج
و حیوانات آنچه و عکس راس بر ضد آنها بود و باقی برین قبایل
باید کرد افتاب جوهر شریف رسد لاله
کند بر قوت سلاطین و حکام و از دیار به اعیان و اشرف
و عدل بر رعیت جوهر شریف رسد دلیل کند بر رونق
احوال عوام و نوادش یا فتن از بزرگان و رت اسدن
کار و طرح ریل و املا سفر و حج مشرف بر دلیل
کند بر سعادت علما و ائمه و سادات و فضائل و زهد و عبادت
و محفوظ کشتن این طایفه از ملوک و صواب اقتدار

نیز برین و نهانی

نیز برات و نهانی نیت و فایده در معاملات چون عطار و نیز بر دلیل
کند بر رونق احوال و زراعت و اعمال و اصحاب و او این مطلب علم
و نجوم و ارباب قلاع و وقوع معاملات خبر رسد منی کودکان کشت
علم دقیق و رغبت مردم نیز و طرح و شقه و سیل ظهور مردم
و سلاوس چون رطل نیز رسد دلیل کند بر احوال ملوک قبیله و شیخ
و ده قبیله و سده منی ضیاع و عرق و تنگی و کندی نیز چنانچه و دی کند
و سی مردم در ملت عاش و چون طرح نیز رسد دلیل کند بر شوکت امرا
و اهل سلاح و سران و حکمت خواجه و دبیری مفسدان و زردان
و عزت سلاح و ستود و الم ضلایق از اشرف کثرت فتن و فخر چون
بشرف رسد دلیل کند بر سعادت احوال خواتین موقوفه کثرت که همای
خیزد بزرگی زمان بر شوهران و رواج حریر و پنبه و کرباس و لباس
و عزت برای و جواهر و عطایات و رونق زمان و امران و مطربان
چون رطل بهبوط رسد دلالت کند بر ضعف حال و کندی
و اهل قلاع و محاربتینان و پاره های مرور و آفت کشته می نهایی راهها
چون طرح بهبوط رسد دلیل کند بر خواری لشکریان و آفت نو و مفسدان
و گرفتاری بدکاران و رنج پاکان و خونهای ناکا چون زهره
بهبوط رسد دلیل کند بر تنهایی حال خواتین و خواجه سران و زنان
زنان و مطربان و میل این طایفه به شایسته و گرفتاری را بنیان
و چارگی در کرده و ثن نه و قتل نشط و تولد آنها و خواری فتن

و صبر چون شمشیر بر سر دلاوت کند بر ملاحت خاطر ملوک و
مندان و فدا نمودن اهل ظلم و ستم و خطا شدن تند پیرات باستان
و آفت ستوران با رکن و ارزانی حیوانات چون قمر بهبوط رسد
دلیل کند بر قدرت عوام و نابیدن از جور و ستم و فدا شدن در فتنه
اسولان و در ماندن مسافران و خصوصیت در خلافت عام چون شمس
بهبوط رسد دلیل کند بر جبر و زور او عیان و علنی و قضاوت و
نباید ترسید و خطا در تند پیرات و بجای رهایی بی نفع و بی رونقی
ابواب بر چون عطر در بهبوط رسد دلیل کند بر بی کمالی و ذل
و فضلا و شجاعت و اهل بازار و اصحاب دوا وین و خطا در معالجات
و در اجفای نعمت و بهاری کودکان و پیرونی و پسرستان و
کسای بازار
چون زحل در دایره بود دلیل
کند بر قوت سلطان و حکام و زور و جاه و اعتبار و نفوذ و عمل
بر رقیب چون قمر شمس در دایره بود دلیل کند بر رونق احوال عوام
بر خوشنحالی و قوت غلات و وفای دوزخها و نباتات از پیش
و طبع و ضعف حال و دین و اهل قلاع و جبال جوی مشرب و در دایره
بعد دلیل کند بر اندوه و زور و علما و قضات و اهل طلاق نعمت
بر اینها و عزت طعام و پیرونی و در اقل و مدار رس چون
چرخ در دایره بود دلیل کند بر طاعت و پیرانی امار و اهل
صلاح و خصوصیت و گرفتاری و زردان و زوالی بدان وقت
اهل صلاح چون شمس در دایره بود دلیل کند بر غلبه

حق

سهمین و ارباب حکومت و خصوصیت این طایفه و کسای جواهر و ثقیل
نقد و کربانی چون زهره در دایره بود دلیل کند بر دشمنی و خواستنی و ستم
و دشمنان و ضعف حال مسلمانان و فساد و بی کفایتی کارهای مملکت و
کسای صبر و اقامت چون عطارد در دایره بود دلیل کند بر جبر
و بی زاری و اعمال مستعدان و اهل فضل و ارا جیف متوجه و اندیشه
بجای و اهل بازار و فدا و جویان قمر در دایره بود دلیل کند بر
عوام و بی زاری و کبر و کبر و بی کفایتی و بی کفایتی و بی کفایتی
از خصوصیت خلایق رجعت حل دلیل کند بر ضعف حال
و مزایای و ارباب خاندانی قدیم و فدا و طعام و کسای حیوانات
رجعت کند دلیل کند بر جبر و زور و اعتبار و علما و اشراف و ستم
مردم در کار و جبر و عزت طبع رجعت چرخ دلیل کند بر در اندکی امار
و سران سپاه و ارباب سلاح و گرفتاری و زردان و دراه و زردان و
کسای سلاح و دستور رجعت زهره دلیل کند بر پیرونی و بی کفایتی
و مملکت و خاندان و کسای عطاریات و بی کفایتی و رجعت عطارد
دلیل کند بر ضعف حال اصحاب و دوا وین و اهل طب و شجاعت و بی کفایتی
و کسای بازار و اختلاف هوا و براس مردم و سهو و معالجات
و حکام استقامت زحل دلیل کند بر استقامت احوال
مشایخ و دین و فقر و انبیا و آزاران و کربانی و ستم و بی کفایتی
دلیل کند بر قوت حال و زور و اعتبار و قضاوت و علما و کربانی و بی کفایتی

ابواب بر استقامت ترجیح دلیل کند بر حال امر و امران سپاه
 او پیش و در نزد و باز آمدن از جرئت استقامت زهره دلیل کند بر
 رونق زمان و خلاصه سرایان و اهل ساز و طب و سادۀ رختان و
 استقامت عطار و دلیل کند بر قوت حال بخار و حال و مخدنه و
 اطباء و اهل تنجیم و رونق بازار و کثرت اخبار و نیک کن و کی صلا
 چون از بیان قانون احکام و طریق استخراج الفایده
 ششم صلوات چنان نموده که هر یک ششای جدا گانه باز غایب نموده
 و منوری باشد بوقت احکام کردن هر جزه آهسته آهسته که در
 که استخراج کرده باشد و در حساب سهو گرفته باشد و نیز از کتابی است
 کرده باشد که معتقد علیه باشد و اصدان بهند کم حد مساله کرده
 باشد چنانکه در این تاریخ که مهم اعتقاد بر کتاب بحقوق مساله
 که وضع آن بر اصول رصده جدیده ایلمانی کرده اند نه بزرگ ایلمانی
 چه آن بر اصول آن رصده نیست بلکه آن بر اصول اریستو قدس
 از آنست که هر یک محسوب آن موافق مری نیست و تفاوتش
 در طول و عرض است مده کرده میشود و احکامی که از آن و لایق
 که خطای افتد و این از بی باری است و این روزگار
 چه غرض ایشان کسب است نه نصیبت و تحقیق حال هر یک بقوم
 التفات میفرماید مطلوب ایشان بجز موضوع ماه نیست و در این
 آیام و شهر و اسکن مندی بعد از احتفال و محبت بسیار است که
 که معتمد انواع لطیف و فواید این فن باشد و مکتب سازد
 چنانکه است

این

چنانکه اگر شخصی کامل و نفس دیگر از در شرف طاعت و خیرات
 و ذوق روحانی از آن اولی حاصل آید که در حد حصر نیاید طاعت
 و طاعت کنند که این فایده جهت و ان را مطهری سازند و بر سبیل
 خلق و بندگی کو بند مستخرج اطفا فیض است خود کرده و این قدر زیاده
 که بزرگان این امر هیچ چرا کشیده اند و اینها را جوارح میده اند نه
 عیب نباشد و اینجاست معتبر بر فزونی بود که بدان طاعت نشوند و از
 شریف خود بدان صرف کنند و قصه عرض اند چون طالع سال بقی
 حسا که به باشند و مواضع کواکب و سهام و غیره ضبط کرده و طالع
 اجتماع با استقبال که سابق باشد بر آن و هر یک از اینها
 و در وی تأمل کنند از سر فرغت خاطر و اینهم تمام نموده
 صغیر ریخته بنامی به اند و فصل هر یک و بر دیگر نشاندند و
 و از تعاللات و محارجات کواکب با هم بهر نوع که باشد از انواع
 مذکوره فرق کنند انکه و لایل هر امری از امور خیر که اول
 اضافات سرانده دوم استو جاسم سیم صفت و عرض چهارم
 قسط و خصب پنجم خشن و تری و شمع و انکس جدا کنند پس
 ان همه را با هم مقابله و محال با یکدیگر و راجع و مرجع جدا کردن
 و مقوی و ضعف را شناختن و مناسب هر یک احکام خاص
 امید که اکثر موافق واقع آید چنانکه در تاریخ معتقد بهج اول
 سنه اربع و عشرون و ثانیاً که الهام به موافق با اول فرد در پنجاه
 جلای سنه ثلاث و اربعین و ثانیاً که ملک همه طالع خیر سال

آب بمشتری با طرد فوج طبعیت از الحاکم و روز را مدینه خالصه کقط
حسینی است و الله اعلم

صورت زایکرم سال عالم مبارک و سعادت مجدد مصلحت نور
سال در ساعت ششم از رتبه چهارشنبه مفترم مبارک است اول سنه
و غزنی و عثمانی که لاجرم موافق باشد دو از دهم نیزه که هم سنه
سین و سبعمه نیزه در دی صادق باشد اول ضرور دنیا و جلای
سنه ثلاث و اربعین و ثلاثه ملک قیسه باشد ثلث راجع خاللی
سنه غزنی و غزانیه سال هجدهم نیمه از قرآن آخر در ثلثه
هوایی و صورت زایکرم مبارک است که در این صفحه نوشته است
والسلام

[illegible]

۱	فرقه شمس	۱	فرقه شمس	۱	فرقه شمس	۱	فرقه شمس
۲	عظیم اثر	۲	عظیم اثر	۲	عظیم اثر	۲	عظیم اثر
۳	اسرار	۳	اسرار	۳	اسرار	۳	اسرار
۴	برج شرف	۴	برج شرف	۴	برج شرف	۴	برج شرف
۵	عقب الدال	۵	عقب الدال	۵	عقب الدال	۵	عقب الدال
۶	روح طبعیت	۶	روح طبعیت	۶	روح طبعیت	۶	روح طبعیت
۷	فرقه بنو حور	۷	فرقه بنو حور	۷	فرقه بنو حور	۷	فرقه بنو حور
۸	عده کعبه	۸	عده کعبه	۸	عده کعبه	۸	عده کعبه
۹	دستور الف	۹	دستور الف	۹	دستور الف	۹	دستور الف
۱۰	وضع قوت	۱۰	وضع قوت	۱۰	وضع قوت	۱۰	وضع قوت
۱۱	ماده اس	۱۱	ماده اس	۱۱	ماده اس	۱۱	ماده اس
۱۲	صعود فلک	۱۲	صعود فلک	۱۲	صعود فلک	۱۲	صعود فلک
۱۳	صعود شمال	۱۳	صعود شمال	۱۳	صعود شمال	۱۳	صعود شمال
۱۴	برج مکرر	۱۴	برج مکرر	۱۴	برج مکرر	۱۴	برج مکرر
۱۵	ماده اثر	۱۵	ماده اثر	۱۵	ماده اثر	۱۵	ماده اثر
۱۶	صعود فلک	۱۶	صعود فلک	۱۶	صعود فلک	۱۶	صعود فلک
۱۷	صعود دوزخ	۱۷	صعود دوزخ	۱۷	صعود دوزخ	۱۷	صعود دوزخ
۱۸	فرق انوار	۱۸	فرق انوار	۱۸	فرق انوار	۱۸	فرق انوار
۱۹	مشتبه معده	۱۹	مشتبه معده	۱۹	مشتبه معده	۱۹	مشتبه معده
۲۰	طهرت	۲۰	طهرت	۲۰	طهرت	۲۰	طهرت
۲۱	اسرار راجع	۲۱	اسرار راجع	۲۱	اسرار راجع	۲۱	اسرار راجع
۲۲	مبذکر	۲۲	مبذکر	۲۲	مبذکر	۲۲	مبذکر
۲۳	حفره اثر	۲۳	حفره اثر	۲۳	حفره اثر	۲۳	حفره اثر
۲۴	درجه مدر	۲۴	درجه مدر	۲۴	درجه مدر	۲۴	درجه مدر
۲۵	مواضع مزاج	۲۵	مواضع مزاج	۲۵	مواضع مزاج	۲۵	مواضع مزاج
۲۶	مواضع خلق	۲۶	مواضع خلق	۲۶	مواضع خلق	۲۶	مواضع خلق
۲۷	مهر	۲۷	مهر	۲۷	مهر	۲۷	مهر
۲۸	برج شمال	۲۸	برج شمال	۲۸	برج شمال	۲۸	برج شمال
۲۹	برج دوش	۲۹	برج دوش	۲۹	برج دوش	۲۹	برج دوش
۳۰	مهر اودت	۳۰	مهر اودت	۳۰	مهر اودت	۳۰	مهر اودت
۳۱	فضل قوت	۳۱	فضل قوت	۳۱	فضل قوت	۳۱	فضل قوت
۳۲	مواضع مزاج	۳۲	مواضع مزاج	۳۲	مواضع مزاج	۳۲	مواضع مزاج
۳۳	مواضع حد	۳۳	مواضع حد	۳۳	مواضع حد	۳۳	مواضع حد
۳۴	مهر	۳۴	مهر	۳۴	مهر	۳۴	مهر
۳۵	فضل قوت	۳۵	فضل قوت	۳۵	فضل قوت	۳۵	فضل قوت

[illegible][illegible]

الحمد لله

سبحه ذکر و ذکر چهارم

2

100

راست و مخومت عاجز تر بر حل موجب است این طایفه است
از اعدای حال و زار و مدبران و اشراف ایمان هر چند که خیر
در خیر نیست اما اجزاء و ضعفش غالب بر قوت و سقوط از طایفه و
نماندن در جادوی عشوه بل بقوت او در زایل دلیل توسط احوال
این صفت شده و در بعضی اوقات در تدریج از خط واقع شود
و توسط احوال چون مشتهر معارف هر نویسنده است بنظر قبول
از قبول کمالی و ارزش پند و سر نه باشد حال مراد اهل صلاح چون
مریخ قوی حال است و فضل قوت و ضعف بقدری است که جزو قوت
و اکثر قوتها و ضعف او عظیم اکثر رفیع القدر واقع شده است
دلیل قوت و رفعت این طایفه است چون به حل منحوس است
در هر دو طایفه و معارف سهم انتقال شود و اندک اندک و بغایت
و راه زنی اشتغال نمایند و بعضی بقتل آیند و در میان سال کار
شهر باشد چون بنظر عداوت و طرد است فکر و حیل کنند و یکی
که بجا نرسد حد نظر دفع طبیعت است حال جوانان و دوست
و محران چون زهره قوی حالت و مستوی برابر در هم بعدین
دلیل رونق احوال این طایفه و بتدریج که نشان نیکو کرد حال
نواب و حجاب و نزدیکی سلطان و اصحاب یوان و حال
و متفرقان چون عطار در راه و ضعفش بر قوت بخا خیزد
فاصلت این صنف این است که به کمال خاصه که می رسد و نماند

و در میان

و این دلیل قوت احوال و عرض ایشانست بر وجه صادره و حس
و در نه اندکی چه بر حل در طایفه است اما چون مستوی بر زهره و یکی
و مبدع سلامتی و خلاصی است حال زار و دعا و در خیر و خیر
منوطه الحال بهینه بل نیکی اما کم قدر رحمت سقوط از حال کنار
و رغبت نامی از سقوط مستعدی و استیلا از صل بر درجه دوم
در احوال بعضی نقصان واقع شود حال عدا و فضاوت و ایمان
بواسطه مشتهر میانه بود و چون عطار در درسیتم به حال از زهره
خالی از شورش نباشد هر چند که زهره اصطلاح آن کمال زبان و
ازواج بندگی زهره دلیل قوت حال ایشان است همچون
مریخ در هفتم است میان ازواج و زهره که خصوصیت پند و قلت
الکاح و بجز واقع شود بی رغبت بود حال مطربان و سانه رنگان
و ارباب هو جون منسوبت زهره اندک حال باشد استواری
چون بر نجم مریخ است میان این طایفه نزاع و خصوصیت پند و قلت
عیش و طرب بر مردم حال رعایا و عوام اندک چون قریب است
و بنویست این صنف مردم نیک حال باشد اما چون شفاعت
مریخ در طاعت خوفناک و بعضی را رحمت رسد و بقدر از رحمت
مطالعه نمایند و این طایفه را نخوت و دماغ افند و بزرگی طلبند
لیکن بجای نرسد حال صوح و رسل چون منسوب قرانه طایفه
باشند و چون قدر در برج مغرب است اکثر اوقات در زهره باشند

حال قعوداران و محوالتشان و اهل کوه باها چون زحل را
 و اهل بضعه کاین قوم در تراجیع باشد و جبرست ایشان
 غلبه و حال تجار و اهل بازار و باعان چون منوچهر را
 و ضعیف و صلب و قوی را جمع و دلیل ضعف حال بن طایفه است
 و زبان در معالجت جنت نوبت عطار و بدینست و هیچ کس
 از قطع و اهل شرع حال خوششان و اقربا چون خبر و اجتماع در
 سیم طالع اجتماع و عطار و منوچهر در سیم طالع سال دلیل
 خضوع و مناعت این طایفه است اتم که بودن زود و سیم
 طالع سال موجب صحت است بنا بر غرض از سید اخلاص حال عبید
 و خدام خیمه است بلا هر نوبت و ششم دلیل نبرد و سر کشیدن
 صفت خاصه که نعل در شتر است اما چون او رجعت یابی
 نرسد سبب کندی و جبرست حال مفیدان و راه زمان
 چون منوچهر است در راهها رحمت رسانند و اکثر
 مشکوک که دهنه حال مسافران چون قرنیست و نهم بارگ
 از نوبت پشته بدست پشته و میل خلد بن حرکت و لغو چون
 معظم تا نیکو کوف در این سالت دلیل بر وقوع آنچه وعده کرده اند
 آن کسوف بحسب لایل او پس در این سال ملک آذربایجان
 و سر قندهار افت رسد و در اکثر اقلیم رابع فتنه و آشوب
 نیزه و اثر واقع شود و زائران منفس شوند و انواع حرکت
 بخلاف این رسد تغیر هوا و تغیر برج و تفریق از
 بوقت تحویل قناب بر طالع دلیل رفته ال فضل با بستانست

و شنبه

و تفریق برج و تغیر برج و بخت بوقت تحویل قناب
 زنده است که در اخراج فصل که بقدر دلیل سر و برکت از اقبال
 کواکب بارده چون زهره و زحل و عطارد و زنب که هیچ نبرد
 است چون اقبال شمس کواکب حاره به ایشان از چون وقت
 قابل است لیکن که بفعل آیه بودن برج در برج هوا خاصه
 دلیل فساد هواست که زهره و صبح است به او نبرد در برج باره
 بودن خبر و اجتماع در برج راجع دلیل زنده است و خرابی
 جایها از آب پراکده در برج آبست خاصه جایها که بر کوه و مال
 و رود است و نیز عطار را ذنب این برج آیه دلیل نقصان
 آبها چشمت و عرق کشته از بودن کواکب باران در برج
 مطر دلیل بارندگیهای محال است خاصه در آخر بهار و اول بهار
 که عطار در بر طالع بطی و لاجم بکند و آنگاه ضرر جنت به صلح
 که گفته شد محاربت عطار و برج حار حینا باد های تند وزد
 و رعد و برق همه دیوستان ماه بسطین بوقت تحویل قناب
 در سیم درجه عقرب میل کثرت بارندگی در فصل آخر و در
 زحل در خانه و برج خاکی دلیل خشکی و برودت هواست در آخر
 سال قران نحس و احتراق ایشان در میزان دلیل بدین فتنه
 و بارهای سخت اقبال زهره با ایشان بقدر صبح است احکام
 اسرار و صلح در سید راجع و دلیل بر حرض و شتر و زنده و سیم
 و دلیل بر حرض و دلیل در زاینه عقاید و امن و قلعی و سیم طالع

خسوف چون در طالع و جزو خسوف بخین اند بزرگ
 مشتمل بر شمس و یحیی با هم در تریج و انقباض که ذنب
 دلیل فتنه و خصومت است میان بزرگان و قتلها و
 سقوط خوارین و ثوابان و بیماری رموی در این طالع
 و آفت زمان حامله و اسقاط اجنه و ظهور مفسدین
 و زردان و تشویش در عوام و خصومت در بزار که بوقعا
 آنها و محسوس فاسدان و رسل و دزدان مسلمان و
 و مخالفان رواج و جبرج و فزع اطفال نیز بخواره چون
 عطارد و زنبق رابع است لیل زلزله است چون در برج جوز
 دلیل آفت انجیر است و ظهور و بیدار شدن جماد و جنین باره
 مضر و موت پیران و سیاهان چون مریخ و جدی است
 آفت مریخ و ماهرشته و عارضها چون خسوف و عارضه است
 اثرش عام باشد ضایعه در شهره که بعقره باشد منسوب باشد
 چون بلاد ترک و خراسان و سرخس و خوارزم و امل
 و دغان و مکرانه و جاز و یمن و هند و ری و تبریز
 و هر حکمی که در دست بزرگتر باشد از آنچه ذکر رفت چون
 قتل و بیماری بعد از سه ماه و کمر طالع هر تر شود که زمان منظم
 تا بزرگ خسوف است و الله اعلم بحقایق الامور
 کسوف چون در این کسوف واقع میشود برای سال کسوفی احکام
 کرده میشود که واقع شده روز یکشنبه پنجم ماه صفر سنه

سال

تفسیر

اینی خوشتر و شادان و بختی در برج حمل بقره ذنب مقداره چهار ذنب
 طالع و طالع خسوف هم در سه ماهه در تریج و انقباض و رطل مدت
 تا بزرگش و در سال در ماه تقریباً معظمش بعد از یکم نیم بود و در طالع
 در طالع و مریخ منقل و عارضه و در طالع و در تریج و در تریج
 در برج زایل دلیل کند بر مریخ فتنه میان ملوک و سلطان و بکشتن بعضی از
 این طالع و حرکت لشکر و وقوع حرب فتنه و مفرق سائیدان اهل
 شرق و فتنه ملک شرق و اقلیم و بیماری در سردی و در مریخ و در مریخ
 و آب و تریخون و نقصان چشمها چشم راست چون کسوف در تریج
 دلیل کند بر فتنه طریق در مریخ مسلمان و عارضی عارضی و زدن در ماه
 فتنه فتنه حرارت حقیق الود و برقی و سوسوما و بر سر پیران
 و حال و بیمار و اهل بزار و کدی چینه و بیماری از جنین و کمر و زرد
 در خلیان و ظهور سفیدان و دروغ و آفت کوفته ان و شکوفه و فحلان
 و بیشتر تا بزرگش در شهره که بود که بکل و است منسوب است چون باره فتنه
 و آذربایجان و مازندران و خراسان و عراق و باطله و ابواب
 بیخ و احکام این کسوف طالع همه کردیم اگر موافق واقع شده
 چنانکه در بهر حال و مریخ و آفت شکوفه و بارگی در چشمها و
 آید و در این سال او کو و جبال و پروردی در دست هر که مملکت
 شده و بعد از یکم نیم قمری است که والی آذربایجان و اکثر
 اقلیم رابع شده بود و در شاه ادیس که والی بابل و بصره
 از نسل سلطان اولیس درین مملکت کشته شده و شکر در خراسان

چون نیرین با نخی و بعضی سعادت و کزبت کوکب به نسبت دفع
 بهشت ایشان یا ترین نمانده اند یعنی اگر بر شکل دوشی باشند
 سعادت و اگر بر شش غنی باشند ششتری که بر شش است گویند و
 بزرگ است و برنج که بر شکل شش است گویند شش کوکب است
 و اما حقیقت حال در شرح سی فصل خواجی علیه السلام گفته ایم
 گویند طالع عالم بر طاعت و بهر باره او برنج و شش
 و افتاب بر کوکب طلوعی و شرف را در آن است ششتری که کوکب
 حیات است و بر طالع و افتاب در عاشر و نزل و در راجع و برنج
 که کوکب شصت و در راجع و برنج است و در راجع و در راجع که
 کوکب صلاح و دیانت و نظافت و عطر و در ثلث که کوکب
 عقل و علم و فراست و کبریا است و برنج است و در نهم
 درجات شرف سخن بسیار گفته اند نیک و در طالع نسیب است
 حقیقت است که هر کوکبی در هر قری باشند یعنی فعلی
 انجا ظاهر تر باشد اندر درجه شرف و خوانند و نوبی دیگر
 دوشی و دوشی کوکب بر راجع اشرف ایشان گرفته اند
 در تقسیم بهشت گفته اند عطار که کوکب نطق و عقل
 در طالع او و فرج باشد و در راجع کوکب عیش و طرب فرزند است
 در پنجم و ده که کوکب خوشبختی و حرکت است و در سوم و ششم که
 کوکب بشارت و شرف و در ششم و نهم که کوکب شفا و
 و سوزان با رگش و بهر و زنده است و انواع شفقت و در دوازده
 و ششتری که کوکب سعادت و دوستان و امید است و در دوازده

و افتاب

و افتاب که کوکب است و آخرت و سعادت های عقبی است و در نهم پس هر چه است
 از هر دو معده و شش و نیز او کف الارض است و بر هر یک است و شش
 فوق الارض و فرج سعیدین و نیز بر شش و شش طالع
 و از آن سخن ساقط رطل در هر جزو که از حق
 کند بعد از هر یک از آن جزو محرق گردد و ششتری در دوازده
 و در پنج دریا زده است و در نهم سال عطار در نهم سال و
 فر در هر جزو که اجتماع کرده باشد بعد از نهم سال با زرد آن
 اجتماع کند کوکب که در راجع و برنج و برنج و برنج
 نه شرف است که اگر او مضاعف کرد و همچنین از آن کوکب مؤثرت
 در برنج و برنج مؤثرت اما اگر کوکب که در برنج و برنج و برنج
 بهشت مؤثرت افتاد خنثی گردد و کوکب مؤثرت در برنج و برنج
 نه که افتاد نفعی گردد اجتماع کوکب دیگر در جدول
 شری و عظیم است از دوازده یکی آنکه شش کوکب یکدیگر نوبت می کنند
 و ثانی آنکه بر شش غلبه کند بر دوشی و ثانی آنکه شش غلبه
 و نیز بر برنج غلبه کند و عطار در راجع که غالب بهر آن مزاج
 گیرد پس چهار رکن غالب تر از دوشی باشند و این را در افتاب
 از نهم ساقط جزو نماید الا آنکه چنانکه از شش ساقط
 جزو نهم ساقط و برنج مؤثرت شش راجع و برنج
 اخراج و بهر و نوبال سخن را که بهر نهم ساقط

و من رخس بقول بخانه و شرف و شرف است که بود بدین سبب
 که بمنزله کرک دست اموز بود معدله سعادت
 رخس را قبول کند که او که بریم است و رخس ننگه نه بر آنکه او که بریم است
 هر رخس که خداوند ششم و دو از دهم و هفتم و چهارم
 و سیم باشد ضرر از زیادت بود چنانکه هر سعد که صاحب
 طالع و دهم و یازدهم و دهم و دهم و دهم باشد نفع او
 بیشتر باشد بسبب اجتماع مزاج ذاتی و عرضی
 هر برجی و هر کوکی را دو اثر است یکی ذاتی چون اثر شمس
 در حمل و یکی عرضی چون اثر عطارد در سنبله و امور
 ملکی و بزرگی چون عاشر باشد هرگاه که قوت سودی
 و رخس برابر باشد اثر رخس نفوذ تر به بد آید بدان و طالع
 که رطل قوی تر از مشعر است و مزج قوی تر از زهره
 بسبب اختلاف و بطور عظم جرم و باز عالم اثر عالم کون
 و ف دهن و ف و غالب کون معدله احکام
 در طالعها بر کوکب متر است پس بر ستوری پس بر صاحب
 طالع پس بر قابل تر بر هر یک پس بر قابل تر بر فرس
 بر صاحب است هر یک بر این ترتیب اگر هیچ یک نیست
 نشود آن طالع را اثر رساند چه تنی بود بی جان
 ارباب ثلثات طالع و بزرگ را اثر بی قوت است سعادت
 و خوش است تا آن حد که سعادت ایشان بخوش است هر دو در دفع

کند

کند اگر چه و طالع قران کرده باشد چون در طالع زیاده
 ارباب زده درجه باشد در احکام خداوند دوم شریک او باشد
 یعنی صاحب طالع و اگر از این چند درجه بیشتر باشد حکم آن طالع
 از دهم باید کردن مطلق بر خلاف آنچه دیگران گفته اند این
 حقیقت چه برج را اثر دیگر است بر حسب طالع اثر
 و التوبه دلیل بطلن یعنی درجه آخر از هر خانه که آنرا وجبات
 فر دارد یا مینه یا خوش خوانند اگر کوکی یا دلی در آن درجات
 باشد ایشانرا اعتبار نکنند و ضایع خوانند و اگر بعدش بیشتر
 از پنج درجه باشد بصورت در آن خانه بود و بمسویت در
 دو از دهم آن خانه پس ظاهرش را حکم از آن برج کند و
 باطلش از آن خانه که درجات داشته ضرر اقداب
 از قران مزج و تقابل صحت و ضرر قمر از قران رطل و مقابل
 مزج هرگاه که ثانی عظیم القدر بر درجه طالع یا عاشر یا دهم
 نری خاصه نر نباشد بر درجه هم القادر افتد سعادت بزرگ
 بخشد صاحب طالع را چنانکه خارج از نسبت اصل او باشد
 اگر آن صاحب طالع منفصل بچ افتد حاکی باوایی کرد و اگر
 در طالع نهاده واقع شود بر آنکه او که بریم عالم استیلا باشد اگر
 آن کوکب بر مزاج سعدی باشد اول و آخر آن شخص شریک
 کند و اگر بر مزاج سعدی و نحسی باشد چنانکه سعدی مقدم
 باشد اولش عظم نباشد که نو و آخرش نفی و آید

از روی تشبیه اصل در هر آنی باشد سنگی که گفته شود
 پاره پاره گردد و پاره او حسب شرف و شیبی چون از روی یکدیگر
 و سرب و طلا هر شرف و مخرج چون مسمی که باشد و تو مال
 بریزد و از هر چه در سیمای که باشد متسلک گردد و عطار
 چون آنست که باشد اصل بر سر وافر و خسته گردد و ضعیف
 شود و قدر در اجتماع چون نقره زران و در که یکدیگر از ریش
 باطل گردد رفتن کوکب در زیر شعاع آفتاب
 دلیل پیری و کهنی است و بیرون آمدن دلیل بر جوانی
 و نوا و تحت الشعاع دلیل اخشاب خفا و ضعف در شرف
 و اخفاق دلیل بر کثرت و هلاکت زیرا که احتراف
 مزاج کوکب باطل میکند و ستم است این
 این صنعت شریف سهمی به دست آورده اند جهت عوارض
 عالم و آن پنج پاره کوکب که بغایت بلند رتبت و کثرت
 و یکی میان حرکت و میان رتبت و یکی پست رتبت و در
 سرعت چه امور عالم ترکیب حال پیش نه از نه با آنکه بغایت
 کثرت است و ارفع القدر چون طوفان و ملت و دولت
 با آنکه حفره روانه که مدتها اند چون صناعت و
 زرعیت و معامل و تعمیر و این سهم مذکور بجهت هر سه
 مثل آن پنج پاره دهد چون مراد اینجا نوع آخر است کوکب که
 هرگاه که فصل حرکت ماه بر افق بگیریم و حرکت ظل
 بر آن افزاییم اگر مستقیم باشد و کم کنیم اگر راجع بود

کتابخانه
 حاصل

حاصل حرکت آن سهم بعد از شبانروز پس موضع آفتاب
 از موضع ماه نقصان کنیم و موضع ظل بره یعنی افزاییم
 تا موضع سهم الحوادث بیرون آید

کتابخانه
 علم الکونین

کتابخانه
 حسینی

کتب خانہ
مکتبہ

